میقات حج

۶۵

فصلنامه فرهنگی اجتماعی سیاسی تاریخی



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۶۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰ ۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

آداب باطنی حج

ص: ۶

جواد محدثی

(برداشتی از عارفانه‌های حج در کتاب «محجهٔ البیضا» فیض کاشانی)

مرحوم فیض کاشانی که به داشتن دیدگاه‌های لطیف و برداشت‌های عرفانی و نوآوری در تبیین معارف دینی مشهور است، درکتاب «محجّهٔ البیضاء»، در فصل مربوط به حج، (۱) پس از مباحثی درباره فضیلت حج، فضیلت خانه خدا و مکّه، فضیلت یا کراهت اقامت در مکّه و برتری مدینه بر شهرهای دیگر، شرایط وجوب حج، ترتیب اعمال حج و آداب آن‌ها، زیارت مدینه منوّره و اهل بیت و آداب آن، بخش سوّم مباحث را با عنوانِ «آداب دقیقه و اعمال باطنه» (۲) به بیان آداب و اسرار باطنی حج اختصاص داده است.

آنچه می‌خوانید، فشرده‌ای است از مطالب این بخش:

۱. دقایق آداب

در این زمینه، ده نکته و ادب و آداب بیان شده که خلاصه آن‌ها از این قرار است:

اول: حلال بودن نفقه و خرج سفر حج و پیوسته بودن دل به خدا و قصد خالص داشتن در این سفر معنوی و پرهیز از هرچه که توجّه را از خداوند باز میدارد.

دوم: همکاری نداشتن با دشمنان خدا و باج ندادن به رهزنان و حفظ عزّت و کرامت نفس.

سوم: توسعه در رهتوشه و دست و دل بازی در خرج در راه خدا و داشتن سفری کرامت مندانه و بزرگوارانه.

چهارم: پرهیز از ناهنجاری اخلاقی و جدل و دشنام و حرف‌ها و کارهای لغو و هوس آلود.

پنجم: سفر پیاده به خانه خدا در صورت امکان، به شرط آنکه حال عبادت او را از بین نبرد و خستگی به بدخلقی‌اش نکشاند.

ششم: پرهیز از محمل و کجاوه نهادن بر مرکب و بارسنگین برآن ننهادن و رفق و مدارا.

هفتم: غبارآلود و خاکی و متواضعانه ره سپردن و پرهیز از آنچه او را به تفاخر و غرور و خودنمایی بیالاید.

هشتم: رعایت حق حیوانات و مرکب‌های سواری و بار بیش از حدّ برآن‌ها نگذاشتن و فرصت استراحت به آن‌ها دادن.

نهم: قصد قربت در قربانی و ریختن خون ذبیحه و تقدیم بهترین و چاقترین قربانی و پرهیز از چانه‌زنی در خرید آن.

دهم: خرسندی از آنچه در این راه خرج می‌کند و آن را خسارت و مصیبت نشمردن و داشتن طیب خاطر در هزینه‌های این سفر.

(در کتاب، نکات یاد شده، همراه با برخی روایات و نمونه‌هایی از سیره است که جهت اختصار، از ذکر آن‌ها پرهیز شد.)

۲. آداب باطنی

در این قسمت، با بیان اینکه اندیشیدن درباره آداب و اسرار و رموز این سفر و درک معانی اعمال از آغاز تا انجام و داشتن شوق و معرفت در همه مراحل آن، بهروری از حج را می‌افزاید، به نکات و آدابی به عنوان رمز کلید و کلید رمز گشودن اسرار این عبادت اشاره می‌کند؛ این اسرار و آداب باطنی از این قرار است:

* فهم

۱- محجهٔ البیضاء، ج ۲، صص ۲۰۸- ۱۴۵

۲- همان، ص ۱۸۹

ص: ۷

راه رسیدن به خدا، دوری و وارستگی از شهوات و خدایی بودن در همه حرکات و سکنات است. رمز گرایش رهبانان در آیین‌های گذشته به گوشه‌گیری و خلوتگزینی و غارنشینی، رسیدن به مقام «انس با خدا» بوده است. وقتی آن شیوه‌ها متروک شد و مردم به لذایذ دنیوی روی آوردند، خداوند متعال پیامبر واپسین را برانگیخت تا احیاگر راه آخرت و تجدید کننده سنت‌های پیامبران آسمانی در سلوک معنوی باشد.

پیامبر خدا (ص) بهجای رهبانیت «جهاد» و «حج» را بیان فرمود. خداوند، کعبه و اطراف آن را حرم خویش قرار داد. عرفات را همچون صحنی در آستانه درگاهش بر شمرد و با تحریم محرمات احرام، حرمت و قداست این حرم را روشن ساخت و اعمال حج را که خردها به رمز و راز آن پی‌نمی‌برد، وسیله آزمون تعبّد و پذیرش و اطاعت بندگان قرار داد، تا انجام این کارها که به ظاهر، لذّتی برای نفس ندارد، تنها با انگیزه اطاعت فرمان و ابراز بندگی صورت پذیرد و لبیک گویی به دعوت او، رمز انقیاد و سر سپردگی در پیشگاهش باشد، تا مردم از هوای نفس رها شوند و شرط بندگی به جا آورند.

اگر مردم این رازها را «فهم» کنند. از صدور آن همه تکلیف و فرمان و واجبات، تعجّب نخواهند کرد. در فهم اصل حج، همین نکته بس است.

* شوق

«شوق» پیامد «فهم» است. وقتی روشن شد که کعبه، خانه خداست و آنکه به حج می‌رود، گویا به قصد زیارت خدا سفر می‌کند و هرکه آهنگ زیارت خدا کند، از دیدار روی یار و برخورداری از نگاه عنایت آمیز او در میعادگاه آخرت محروم نخواهد بود، شوق دیدار خدا، شوق اسباب دیدار را هم پدید می‌آورد. مشتاق پروردگار، به هرچه که به محبوبش منتسب باشد مشتاق است. خانه، خانه خداست و همین کافی است که دلداده خدا را مشتاق این سفر کند، تا هم خانه خدا را ببیند، هم با چشم دل خدا را بنگرد.

دیدار خدا بود میسّر با دیده دل، نه دیده سر

* عزم

زائر باید بداند که با عزم حج، از خانواده و وطن و شهوات و لذّات جدا می‌شود و به زیارت خانه خدا روی می‌آورد. پس باید قدر خانه و صاحب خانه را بزرگ شمارد و از عزم خطیر خویش آگاه باشد و عزم خود را خالص برای خدا سازد و دور از ریا و سُمعه باشد و بداند که از نیت و عملش تنها آنچه برای خدا خالص باشد پذیرفته است و چه زشت است کسی آهنگ خانه آن فرمانروا کند، ولی مقصودش غیر او باشد. پس باید عزم خود را تصحیح کند و از هر چه که شائبه ریا دارد بپرهیزد.

* قطع وابستگی

مقصود از آن، ردّ مظالم و توبه خالص و ادای حقوق بندگان است. همچون طلبکار حاضری که یقه او را چسبیده و می‌گوید: کجا می‌روی؟ می‌خواهی به خانه خداوند بروی در حالی که در همین جا و در خانه خودت، فرمان او را اطاعت نمی‌کنی. آیا شرم نمی‌کنی که گنهکارانه به محضرش باریابی و تو را نپذیرد؟ اگر می‌خواهی زیارتت مقبول افتد، فرمانش را اجرا کن، حقوق مردم را بپرداز و از همه گناهان توبه کن و پیوند دل را از همه بگسل و با روی دل به سوی او روان شو. اگر چنین نکنی، رهآورد سفرت جز رنج راه و بادیه و جز طرد شدن از درگاه نیست. پیوند خود را از وطن چنان بگسل که گویا دیگر بر نمی‌گردی و وصیت نامه‌ات را بنویس و با این قطع علاقه‌ها از خانه و زندگی برای سفر حج، به یاد قطع علاقه‌ها از دنیا و رفتن به سفر بی‌برگشتِ آخرت باش. کسی که آماده سفر حج می‌شود، نباید از سفر آخرت غافل شود.

* زاد و توشه

رهتوشه را بایـد از راه حلال به دست آورد و اگر احساس کرد که بر افزودن ره‌توشه حریص است و در پیِ چیزهـایی است که در طول سفر بماند و فاسد نشود، به یاد آورد که سفر آخرت طولانی‌تر است و رهتوشه آن تقواست و هرچه–

ص: ۸

جز تقوا است- بایـد بگذارد و برود و در همان منزل اول از دست او می‌رود. پس بکوشد اعمالش، که همراه او در این سـفر است و توشه آخرت است، بی‌عیب و دور از ریا و تقصیر باشد.

* مَرکب

وقتی مرکب فراهم شد، در دل خدا را شاکر باشد که آن را برایش مسخّر ساخته تا بارش را به دوش بکشد و در همان لحظه به فکر مرکبی باشـد که او را به سوی خـانه آخرت می‌برد؛ یعنی «تـابوت». سـفر حـج از یک جهت شبیه سـفر آخرت است. آیا این مرکب می‌توانـد او را بـه سـرای آخرت برسانـد؟ چـه بسـا مرگش چنـان نزدیـک باشـد که پیش از سـوار شـدن بر مرکب، او را در تـابوت بگذارند! سفر قطعی است، ولی اسباب سفر معلوم نیست مهیا باشد. پس به فکر تهیه مرکب و زاد و توشه آن سفر باشد.

* جامه احرام

وقتی جـامه احرام می‌خرد، به فکر کفن باشـد. شایـد پیش از آنکه به نزدیکی خـانه خـدا برسـد و دو جامه احرام را بپوشـد، مرگش مقـدّر و نزدیـک باشـد و کفن پیچ شود! همـانگونه که لبـاس احرام بـا لباس معمولی متفاوت است، لباس دیـدار خـدا (کفن) نیز با لباس‌های دنیایی تفاوت دارد.

* خروج از خانه

وقتی از خانه و شـهر خود خارج می‌شود، بداند که از خانواده و وطن جدا می‌شود و در سفری که شبیه به مسافرت‌های دیگر نیست، به سوی خدا می‌رود. دل را متوجّه مقصد و مقصود کند و متوجه باشد که در زمره زائرانی است که دعوتش کرده‌اند و اجابت کرده و مشـتاقانه ره می‌سـپارد و از دیگران گسسـته به سوی خـدا می‌رود و به دیـدار خانه‌ای با شـرافت نایل می‌شود و دیـدار خانه خدا به جـای دیـدار خـداست. دل را به امیـد آنکه به محبوب برسـد و مقبول او شود آماده سازد و به فضل و رحمت الهی امیـدوار باشـد و پندارد که اگر در این راه مرگش هم فرا رسد، میهمان خداست و اجرش با اوست. (۱)

* از صحرا تا میقات

وقتی راه‌ها را پیمود و دشت‌ها را پشت سـر گذاشت و به «میقات» رسـید و در راه، آن همه گردنه‌ها را دید، به یاد آورد که از دنیا تا آخرت نیز راهی دراز و پر از گردنه‌هـا و خوف و هراس‌هاست تا آنکه به میقات قیامت برسـد. اگر در راه حـج، بیم رهزنان بود، در مسیر آخرت، سؤال نکیر و منکر است. اگر در صـحرا و بـادیه، خوف مـار و عقرب و درنـدگان است، در قـبر هم مارهـا و حشـرات است. اگر در این سـفر از خویشان و بسـتگان دور می‌شود، خانه قبر هم سـرای وحشت و تنهایی و غربت است و یاد این همه هول و هراس، او را به فکر رهتوشه آخرت اندازد.

* احرام

وقتی به میقات می‌رسد و لبیک می‌گوید تا مُحرم شود، آن را اجابت دعوت خدا بشمارد و به قبول او امید بندد و از ردّ او بیم داشته باشد و بین خوف و رجا به سر برد و تکیه‌اش به کرم الهی باشد. از سفیان بن عُیینه نقل شده که گفت:

وقتی امام سـجاد (ع) می‌خواست لبیک احرام بگویـد، رنگ از چهره‌اش می‌پریـد و می‌لرزیـد و زبانش به گفتن لبیک نمی‌چرخیـد. وقتی علّت را می‌پرسـیدند، می‌فرمود: می‌ترسم از سوی خـدا نـدا آید که «لا لبّیک و لا سـعدیک!» و چون لبیک می‌گفت، از هوش می‌رفت.

حاجی لبیک گو آنگاه که صـدایش را در میقات به لبّیک بلنـد می‌کنـد، به یاد آورد که در روز قیامت نیز خلایق با نفخ صور و در اجابت دعوت خـدا، از گورها بر می‌خیزند و در عرصات محشـر گرد می‌آیند و در دو گروهاند: «ممدوح و پسـندیده» یا «مبغوض و نکوهیده» و به عبارت بهتر، یا مقبولاند یا مردود و همچنان در حالتی میان بیم و امید.

۱- نساء: ۱۰۰، وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ....

ص: ۹

* ورود به مکّه

زائر وقتی به مکه رسید، به یاد آورد که به حرم امن پا نهاده و امید به ایمنی از عقاب الهی داشته باشد و در همان حال، بیمناک باشد از اینکه مبادا شایسته قرب نباشد و با ورودش به حرم، مستحق خشم الهی گردد ... (که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی!)

و چون نگاهش به «کعبه» افتاد، عظمت خانه خدا بر دلش افتد و چنان پندارد که گویا صاحب خانه را می‌بیند و بر توفیق این دیدار، خدا را شاکر و امیدوار باشد که از میهمانان پروردگار به شمار آید و به یادآورد که در قیامت نیز مردم به شوق بهشت به عرصات محشر می‌آیند ولی بعضی را به بهشت راه می‌دهند و برخی را برمی‌گردانند. باز هم حالتی میان خوف و رجا.

* طواف

زائر، طواف را نماز و عبادت بشمارد. قلبش را آکنده از خشیت و خوف و امید و محبّت کند و در حال طواف، خود را شبیه فرشتگانی بداند که بر گِرد عرش الهی طواف می‌کنند. بداند که مقصود، تنها طواف جسم برگرد کعبه نیست، بلکه چرخیدن دل بر محور «یاد خدا» است. با یاد او طواف را آغاز کند و به انجام برساند. طواف اصلی را طواف دل در حضرت مولا بداند و این طواف ظاهری را راهی برای طواف باطن و ملکوت به حساب آورد. فرشتگان به طواف عرش مشغول‌اند و چون بندگان به رتبه آنان نمی‌رسند، مأمورند که برگرد کعبه بچرخند تا فرشته‌سان شوند!

* استلام

وقتی حجر الأسود را لمس می‌کنی، آن را بیعت با خدا برای طاعت بدان و مصمّم باش که به این بیعت وفادار بمانی. هرکه پیمان بندد و عهد شکنی کند، سزاوار نکوهش است. ابن عباس از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که فرمود: حجرالأسود، دست خدا در زمین است و با آن با بندگانش مصافحه می‌کند، آنسان که کسی با دیگری دست می‌دهد. (۱)

وقتی زائر کعبه، از پرده کعبه می‌آویزد و خود را به «مُلتَزم» می‌چسباند، نیتش طلب قرب حق و شوق و محبت بیت و صاحب بیت باشد و با این لمس، تبرّک بجوید و در جای جای خانه خدا خود را در حصار امن الهی قرار دهد و در آویختن به پرده کعبه، مغفرت طلبی و امان خواهی را در نظرآورد، همچون خطا کاری که دست به دامان کسی می‌آویزد و بخشایش و عفو می‌طلبد و می‌نالد و خود را بی‌پناه جلوه می‌دهد. در نظر آورد که جز با بخشایش و امان از عذاب، دست از دامان کعبه نکشد!

* سعی

سعی میان صفا و مروه در آستانه خانه خدا، رفت و آمد یک بنده در آستانه یک فرمانروا را به یاد می‌آورد که برای اظهار خلوص در خدمت و به امید نگاه لطف مولایش چنین می‌کند؛ بنده‌ای که نمی‌داند بالأخره مولا او را به حضور می‌پذیرد یا ردّ می‌کند؟ از نظر دیگر، حاجی هنگام رفت و آمد میان صفا و مروه، خود را در عرصات قیامت و محشر ببیند که در ترازوی حساب آن روز، بین کفه حسنات و سیئات در تردّد است، تا کدام برتر آید و گرفتار عذاب یا مشمول آمرزش شود.

* وقوف در عرفات

وقتی در عرفات، ازدحام جمعیت و ناله‌های مردم به زبان‌های مختلف و حرکت دسته دسته زائران در پی قافله‌داران را می بیند، از قیامت و گرد آمدن امّت‌ها پیرامون پیامبران و پیشوایان خودشان یاد کند که هر گروهی به امید شفاعت پیشوای خود، در حالت میان ردّ و قبول‌اند. پس در دل، به درگاه خدا بنالد تا از زمره بخشودگان و برخورداران از رحمت الهی به شمار آید و در آن موقف رحمت، دست خالی نماند. درعرفات، قطعاً دلسوختگان و صاحبدلانی حضور دارند. وقتی دلهای همه آنان به درگاه خدا نالان شود و تضرّع کند و دست‌ها و دیده‌ها به درگاه الهی باشد، بی‌گمان نا

۱- به نقل از حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۵۷

ص: ۱۰

امید و محروم نخواهند شد. از این رو گفته‌اند: از بزرگ‌ترین گناهان آن است که حاجی در عرفات حضور یابد و خیال کند خداوند او را نیامرزیده است!

راز حج این است که همصدایی و هم ناله شدن اولیا و فرزانگانی که از همه جای دنیا به آن محضر آمده‌اند، تحقّق یابد؛ از این رو، پیامبر خدا (ص) فرمودهاند: حج، عرفه است! (الحَجُ عرفه) هیچ چیز مانند این هم‌دلی و همنوایی بندگان خالص در آن سطح گسترده و دریکجا، رحمت خدا را نازل نمی‌کند.

* رمی جمرات

در رمی جمرات، قصد کن که به عنوان اظهار بندگی و عبودیت، تسلیم محض در برابر فرمانی و در پی امتثال امر خدایی، بی‌آنکه جز خواست آن معبود را دخالت درکار دهی؛ مانند ابراهیم خلیل که وقتی به این محل رسید تا فرمان را اجرا کند، ابلیس بر او ظاهر شد تا حجش را خراب نماید و او را دچار نافرمانی خدا سازد. امّا آن حضرت به امر پروردگار او را با سنگ طرد کرد و از خود راند. مپندار که شیطان سراغ تو نخواهد آمد! که خود این توهّم، نیرنگی شیطانی است تا مغرورت کند. شیطان القا می‌کند که این سنگ افکندن چه ثمری دارد؟ و کاری شبیه بازیچه است. امّا اعتنا نکن و او را از خود بران و بدان که گرچه در ظاهر به جمرات سنگ می‌افکنی، ولی باطن آن، طرد و ردّ شیطان و شکستن کمر اوست و ناکام کردن شیطان جز با امتثال امر خدا نیست.

* قربانی

قربانی، راه و گامی است به قرب الهی، پس قربانی کامل انجام ده و امید داشته باش که در مقابل هر عضوی از آن، همان عضو تو از آتش دوزخ رهایی می‌یابد؛ آنگونه که در روایات وعده داده‌اند. پس هر چه قربانی کامل‌تر و اجزای آن برتر باشد، بهتر تو را از آتش دوزخ می‌رهاند.

* زیارت مدینه

وقتی نگاهت به دیوارهای شهر می‌افتد، به یاد آر که این شهر برگزیده خدا برای حبیبش محمد (ص) است که وی به سوی این شهر هجرت کرد و در آن، احکام و شرایع الهی را بنیان نهاد و با دشمنان حق جنگید و دین خدا را تا واپسین لحظات حیات، آشکار ساخت؛ شهری که تربت و مزار پیامبر در آن است.

در این شهر، به یاد آور که قدم جای پای پیامبر می‌گذاری، پس آهسته و با وقار گام بگذار و عبور و راه‌رفتن او را در کوچه‌ها و گذرهای مدینه یادکن و خشوع و آرامش قلبی او را به یاد آور و صدا را در این شهر بلند مکن. از آنان یادکن که افتخار هم صحبتی و هم نشینی و دیدار او و شنیدن کلماتش را داشتند و حسرت بخور که تو از این نعمت محروم بوده‌ای. به یاد آور که اگر توفیق دیدن جمالش را در دنیا نداشتی، شاید در آخرت هم از دیدارش محروم باشی و به خاطر کارهایت، در آن سرا نیز میان تو و او فاصله افتد.

امّا امیدوار باش، حال که از شهر و دیار خود به قصد زیارت او آمده‌ای و تنها انگیزه تو شوق دیدار و عشق دیدن آثار او بوده است، خدا هم تو را به دیده رحمت بنگرد. چون به مسجد پیامبر برسی، به یاد آور که اوّلین واجب الهی در این صحنه و عرصه برپا شده و به رحمت خدا امیدوار باش و چه مناسب است که مؤمن در این دیار، «خشوع دل» داشته باشد.

وقتی حضرت رسول (ص) را زیارت می‌کنی. خود را چنان بیندار که در محضرش ایستاده‌ای و آن حضرت، حضور و زیارت و سلام تو را می‌بیند و می‌شنود و پاسخ می‌دهد. سیمای او را در نظر آور، رتبه و مقام والایش را در دل خود تصوّر کن و به او سلام ده.

در حدیث است که فرمود: «هرکس بر من یک بار صلوات و درود فرستد، خداوند ده بار بر او صلوات می‌فرستد.» (۱) وقتی کسی

از دور بر او درود فرستد، چنین پاداشی می‌یابد. پس آنکه راه‌ها پیموده و به شوق پیامبر سختی‌ها کشیده و در مدینه کنار مزارش حضور یافته، چه پاداشی خواهد داشت؟!

آنگاه نزدیک «منبر» برو و تصوّر کن که پیامبر خدا (ص) بر آن صعود کرده و مهاجران و انصار پیرامونش حلقه زده‌اند و آن حضرت، ایشان را به طاعت خدا دعوت می‌کند. از خدا بخواه در قیامت نیز میان تو و او جدایی نیندازد.

۱- سنن نسائی، ج ۳، ص ۵۰

ص: ۱۱

وقتی همه این آداب را عمـل کردی، بازهم در دل خود محزون و بیمناک باش، چون نمی‌دانی که حـج تو پـذیرفته شـده و در زمره محبوبانی یا ردّ شـده و در جمع مطرودان ایسـتادهای! به دلت رجوع کن و به اعمالت بنگر، خواهی فهمیـد که از کدام گروهی. اگر از این دنیای فریبکار، دل زده‌ای و به انس با خدا شـیفته‌تر گشـته‌ای و اعمالت مطابق با شـرع بوده، اطمینان داشته باش که قبول شده است؛ چرا که خداونـد جز از محبـوبش نمی‌پـذیرد و هرکه را دوست بـدارد آثـار محبتش بر او آشـکار می‌گردد و او را از دام‌هـای شیطان می‌رهاند.

و ... اگر جز این باشی، بترس که مردود شوی و از این سفر، جز رنج بادیه و خستگی راه، برایت باقی نماند.

سوتیتر

پیونـد خود را از وطن چنـان بگسل که گویا دیگر بر نمی‌گردی و وصـیت نامه‌ات را بنویس و با این قطع علاقه‌ها از خانه و زنـدگی برای سفر حج، به یاد قطع علاقه‌ها از دنیا و رفتن به سفر بی‌برگشتِ آخرت باش.

راز حج این است که همصدایی و هم ناله شدن اولیا و فرزانگانی که از همه جای دنیا به آن محضـر آمده‌اند، تحقّق یابد؛ از این رو، پیـامبر خـدا (ص) فرمودهانـد: حـج، عرفه است! (الحَجُّ عرفه) هیـچ چیزماننـد این هم‌دلی و همنوایی بنـدگان خـالص در آن سـطح گسترده و دریکجا، رحمت خدا را نازل نمی‌کند.

ص: ۱۲

معارف حج در نگاه مرحوم کاشف الغطاء

سید جواد ورعی

علّامه شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ ق.) از مفاخر جهان تشیع در قرن چهاردهم هجری است. شخصیتی که در جامعیت علمی و احساس مسؤولیت اجتماعی و سیاسی کم نظیر بود و در ایثار و از خودگذشتگی در راه اعتلای اسلام و مسلمین ممتاز. موقعیت خانوادگی و منزلت اجتماعی و مقام علمی و فقهی و فلسفیاش او را از انجام رسالت دینی باز نمی‌داشت. فقیهی که در جهان اسلام درخشید و با مواضع بجا و منطقی و غیرتمندانه‌اش در دفاع از کیان اسلام و سرزمین‌های اسلامی و فریادهای برائتش از مستکبران عالم؛ انگلیس و آمریکا و ولیده نامشروعشان اسرائیل غاصب به مسلمانان عزّت و عظمت و جرأت و جسارت بخشید. او شخصیتی بود که پس از نیم قرن می‌تواند همچنان الگوی عالمان دینی در حوزه‌های علمی جهان اسلام باشد؛ و بالأخره، فقیهی بود توانا و نوگرا،

ص: ۱۳

پژوهشگری سختکوش، حکیمی عارف، مصلحی بیدار، نویسنده‌ای متفکّر و گوینده‌ای کم نظیر در جهان عرب و دنیای اسلام.

متنی که تقدیم می‌شود، برگردان نوشته‌ای است از این عالم بزرگوار، در تبیین اجمالی اسرار و معارف حج، که شاگرد برجسته‌اش شهید آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی (رحمهٔ الله) در کتاب گران‌سنگ «الفردوس الأعلی» آورده است.

این نوشته را از آن جهت برگزیدیم که نگرانی او از حج‌گزاری مسلمانان همچنان باقی است. او در مناسک حج و عمره، افزون بر بیان احکام حج و عمره، به بحث از اسرار و فواید آن دو نیز پرداخته و مراقبت بر تصحیح عبادات را با دقت در نیت صحیح لازم شمرده است؛ چراکه بنای حج‌گزاری بر آشکار بودن اعمال و مناسک آن است و طبعاً در معرض آفات.

مرحوم کاشف الغطاء بسیار متأسف بود که در عصر ما، حج عامل بزرگی، فخر فروشی و اعتبار اجتماعی شده است و حتی فراتر از آن، مردم به وسیله آن به تجارت و گردش و مشاهده سرزمین‌ها و شهرها و اطلاع از وضعیت سرزمین حجاز می‌پردازند که باید از عروض چنین اغراض فاسد و مطلبی خائف بود و رهایی از آنها جز با اخلاص و پاک کردن از شوائب عجب و ریا و بی‌اعتنایی به مدح و ستایش مردم و تطهیر عبادات دینی از آلوده شدن به مقاصد دنیوی ممکن نیست.

وی تأکید داشت که این همه، تنها در گرو خارج کردن محبت دنیا از دل و کسب محبت الهی است و بس. انگیزه عمل هم که ملاک امر و معیار فضیلت است، همین است و بس که البته عمل به آن، دشوار و همراه با لغزش‌هاست. از این رو، انس با علم اخلاق را که طبّ نفس و علاج بیماری‌های آن است، توصیه می‌کرد که تأثیر آشکاری در این زمینه دارد:

تأمل و دقّت، ضرورتی در شناخت معارف و منافع حج

از آنجا که انسان از دو گوهر جسم و روح تشکیل شده، قانونگذار اسلام برای هر کدام فرایض و تکالیفی معین کرده که غرض آنها چیزی جز سعادت انسان و رشد و تعالی او به بلندای کرامت و پلّه‌های عظمت و بزرگی نیست.

مهمترین فریضه و تکلیف روح آدمی، عقیده و ایمان است و مهمترین فریضه و تکلیف بدن او، انجام اعمال مخصوصی است که شرع مقدس آن را عبادت و فروع دین نام نهاده؛ چنان‌که تکالیف روح را «اصول دین» نامگذاری کرده است.

عبادات و فروع دین یا عبادات بدنی محض‌اند؛ مانند نماز و روزه، یا عبادات مالی محض‌اند؛ مانند خمس و زکات و یا آمیخته‌ای از آن دو هستند؛ مانند حج که هم عبادت بدنی است و هم عبادت مالی.

هر یک از عبادت‌های پنجگانه فوق، دارای اسرارند که حج بیشترین اسرار و حِکَم و فواید و منافع را دارد که آیات قرآن به بعضی از این اسرار و منافع اشاره کرده که هم مادی و اقتصادی‌اند و هم اخلاقی و اجتماعی؛ هم حاوی رموزی والایند و هم دربردارنده تمرین‌هایی روحی.

البته هر بیننده‌ای که با نظر سطحی به اعمال حج بنگرد، گمان می‌برد که آنها بازی‌های بیهوده وگونههایی از لهو و لعب‌اند. ولی این نگاهِ گذرا آنگاه که به نگاهی عمیق و همراه با تأمل بینجامد، عقول بشری از درک اسرار آن عاجز و در برابر عظمتش دچار تزلزل می‌شود، امّا فواید مادی و اجتماعی و اخلاقی اعمال و مناسک حج، چه بسا مرتبه نخست و نازل آن، روشن و آشکار باشد ولی درک مراتب بالاتر نیازمند مجالی بیشتر و نگاهی بالاتر و والاتر است که خداوند سبحان بدان اشاره دارد و می‌فرماید: لِیشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ولی با توجه به مجال اندک ما در تشریح آن منافع، تنها به بعضی از نفحاتیکه از گنجینه‌ها و رموز باطنی و روحی اعمال حج می‌وزد، اشاره می‌کنیم:

اسرار عمره

نخستین عمل از اعمال حج، احرام است. می بینیکه چگونه آدمی با کندن لباس‌های ظاهری- که وسیله آرایش تن است- دو قطعه پارچه سفید را- که نشانه و نماد قطع همه علایق و وابستگی‌های انسان از زندگی دنیایی و زخارف آن

ص: ۱۴

است- به تن می‌پیچد و به دو لباسی اکتفا می‌کند که با آنها به جهان دیگر خواهد رفت؛ چراکه کفن سفیدی به تنش می‌کنند و بدینوسیله همه شهوت‌ها و لذّت‌ها را رها میسازد؟

- آیا می‌بینیکه چگونه به هنگام بالا رفتن یا پایین آمدن از فرود و فراز یا به هنگام خوابیدن و بیدار شدن صدایش بلند است که: «لَبَّیکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ» گویا پاسخ کسی را می‌دهد که صدایش می‌زند. آری، ندای ضمیر و خطابی را پاسخ می‌دهد؛ خطابی که با پاسخ دادن به آن، ندای پروردگارش، فراخوان پدرش ابراهیم و دعوت پیامبرش محمد (ص) را لبیک می گوید؟

- آیا می‌بینی چگونه از دنیا و از روح حیوانی جدا می‌شود و بسان روحی مجرّد و فرشته‌گونه می‌شود؟ به همین خاطر است که بهره‌مندی از زنان و بوی خوش و حلال‌های بسیاری و حتی عقد بستن با زنان را نیز بر خود حرام می کند. آزار و اذیت حیوانات حتی جغدی که بر مقبره‌ها می‌نشیند، شکار پرنده، قطع درخت یا گیاه بر او حرام می‌شود و اگر زنی را در حال احرام عقد کند، بر او حرام ابدی می گردد؟

- آیا دیده‌ای که به هنگام طواف خانه کعبه- خانه‌ای که رمز جاودانگی، مرکز ابدیت و تمثال عرش است و فرشتگان پیرامون آن طواف می‌کنند؛ وَ تَرَی الْمَلائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۱) آرزو می‌کند که درهای خانه به رویش گشوده شود و وارد باغ زیبای آن گردد و همراه با جاودانگان در نعمت‌های ابدی آن غرق شود؟

- آیا می‌بینی وقتی طواف را از حجرالأسود آغاز می‌کنی، به قصد آنکه با خدا بیعت کنی و عهد و پیمان ببندی، آن را لمس می‌کنی و می‌بوسی، گویی که دست خدای رحمان را می‌بوسی؟ این سنگ از آسمان نازل شد، در حالی که از نقره سپیدتر بود ولی گناهان بندگان لباسی سیاه بر آن پوشانید. کنایه از آنکه گناهان مردم را تحمّل کرد و عهد نمود که از جانب خالق آنان، گناهانشان را ببخشاید.

- آیا دیده‌ای که چگونه طائف بیت الله الحرام، در پایان طواف به سمت مقام ابراهیم می‌رود تا در کنار آن نماز به پا دارد؟ و این اشاره به این حقیقت است که اکنون جا پای ابراهیم نهاده و مانند او به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

... رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ ... وَ تُبْ عَلَینا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحیمُ. (۲)

«پروردگارا! از ما بپذیر، به راستی که تو شنوای دانایی ... و بر ما ببخشای، همانا تو توبه‌پذیر مهربانی.»

- آیا شاهدی که زائر پس از فراغت از طواف، مانند آزاد شده‌ها، برای سعی میان صفا و مروه می‌شتابد و هروله کنان از بیم آنکه وسوسه‌های شیطان به سراغش بیاید و در مسیر مشاهده جمال حق دچار لغزش گردد و صفا و نورانیتی که از اشعه آن انوار بر او تجلّی کرده، تیره و تار گردد، با چه اشتیاقی گام برمی‌دارد؟

صفا همان صخره‌ای است که پیامبر رحمت از آغاز دعوت مردم به توحید و ورود آنان به اسلام و ترک پرستش بتها، بر بالای آن می‌ایستاد. میان صفا و مروه، همان جایی است که هاجر، مادر اسماعیل، هفت مرتبه در جستجوی آب برای فرزندش که در مسجدالحرام، کنار کعبه رهایش کرده بود، سعی نمود و وقتی با نومیدی نزد فرزندش بازگشت، آب زمزم را دید که از زیر پای طفلش جوشیده است.

زائر خانه خدا، بعد از انجام سعی، تقصیر می‌کند و این شاید اشاره به این حقیقت باشد که سالک کوی حق، هر چه در میان راه بکوشد، باز هم در پایان راه، قصور یا تقصیر از درک حقایق دارد. آنگاه به قصور خویش پی میبرد و بدان اعتراف نموده، از احرام خارج می‌شود و همه حلال‌هایی که بر او حرام شده بود، حلال گشته و از جوار حق به سوی خلق باز می گردد و این یکی از سفرهای چهارگانه سالک الی الله است. عمره زائر در اینجا به پایان می‌رسد.

اسرار حج

زائر در روز هشتم ذیحجه (روز ترویه)، برای بار دوم احرام می‌بندد؛ این بار احرامش به نیت حج است و آنگاه به سمت منا حرکت می‌کند و از ظهر روز نهم تا غروب آفتاب در سرزمین عرفات وقوف می‌کند. سپس راهی مشعر می‌شود و پیش از طلوع خورشید، از مشعـر حرکت و افاضه به سوی منا را آغاز میکند و مناسک سه‌گانه رمی، قربانی و حلق را در روز عید اضحی به جا می‌آورد و پس از حلق، همه محرّمات احرام، جز بوی خوش، شکار و لذتجویی از زن (برای مرد)، حلال می‌شود. بعد از آن، به مکه باز می‌گردد تا طواف حج، نماز طواف و سعی به جا آورد. در این

۱- زمر: ۷۵

۲- بقره: ۱۲۷ و ۱۲۸

ص: ۱۵

مرحله است که صید و بوی خوش بر او حلال می‌شود. بار دیگر به منا بازگشته، بیتوته می کند و در روزهای اقامت در منا، جمرات را رمی میکند. باز به مکه بازگشته، طواف نساء به جای می‌آورد و زن بر او حلال می‌شود و بدین ترتیب اعمال و مناسک حج به پایان می‌رسد.

در هریک از اعمال، رمزها و اسرار و همچنین حکمتها ومصالحی نهفته استکه اگر بخواهم به شرح برخی از آنها هم بپردازم، نیازمند تألیفی مستقل است، اما با توجه به کهولت سن و ناتوانی، قدرت انجام آن را ندارم؛ «... رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً ...» ولی باید دانست که اسرار و مصالحی که در حج، بلکه هر عبادتی نهفته، دو نوع است: اسرار و مصالح خاص و اسرار و مصالح عام.

اما اسرار و مصالح خاص، ویژه سالکان و راسخان در علم و عارفان بلند مرتبه است و پرده‌های فرارو و گنجینه‌های آن، برای عموم مردم آشکار نمی گردد، بلکه افراد عادی از تصوّر آن اسرار نیز ناتوانانند.

اما اسرار و مصالح عام عبادات، برای هر کسی که قدرت تفکّر و تدبّر داشته باشد و درصدد آشنایی و رسیدن به آنها برآید، واضح و آشکار است و بزرگترین، مهمترین و آشکارترین آن مصالح و اهداف که هر شخص عاقلی آنها را می‌بیند و درک می کند، «مصالح و اهداف اجتماعی» است.

شکی نیست که اسلام دینی اجتماعی است و برای شؤون اجتماعی، بیشترین اهمیت را قائل است. تشریع نماز جماعت روزانه در مسجد محل، سه یا پنج مرتبه، نماز جمعه در هر هفته، نماز عید فطر و عید اضحی برای اهالی هر شهر و نواحی اطراف آن در هر سال و اکتفا نکردن به آن و فراخوان عمومی همه توانمندان و صاحبان مکنت و ثروت و صاحبنظران و شخصیت‌های اجتماعی از اقصی نقاط عالم که روی کره خاکی زندگی می کنند، به کنگره سالیانه حج به منظور اهداف زیر است:

۱. آشنایی با یکدیگر.

۲. در پی آن، برقراری الفت و دوستی.

۳. احساس مسؤولیت و کسب اطلاع و آگاهی از مسائل یکدیگر.

۴. مشارکت در خوشی و ناخوشی و خوشبختی و بدبختی دیگران.

۵. در نهایت، فراهم آوردن قدرتی برتر برای مسلمانان، که هیچ قدرتی توان مقاومت در برابر آنرا نداشته باشد.

به یاد دارم که چهل و یک سال پیش، در سال ۱۳۳۰ ه-. که به حج مشرف شدم، بعد از ظهر روزی، در ایام تشریق، پیرامون مسجد خَیف، بالای یک بلندی رفته و اجتماع باشکوه مسلمانان را نظاره می کردم که در میانشان ملیت‌های چینی، مراکشی، یمنی، عراقی و هندی بودند. با تعدادی از آنان، که با بعضی از زبان‌ها آشنا بودند، سخن در باره حج و منافع و فواید آن به میان آمد که به رغم دشواری‌های فراوان و تکالیف متعدد آن، دارای فواید فراوانی است. به آنان گفتم: کدام منفعت را بزرگتر از اجتماع ما در این سرزمین سراغ دارید؟ آیا مکانی را می‌شناسید که در آنجا مسلمان چینی از دورترین نقطه شرق با مسلمان مراکشی از دورترین نقطه غرب، و مسلمان عراقی و ایرانی از شمال و مسلمان یمنی از دورترین نقطه جنوب با یکدیگر اجتماع کنند؟ ولی افسوس- اگر افسوس خوردن ثمری داشته باشد- که چون تفکر، تدبّر و تدبیر از میان مسلمانان رخت بربسته، عباداتشان به صورتی بی مغز تبدیل شده است. آنان در این سرزمین جمع می‌شوند ولی از یکدیگر جدا هستند. کنار یکدیگرند در حالی که از هم دورند. جسمهایشان به هم نزدیک ولی آرزوهایشان با یکدیگر بیگانه است. حج می گزارند ولی هیچ مسلمانی با برادر مسلمانش آشنا نمی‌شود و جز چهره او را نمی‌بیند و از احوال او آگاه نمی‌شود. بلکه حتی نام او را نیز نمی‌داند! ما با چنین حالی به وضعیت امروز رسیده‌ایم؛ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْمُسْتَعَان عَلَی هَذَا الزَّمَان وَ أَهلِ الزَّمَانِ».

سوتیتر:

عبادات و فروع دین یا عبادات بدنی محض‌اند؛ مانند نماز و روزه، یا عبادات مالی محض‌اند؛ مانند خمس و زکات و یا آمیخته‌ای از آن دو هستند؛ مانند حج که هم عبادت بدنی است و هم عبادت مالی.

ص: ۱۶

اسرار و مصالح خاص، ویژه سالکان و راسخان در علم و عارفان بلند مرتبه است و پرده‌های فرارو و گنجینه‌های آن، برای عموم مردم آشکار نمی‌گردد، بلکه افراد عادی از تصوّر آن اسرار نیز ناتوانانند.

اما اسرار و مصالح عام عبادات، برای هر کسی که قدرت تفکّر و تدبّر داشته باشد و درصدد آشنایی و رسیدن به آنها برآید، واضح و آشکار است و بزرگترین، مهمترین و آشکارترین آن مصالح و اهداف که هر شخص عاقلی آنها را می‌بیند و درک می‌کند، «مصالح و اهداف اجتماعی» است.

ص: ۱۷

آسیب شناسی معنوی در حج

لطف الله اشراقی

امیر مؤمنان (ع) فرمود: «فَإِنَّ لِکُلِّ شَیءٍ آفَةٌ». (۱)

و نیز در روایات متعددی این مضمون وارد شده است که: «آفَةُ الدِّینِ الْهَوَی، و آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْیانُ، و آفَةُ الْحِلْمِ الذُّلّ، آفَةُ الْعِبَادَة الرِّیا ...» (۲)

بر این اساس، اکنون پرسش این است که‌حجگزار با ارتکاب چه اموری‌بر اعمال و مناسک خود در حج آفت وارد میکند و ازارزش حج‌خویش میکاهد و بهره وثمره اندک عایدش میشود؟

برخی از زائران خانه خدا، گاهی در تحقّق اعمال حج رنجها میبرند و چنین میاندیشند که آنها را تمام و کامل به انجام رساندهاند، در حالی که چنین نبوده و از آفات عمل خویش غافلاند.

اینجا است که باید گفت: آسیب شناسی در اعمال حج، از مهمترین تکالیف و مشکل‌ترین عبادات است؛ زیرا چه بسا با نشناختن آسیبها، اعمال آدمی باطل و حبط گردد و هدر رود! در حالی که آرزوی هر حاجی بعد از مدتها انتظارِ تشرّف این است که حجی مبرور و محفوظ از هر نوع آسیب و گزند در صحیفه اعمالش ثبت شود.

بحث «آفات حج» در اینجا شامل همه مبطلات حج و نیز هر امری است که موجب تضییع‌و یا نقصان در برکات آن میشود؛ بهطوری که حاجی از اعمال خویش احساس نارضایتی میکند و پس از انجام اعمال میگوید: تازه متوجه شدهام که حج مبرور چیست و حج مقبول کدام است و من انجامش ندادهام!

- ایکاش پیش از اعمال، از تعلیمات مناسکآگاه و ازآفت جهل وبیخبری‌مصون میشدم.

- ایکاش در حین اعمال، کسی با تذکراتش از خواب غفلت بیدارم میکرد.

این آسیبها به حدّی مهم وحساس استکه باید از ماهها پیش از تشرفِ حاجیان، برای مصونیت از آنها برنامهریزی کرد؛ از یک سو آگاهیهای لازم را به حاجیان منتقل کرد و از سوی دیگر آمادگی روحی و اخلاقی در آنان به وجود آورد تا از فرصت به دست آمده، بهترین بهره برداری را بنمایند.

آسیب های حج:

۱- غرر الحکم، ص ۴۳۱

۲- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۴

ص: ۱۸

۱. عدم آگاهی از مناسک

حج، عبادتی بیبدیل و دارای فلسفهها، حکمتها و معنویتها است و حجگزار با آگاهی و شناختِ آنها میتواند حجّی عارفانه، عاشقانه و حکیمانه بهجا آورد، به شرط آنکه با حضور در جلسات آموزشی و مطالعات شخصی، از آنها آگاه شود تا وظایف خویش را بهتر انجام دهد.

در روایات آمده است: عبادتیکه یک بار با علم و آگاهی انجام گیرد بهتر است از عبادتیکه هفتاد هزار بار با نا آگاهی و نادانی به جا آورده شود. (۱)

وبه قول حافظ:

به کوی عشق مَنِه بی دلیلِ راه، قدم که من به خویش نمودم ص-- د اهتمام و نشد

درخواست ارائه مناسک

حضرت ابراهیم (ع) پس از بنای کعبه و نصب حجر الأسود، دو چیز از خدا خواست:

۱. مقام تعبّد و تسلیم ۲. ارائه مناسک حج (وَ أَرِنا مَناسِکَنَا)، نه تعلیم مناسک، که‌تنها در ذهن نقش ببندد. پس زائر باید مناسک را چنان بیاموزد که مانند دیدنِ با چشم‌باشد وارائه مناسک به تنهایی در تحقّق حج کافی نیست بلکه باید توأم با تسلیم و تعبد به آن باشد؛ (رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَینِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّ یتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا). (۲)

۲. عدم تسلیم در مناسک

مهمتر از آگاهی به مناسک، داشتن روحیه تعبّد وتسلیم در برابر فرامین و دستورات شرع مقدس اسلام است. انقیاد و تسلیمِ محض در تمام عبادات، بهخصوص در حج لازم است؛ چرا که، بسا ما با اعمال دیگر عبادات مأنوسیم وحکمت آنها را درک میکنیم اما با مناسک حج، که عبادتی است عظیم و پیچیده، انس و آشنایی نداریم و اسرار و حکمتش را نمی‌شناسیم و در این میان، آنچه انسان را به انجام این اعمال وا میدارد تنها امر خداونداست و قصد امتثال حکمِ او.

انقیاد و تسلیم در حج و مطیع اوامر الهی بودن، نوعی آزمایش است و بدینوسیله آنان که پایبند به قوانین و دستورات دینو احکام حج نیستند، از همدیگر تمیز داده میشوند؛ زیرا آنانکه در قلبشان مرض و نفاق ریشه دوانیده، اگر چه با جماعت مسلمانان در اعمال حج شرکت کردهاند، لیکن چون در باطن بصیرتی ندارند، بی مبالاتی در انجام احکام حج‌مینمایند و این اعمال را بی معنی و هجو میپندارند.

در روایات آمده است، شخص فاسقی از امام کاظم (ع) پرسید: ای ابوالحسن، نظر شما در مورد استظلال مردِ مُحرم چیست؟ در حالیکه سوار بر مرکب شده، جایز استدر سایه قرار گیرد؟ حضرت فرمودند: حرام است.

مرد فاسق پرسید: همین مُحرم وقتی میخواهد به مکان مستور و بیت الخلا رود، آیا جایز است استظلال کند؟

امام (ع) فرمودند: آری، استظلال در این حال جایز است.

شخص فاسق در این هنگام پوزخندی زد و بار دیگر همین پرسش را با حالت استهزا و تمسخر طرح کرد و پرسید: چه فرقی است میان این دو حالت که یکی حرام است و دیگری جایز؟!

امام (ع) فرمودند: ای ابا یوسف، احکام الهی و دستورات دینی را با قیاسهای بچهگانه نمیتوان به دست آورد. شما دین را به بازی میگیرید اما رفتار و عمل ما همان عمل پیامبر (ص) است. کلام‌ما نیز کلام همان حضرت است. پیامبر (ص) در حال احرام، آنگاه که سوار بر مرکب بودند، استظلال نمیکردند و هرگاه تابش خورشید موجب آزارشان می گردید، قسمتی از بدنشان را با قسمتی دیگر می پوشاندند و یا صورت مبارک خویش را با دستشان استتار می کردند، اما وقتی از مرکب پیاده میشدند، استظلال میکردند و

به بیت الخلا و یا به خانه وارد میشدند و یا در سایه دیوار می نشستند. (۳)

در کافی از امام صادق (ع) نقل شـده اگر جماعتی از مسـلمانان تنها خـدا را عبادت کننـد و شـریکی برای او نگیرند و نماز هم به پا دارند و زکات بدهند و حج خانه خدا بگزارند و روزه ماه رمضان بگیرند، ولی در یک عملیکه خدا و رسول (ص) انجام داده، چون و چراکنند که:

چرا این عمل اینگونه است

۱- بحارالأـنوار، ج ۲، ص ۱۹، «عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ رَكْعَةٌ يُصَلِّيهَا الْفَقِيهُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ رَكْعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ».

۲- بقره: ۱۲۸

۳- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۱؛ اصول الکافی، ج ۴، ص ۳۵۰

«قَال الراوی دَخَلَ هَذَا الْفَاسِقُ ابو یوسف آنِفاً فَجَلَسَ قُبَالَةَ أَبِي الْحَسَنِ ع ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِي الْمُحْرِمِ أَ يَسْتَظِلُّ عَلَى الْمَحْمِلِ فَقَالَ لَهُ لَا قَالَ فَيَسْتَظِلُّ فِي الْخِبَاءِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ شِبْهَ الْمُسْتَهْزِئِ يَضْحَكُ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَمَا فَرْقُ بَيْنِ هَذَا وَ هَذَا فَقَالَ يَا أَبَا يُوسُفَ إِنَّ الدِّينَ لَيْسَ بِقِيَاسٍ كَقِيَاسِكُمْ أَنْتُمْ تَلْعَبُونَ بِالدِّينِ إِنَّا صَنَعْنَا كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قُلْنَا كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّه ص كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ فَلَا يَسْتَظِلُّ عَلَيْهَا وَ تُؤْذِيهِ الشَّمْسُ فَيَسْتُرُ جَسَدَهُ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ وَ رُبَّمَا سَتَرَ وَجْهَهُ بِيَدِهِ وَ إِذَا نَزَلَ اسْتَظَلَّ بِالْخِبَاءِ وَ فَيْءِ الْبَيْتِ وَ فَيْءِ الْجِدَارِ».

ص: ۱۹

یا چرا این دستور چنان است؟

اگر خلاف این را میکرد بهتر بود و ...

و یا حتی اگر این چون و چرا را به زبان نیاورند و فقط از دل آنها بگذرد، به همین مقدار مشرک شده‌اند. آنگاه حضرت فرمودند: «عَلَیکُمْ بِالتَّسْلِیمِ»؛ «بر شما باد که همیشه در مقابل احکام و اوامر پیامبر خدا (ص) تسلیم باشید.» (۱)

بدین جهت، روح تعبّد و انقیاد، علاوه بر تعلیم وآموزش مناسک، دو رکن اساسی در محفوظ ماندن حج از آفات است و باید حاجی بداند خداوند که اعمال حج را تشریع کرده، همه اعمال آن به سود اوست و توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر اوامر الهی را در انسان پرورش میدهد.

تعظیم مناسک نمادی از تق-- وا

خداوند متعال در تبیین‌اعمال و مناسک حج‌فرموده است:

(ذلِکَ وَ مَنْ یعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ). (۲)

«مناسک و برنامههای حج این بودکه بر شمردیم و هرکس از روی رضا و رغبت شعائر دین خدا و مناسک حج را تعظیم و احترام نماید و در مشاعر معظم اعمال لازم را مو به مو و با کمال انقیاد رعایت کند، در حقیقت این کار اوحاکی از پاکی دل و مقام پرهیزکاری و خوف از خدا در دل‌اوست.»

نکته اینجا است که خداوند نفرمود «هرکسکه مناسک حج را به جا آورد» بلکه فرمود: « (مناسک حج) این است! و هرکس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد ...» و این همراه با نوعی تعظیم و احترام و مطیع فرمان خدا بودن است؛ همانطورکه سربازان، در پادگان، به پرچم کشور خود احترام میکنند. روشن است که پرچم پارچهای بیش نیست و احترام به آن، از آن رو است که نماد وطن است و تنها در این صورت است که حس وطن پرستی سرباز جلوه و نمود پیدا می کند.

اگر قرآن کریم فرموده: وَ مَنْ یعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ ... و در آیه دیگر فرموده است: وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه ...؛ (۳) «و (قربانی کردن) شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم و ...» در واقع مقصود از تعظیم قربانی حج در اینجا، تعظیم و بزرگداشت مقام و موقعیت دین خدا و آداب حج است و بدین ترتیب، ارتباط و نشأت این عمل از تقوای دلها است.

۳. توجه به غیر صاحب البیت

از امام صادق (ع) در باره آداب حج نقل شده که فرمود: «هرگاه اراده حج کردی، پیش از سفر، قلبت را برای خداوند- عزّ وجلّ- از هر مشغول کننده و تاریکی حجاب پاکیزه ساز و همه امور را به آفرینندهات واگذارو در همه حرکات و سکنات بر او توکّل کن و بر قضا و حکم و تقدیر تسلیم شو و دنیا و راحتی مخلوق را واگذار ...». (۴)

توجه به خدا، آن هم در کنار بیت الله الحرام، که از هر نظر آمادگی برای راز و نیاز و حضور قلب فراهم است و عوامل اشتغال فکر و انصراف ذهن، به حد اقلّ میرسد، از فیضها و مواهب معنوی حج است؛ لذا تمام تلاش حاجی باید این باشد که از هرچه او راغافل میکند و از توجه و ارتباط روحی با خداوند باز میدارد، بپرهیزد، هر چند آن مانع، از امور مباح باشد؛ چه رسد به انجام محرّمات، آنهم در حرم امن الهی!

همانطورکه در نماز شب، که بارزترین مظهر پیوند با خدا و طریق وصل به مقام محمود است، ممکن است نمازگزار مشغول غیر خدا شود. در اینصورت فرقی نیست میان صلاهٔ اللیل او و صلاهٔ النهارش.

در نهج البلاغه آمده است: «

کَمْ مِنْ صَائِمٍ لَیسَ لَهُ مِنْ صِیامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَ الظَّمَأُ وَ کَمْ مِنْ قَائِمٍ لَیسَ لَهُ مِنْ قِیامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَ الْعَنَاء». (۵)

امام صادق (ع) در مورد نماز، که معراج مؤمن و مایه چشم روشنی اوست، به اسم جلاله سوگند میخوردند که: ممکن است شخصی پنجاه سال نماز بخواند اما خداوند حتی یک نماز اورا قبول نکند؛ «فَأَی شَیءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا!؟» (۶)

بزرگترین سعادت و موفقیت حاجی، داشتن حالت دعا و رسیدن به مقام انس با خدا و احساس شیرینی مناجات با او است. اگر این ارتباط روحی و توجّه قلبی به صورت مؤثر ونافذ حاصل شود و رابطهای میان حاجی و صاحب البیت

۱- اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰، «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجُّوا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لِشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِی صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِی قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ».

۲- حج: ۳۲

۳- حج: ۳۶

۴- مصباح الشریعهٔ، ص ۴۷، «قال الصادق ع إذا أردت الحج فجرد قلبک لله عز و جل من قبل عزمک من کل شاغل و حجب عن کل حاجب و فوض أمورک کلها إلی خالقک و توکل علیه فی جمیع ما یظهر من حرکاتک و سکونک و سلم لقضائه و حکمه و قدره و تدع الدنیا و الراحهٔ و الخلق ...»

۵- نهج البلاغه، ص ۴۹۵

۶- اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۶۹، «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَأْتِی عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً فَأَیُّ شَیْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا وَ اللَّه».

ص: ۲۰

برقرار گردد و به رؤیت و شهود قلبی صاحب خانه نایل شود؛ یعنی همان کشف و شهودی که نیازمند سالها تهذیب نفس و عبادت و ریاضت است، برای حاجی با اخلاص یک شبه به دست آید و در اثر این شهود عرفانی، نور حج در دل او بتابد، اثر آن در مرتبه اول در موافقت و اطاعت اوست، و به سبب این اطاعت، از هرگونه مخالفت در افکار و اخلاق و صفات و اعمال و گفتار و رفتاردوری خواهد کرد و به عبارت دیگر، نور حج در دل او تابیده میشود. این معرفت عرفانی ضیوف الرحمان تا حدی شبیه است به رؤیت قلبی خدا توسط طوفان زدگان دریا که در بین امواج متلاطم و در اثر قطع امیدها و برطرف شدن غفلت ها دلشان ناگزیر متوجه خداوند می گردد. (۱)

به گفته مرحوم شیخ بهایی:

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو مقصود من از کعبه بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

اما در این میان، غفلت زدگی و کاهلی کم نیست، هستند کسانیکه در اعمال حجشان مبتلا به آفت جبران ناپذیری میشوند و از ذکر و توجه به صاحب البیت‌منحرف میگردند، جهتش هم روشن است؛ هر چه اشتغال و سرگرمی به امور مادی متراکمتر شوددلها کمتر فراغت به دست میآورنـدکه به معنویات بپردازند ودیگر در دلها جای تهی برای توجه بهخدا کمتر میشود و در واقع این افراد از حج، تنها به پوستهای از آن قناعت کرده و مغزش را به دور افکندهانـد و حـج را وسیلهای برای تفریح و سیر وسیاحت وکسب مادیات وعناوین میدانند و هرگز بهروح حج واقف نمیشوند.

امام صادق (ع) فرمودند: در حج و مشاعر، برای خودت هر دعایی را که دوست داری، با تمام جدّ و جهد مطرح کن؛ چرا که روز عرفه روز دعا و مسألت است و پناه به خدا ببر از وسوسههای شیطان و فریب خوردن از آن؛ چرا که بهترین محلیکه شیطان میکوشد انسان را به غفلت و کاهلی و نسیان بکشاند، همین بیت الله الحرام و مشاهد مشرفه است و بر حذر باش از مشغول شدن به اموری مانند تماشا کردن مردم و یا اموری که چندان مهم نیست و پیوسته بگو: خدایا! من از میهمانهایت بی بهره نباشم و بر من که از راه دور آمدهام رحم کن! (۲)

البته یادآوری این نکته لازم است که ویژگی ضیافت الهی و حج این است که کسی از این ضیافت خانه با دست تهی و بی پاداش بر نمیگردد، هر چند بـا بهرهای قلیل ومنافع دنیوی، اما این بهره کجا و مرتبه عالی حج مبرور که به منزله تولّد ثانوی است کجا؟ برگشت این حاجی خائب و خاسر کجا وبرگشت حاجی عارف و ذاکر با برات بهشت کجا؟ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یؤْتیهِ مَنْ یشاء.

ادب تشرّف در حضور با توجه

سزاوار است در کنار بیت الله الحرام و مشاعر، که محلّ نزول فیوض الهی است، متوجه این مطلب باشد که این مشاهد شریفه، قدمگاه و مطاف و مصلّای انبیا و ائمه (علیهم السلام) و صلحا و محل آمد و شد پاکیزگان است و کسی که گام در این مکان میگذارد، باید خود را از سنخ آنان کند.

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: (۳) «هرگاه به درِ مسجدی رسیدی، بدان که سلطان بزرگی را قصد کردهای و به بارگاه او گام ننهند، مگر پاکیزگان و همنشین او نشوند، مگر تصدیق کنندگان. متوجه باشکه او قادر است عملی را قبول کند و از راه تفضل اجر و مزد عطا فرماید، هر چند که عمل کم باشد و یا این که از روی عدل و حساب، عمل را رد کند، هر چند بسیار باشد. پس بنگر که نامت از کدامین دفتر بیرون میآید.

اگر شیرینی و حلاوت مناجات پروردگار را چشیدی، پس داخل مسجد شو که اذن ورود به تو دادهانـد، وگرنه درن-- گ کن و

داخل مسجد مشو، مانند توقفِ شخص مضطر و بیچاره‌ای که اسباب و وسایل از وی منقطع شده است. پس آنگاه که خداوند اذنت داد به مسجد در آی؛ زیرا که خداوند اجابت کننده مضطر و بیچاره است.

آری، هرگاه حالت توجه در تو نبود و شیرینی لذت حضور و ارتباط با خدا را در خود احساس نکردی، کنار درِ مسجد بنشین و از همانجا دست به دعا بردار و بگو:

(أَمَّنْ یجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یکْشِفُ السُّوء). (۴)

۱- قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دُلَّنِی عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَکْثَرَ عَلَیَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَیَّرُونِی؟ فَقَالَ لَهُ: یَا عَبْدَ اللَّهِ، هَلْ رَکِبْتَ سَفِینَةً قَطُّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ کُسِرَ بِکَ حَیْثُ لَا سَفِینَةَ تُنْجِیکَ وَ لَا سِبَاحَةَ تُغْنِیکَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُکَ هُنَالِکَ أَنَّ شَیْئاً مِنَ الْأَشْیَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ یُخَلِّصَکَ مِنْ وَرْطَتِکَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ الصَّادِقُ ع فَذَلِکَ الشَّیْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْجَاءِ حَیْثُ لا مُنْجِیَ وَ عَلَى الإِغَاثَةِ حَیْثُ لَا مُغِیثَ».

۲- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۸۲، «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ... وَ تَخَیَّرْ لِنَفْسِکَ مِنَ الدُّعَاءِ مَا أَحْبَبْتَ وَ اجْتَهِدْ فَإِنَّهُ یَوْمُ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم فَإِنَّ الشَّیْطَانَ لَنْ یُذْهِلَکَ فِی مَوْطِنٍ قَطُّ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِنْ أَنْ یُذْهِلَکَ فِی ذَلِکَ الْمَوْطِنِ وَ إِیَّاکَ أَنْ تَشْتَغِلَ بِالنَّظَرِ إِلَى النَّاسِ وَ أَقْبِلْ قِبَلَ نَفْسِکَ وَ لْیَکُنْ فِیمَا تَقُولُهُ اللَّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ فَلَا تَجْعَلْنِی مِنْ أَخْیَبِ وَفْدِکَ وَ ارْحَمْ مَسِیرِی إِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیقِ».

۳- مصباح الشریعة، ص ۱۳۰، «قَالَ الصَّادِقُ ع إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّکَ قَدْ قَصَدْتَ بَابَ مَلِکٍ عَظِیمٍ لَمَا یَطَأُ بِسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَ لَا یُؤْذَنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصِّدِّیقُونَ فَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بِسَاطِهِ هَیْبَةَ الْمَلِکِ فَإِنَّکَ عَلَى خَطَرٍ عَظِیمٍ إِنْ غَفَلْتَ فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا یَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَ الْفَضْلِ مَعَکَ وَ بِکَ فَإِنْ عَطَفَ عَلَیْکَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ قَبِلَ مِنْکَ یَسِیرَ الطَّاعَةِ وَ أَجْزَلَ لَکَ عَلَیْهَا ثَوَاباً کَثِیراً وَ إِنْ طَالَبَکَ بِاسْتِحْقَاقِ الصِّدْقِ وَ الْإِخْلَاصِ عَدْلًا بِکَ حَجَبَکَ وَ رَدَّ طَاعَتَکَ وَ إِنْ کَثُرَتْ وَ هُوَ فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ وَ اعْتَرِفْ بِعَجْزِکَ وَ تَقْصِیرِکَ وَ انْکِسَارِکَ وَ فَقْرِکَ بَیْنَ یَدَیْهِ فَإِنَّکَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ وَ الْمُؤَانَسَةِ بِهِ وَ اعْرِضْ أَسْرَارَکَ عَلَیْهِ وَ لْتَعْلَمْ أَنَّهُ لَا یَخْفَى عَلَیْهِ أَسْرَارُ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ وَ عَلَانِیَتُهُمْ وَ کُنْ کَأَفْقَرِ عِبَادِهِ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَخْلِ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شَاغِلٍ یَحْجُبُکَ عَنْ رَبِّکَ فَإِنَّهُ لَا یَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَ الْأَخْلَصَ وَ انْظُرْ مِنْ أَیِّ دِیوَانٍ یُخْرَجُ اسْمُکَ فَإِنْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِهِ وَ لَذِیذَ مُخَاطَبَاتِهِ وَ شَرِبْتَ بِکَأْسِ رَحْمَتِهِ وَ کَرَامَاتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ عَلَیْکَ وَ إِجَابَتِهِ فَقَدْ صَلَحْتَ لِخِدْمَتِهِ فَادْخُلْ فَلَکَ الإِذْنُ وَ الْأَمَانُ وَ إِلَّا فَقِفْ وُقُوفَ مَنِ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحِیَلُ وَ قَصُرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَ قَضَى عَلَیْهِ الْأَجَلُ فَإِنْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَلْبِکَ صِدْقَ الالْتِجَاءِ إِلَیْهِ نَظَرَ إِلَیْکَ بِعَیْنِ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اللُّطْفِ وَ وَفَّقَکَ لِمَا یُحِبُّ وَ یَرْضَى فَإِنَّهُ کَرِیمٌ یُحِبُّ الْکَرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّینَ إِلَیْهِ الْمُحْتَرِقِینَ عَلَى بَابِهِ لِطَلَبِ مَرْضَاتِهِ قَالَ تَعَالَى أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ».

۴- نمل: ۶۲

ص: ۲۱

«وَ لْیکُنْ فِیمَا تَقُولُهُ اللَّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ فَلَا تَجْعَلْنِی مِنْ أَخْیبِ وَفْدِکَ وَ ارْحَمْ مَسِیرِی إِلَیکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیق». (۱)

«پیوسته بگو: خدایا! من عبد تو هستم. پس از نا امیدترین این جماعت و کم بهرهترین شان قرارم مده. خدایا! خائب و حاجت نگرفته نباشم. پروردگارا! به من که از راه دور آمدهام، رحم، شفقت و ملاطفت فرما!»

بـه یقین آنـانکه خداونـد منت نهـاده و امکـان عشـق ورزی به ذات خـویش را ارزانیشـان کرده، حتی لحظهـای از مناجـات و زمزمه محبتآمیز با او را به هستی دنیا نمیفروشند.

افلـح، غلام امام جواد (ع) در باره حالات معنوی آن حضـرت، هنگام ورود به مسـجد الحرام میگویـد: با حضـرت برای انجام حج به مکه رفتیم. پس آنگـاه که داخـل مسـجد الحرام شـدیم، امام (ع) در حال ذکر و مناجات بودنـد، لحظهایکه چشـمش به بیتالله الحرام افتاد، با صـدای بلند گریست؛ بهطوری که مردم را متوجه خود میکرد. عرض کردم: مولای من! پدر و مادرم به فدایت. آرامتر، وقتی صدایت را بلند میکنی مردم متوجه تو میشوند! حضـرت فرمودند: وای بر تو! چرا گریه نکنم؟ شاید از جانب صاحب این خانه بر من نظر رحمتی شود و موجب فوز و رستگاریام گردد.

امام (ع) طواف کردند و برای نماز طواف، پشت مقام ابراهیم (ع) ایسـتادند و سـرانجام سـر برسـجده نهادند. آنگاه که سـر از سجده برداشتند، دیدم محلّ سجدهاش از اشک چشمانش خیس شده است. (۲)

چنانکه در مثنوی آمده:

تا نگرید طفلک حلوا فروش بحر رحمت در نمیآید به جوش ...

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن

گفت «وَ لْیبْکُوا کَثیراً» گوش دار تا بریزد شیر ف-- ضل کردگار

آری، نشانه حج توأم با اشتیاق وتوجه به خدا این اسـتکه زائر بیت الله احساس لذت و حلاوت وسـهولت در انجام اعمال حج میکند، بهخلاف حج توأم با غفلت ونسیان یاد خدا که علامتش احساس مرارت و شدت در سفر حج است.

حضرت موسی (ع) درکوه طور، در انتظار شنیدن کلام حق و در شوق مناجات با خدا چنان بودکه چهل شبانه روزفکر طعام وآبرا از خاطر برده بود، این حال وهوای خوش، نتیجه عشق وشوق به خداستکه قلب بهطور کامل در اختیار توجه به خدا قرار میگیرد.

راوی (یحیی الکـاهلی) گویـد: از امـام صـادق (ع) شـنیدم که در یادآوری حـج میفرمود: تا آنجا که توان داری، هرگز خودت را از آمـدن به حـج محروم نکن؛ آیـا نمی بینیکه در اینجـا حال و هوای خوشـی داری؟ بهطوریکه با سـر و وضع ژولیـده و غبار آلودی و پوست بر بـدنت جمع شـده و میلرزد و از توجه و نگـاه کردن به زنـان خود داری میکنی؛ آنچنانکه گویی در اثر تشـرف بهپیشـگاه الهی از خود بیخود و مبهوت گشتهای و به غیر از پروردگارت و حلاوت مناجات با او به هیچ چیز دیگر توجه نداری. (۳)

۴. حج و مال نا مشروع

مال دنیاکه از راه حلال و بی شبههبه دست آید و مصرف در عبادات مالی وکسب آخرت شود، بهترین مالها است.

در روایتی از امـام موسـی کاظم (ع) نقل است که: اطیب اموال خود را در سه مورد به مصـرف رسانیـد؛ الف) مهریه زنان ب) انجام حَجّةُ الاسلام ج) تهیه کفن. (۴)

حـج عبـادتیاست هزینهبر که نیـاز به انفاقـات مـالی دارد و از این رو، آن را در ردیف عبـادات مـالی دیگر؛ماننـد زکات، خمس و انفاقات مستحبی شمردهاند.

این ویژگی در حج اقتضا میکند هزینههایی که در راه تحقق این عبادت صورت می گیرد، همگی از یک منبع مالی حلال و بی شبهه است و فقط در این صورت است که در پاسخ

«لَبّیک، اللّهُمَّ لَبّیک»

او، ندای

«لَبّیکَ وَ سَعدَیک»

میشنود، اما کسیکه حجش با مال غیر طیب‌باشد، پاسخی جز

«لَا لَبّیکَ وَ لَا سَعدَیک»

نخواهد شنید و با

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۳۸

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۹۰، «عَنْ أَفْلَحَ مَوْلَى أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ خَرَجْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ حَاجّاً فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ نَظَرَ إِلَى الْبَیْتِ فَبَکَى حَتَّى عَلَا صَوْتُهُ فَقُلْتُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی إِنَّ النَّاسَ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ فَلَوْ رَفَعْتَ بِصَوْتِکَ قَلِیلًا فَقَالَ لِی وَیْحَکَ یَا أَفْلَحُ وَ لِمَ لَا أَبْکِی لَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ یَنْظُرَ إِلَیَّ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ فَأَفُوزَ بِهَا عِنْدَهُ غَداً قَالَ ثُمَّ طَافَ بِالْبَیْتِ ثُمَّ جَاءَ حَتَّى رَکَعَ عِنْدَ الْمَقَامِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ فَإِذَا مَوْضِعُ سُجُودِهِ مُبْتَلٌّ مِنْ کَثْرَةِ دُمُوعِ عَیْنَیْهِ وَ کَانَ إِذَا ضَحِکَ قَالَ اللَّهُمَّ لَا تَمْقُتْنِی».

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۱۰، «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَى الْکَاهِلِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ وَ یَذْکُرُ الْحَجَّ فَقَالَ ... لَا تَدَعِ الْحَجَّ وَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَیْهِ أَ مَا تَرَى أَنَّهُ یَشْعَثُ فِیهِ رَأْسُکَ وَ یَقْشَفُ فِیهِ جِلْدُکَ وَ تَمْتَنِعُ فِیهِ مِنَ النَّظَرِ إِلَى النِّسَاءِ».

۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۹، «رُوِیَ أَنَّ السِّنْدِیَّ بْنَ شَاهَکَ قَالَ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع أُحِبُّ أَنْ تَدَعَنِی عَلَى أَنْ أُکَفِّنَکَ فَقَالَ إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ حَجُّ صَرُورَتِنَا وَ مُهُورُ نِسَائِنَا وَ أَکْفَانُنَا مِنْ طَهُورِ أَمْوَالِنَا».

ص: ۲۲

حجی مردود برخواهد گشت.

امام باقر (ع) میفرمایـد: «اموالیکه از طریق کسـبهای حرام؛ مانند غش در معامله، ربا، خیانت و یا سـرقت به دست آید، نمیتوان از آن زکات و صدقه داد و یا در راه حج و عمره صـرف کرد؛ صـرف آن در چنین اموری، نزد خدا به اندازه پرِ پشهای ارزش ندارد و این امـوال که از حرام به دست آمـده، علاـوه بر اینکه خـود معصـیت بزرگی است، هر چه در آن تصـرف شود، معصـیت روی معصـیت است.» (۱)

مراجع عظام تقلید، در مورد پولهاییکه در راه حج؛ مانند ثبت نام، لباس احرام، قربانی و ... هزینه میشود، دسـتور به لزوم حسابرسی و تخمیس قبل از سفر حج‌میدهند.

۵. حجّ همراه‌باکبر و غرور

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «کسـیکه قصد تشرّف به بیت الله الحرام؛ برای گزاردن حج یا عمره دارد، اگر با دوری از کبر و خود بزرگ بینی باشد، از گناهان گذشته پاک میشود؛ مانند روزیکه از مادر زاده شده است. بزرگ پنداشتنِ خود، جهل به حق و خرده گرفتن بر اهل حق است. هرکس چنین کند، منازعه و مجادله با خدا کرده است.» (۲)

تکبر و خود بزرگ بینی؛ نسبت به خـدای سبحان باشـد (که أدنی الإلحاد است) و یا تکبر به مردم (که «لَا یعْرِفُ لأَحَدٍ الْفَضْل»)، از بدترین رذایل اخلاقی استو موجب آسیب دیدگی اعمال حج میشود؛ چرا که در حج روح بندگی وشکستگی نفس نهفته است.

روشن است که یکی از حکمتها و اسـرار حـج، تعیین عیار بندگی و تسـلیم حاجی است. باید واقعاً عبد اللهو بنده خدا باشـی تا آنگاه که در مقابل باب بیت الله الحرام ایستاده‌ای بگویی:

«سَیدِی! عَبْدُکَ بِبَابِک»

وبلکه بگویی: بنده کوچک و ذلیلی هستم در پیشگاه تو؛

«عُبَیدُکَ بِفِنَائِکَ، فَقِیرُکَ نَزَلَ بِسَاحَتِک»

. بلکه امام سجاد (ع) گفت:

«وَ أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ ٱلْأَقَلِّینَ، وَ أَذَلُّ ٱلْأَذَلِّینَ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا». (۳)

آری، حاجی باید اثبات کند که عبد الله است نه عبد الهوی و الدنیا و باید عبد بود تابه حریم کبریایی مولا راه یافت.

۶. سستی و کاهلی در طول سفر حج

پیامبرخـدا (ص) در وصایـا و سفارشـهای خود به امیر مومنـان (ع) میفرماینـد: «آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَة». (۴) واژه «فَتْرَة» به معنای‌سـستی و بیحـالی بعـد از شور و نشـاط است و نیز احسـاس ضـعف روحی و کم همـتی بعـد از قوت اراده و پایـداری را «فَتْرَة» گوینـد. در این حدیث نبوی، از آن به عنوان «آفت‌عبادات» یاد شده است.

دیـده میشود برخی از افراد که رنـج سـفرِ حـج را بر خود هموار میکننـد، به اعمال ظاهری و صوری و چند طواف مستحبی دلخوش میشوند و به همین مقدار از اعمال قناعت میکنند و ازباقی‌مانده سـفرخود غافل میشوند و و از فرصتهای ارزشمندشان بهره‌ای نمیبرند وآنرا در پرسه زدن درخیابانها و مغازه‌ها و بازار و یا با گفتگوهای لهو و سـرگرم کننـده میگذرانند. در حالی که باید حضور در این مشاهـد مشـرفه را توفیقی بزرگ برای خود بشـمارند و در این انـدیشه باشـند که ممکن است دیگر توفیق حضور در این سـرزمین را نیابند.

امیر مومنان (ع) میفرماید:

«اَلإِعْجَابُ یَمْنَعُ مِنَ ٱلازْدِیَادِ».

(۵)

سوتیتر:

انقیاد و تسلیم در حج و مطیع اوامر الهی بودن، نوعی آزمایش است و بدینوسیله آنان که پایبند به قوانین و دستورات دین‌و احکام حج نیستند، از همدیگر تمیز داده میشوند؛ زیرا آنانکه در قلبشان مرض و نفاق ریشه دوانیده، اگر چه با جماعت مسلمانان در اعمال حج شرکت کردهاند، لیکن چون در باطن بصیرتی ندارند، بی مبالاتی در انجام احکام حج‌مینمایند و این اعمال را بی معنی و هجو میپندارند.

۱- وسائل الشیعهٔ، ج ۱۱، ص ۱۴۵، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع قَالَ: «مَنْ أَصَابَ مَالًا مِنْ أَرْبَعٍ لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فِی أَرْبَعٍ مَنْ أَصَابَ مَالًا مِنْ غُلُولٍ أَوْ رِبًا أَوْ خِیَانَةٍ أَوْ سَرِقَةٍ لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فِی زَکَاةٍ وَ لَا صَدَقَةٍ وَ لَا حَجٍّ وَ لَا عُمْرَةٍ».

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵، قَالَ الصَّادِقُ ع: «مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَیْتَ حَاجّاً أَوْ مُعْتَمِراً مُبَرَّأً مِنَ الْکِبْرِ رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَهَیْئَةِ یَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَ الْکِبْرُ هُوَ أَنْ یَجْهَلَ الْحَقَّ وَ یَطْعُنَ عَلَی أَهْلِهِ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَقَدْ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَهُ».

۳- الصحیفهٔ السجادیهٔ، دعای روز عرفه.

۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۱

۵- نهج البلاغهٔ، ص ۵۰۰

ص: ۲۳

اموالیکه از طریق کسبهای حرام؛ مانند غش در معامله، ربا، خیانت و یا سرقت به دست آید، نمیتوان از آن زکات و صدقه داد و یا در راه حج و عمره صرف کرد؛ صرف آن در چنین اموری، نزد خدا به اندازه پرِ پشه‌ای ارزش ندارد و این اموال که از حرام به دست آمده، علاوه بر اینکه خود معصیت بزرگی است، هر چه در آن تصرف شود، معصیت روی معصیت است.

ص: ۲۴

ص: ۲۵

نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل رسالههای عملیه

رضا مختاری

یادداشت

مقاله مبسوط «نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل مناسک» در شماره‌های ۵۷، ۵۸ و ۶۱ منتشر شد و اکنون مطلب حاضر، به همان سبک و سیاق، که به نوعی استمرار همانگونه مباحث است، تقدیم علاقمندان میگردد:

در دهه‌های اخیر، در باره «نماز مسافر»، در رسالههای عملیه و توضیح المسائل‌ها و نیز در دیگر کتابها و سخنان، تعبیری نادرست یا مسامحهآمیز بهکار می‌رود که معلوم نیست چه کسی آن را رواج داده و از چه زمانی بر سر زبانها افتاده است؟ و آن، تعبیر نادرستِ «نماز شکسته» است. تعبیر قرآنی نماز مسافر «قصر» (/ کوتاه) و تعابیر روایات «قصر» و «تقصیر» است؛ (۱) (وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی ٱلْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَق صُرُوا مِنَ الصَّلاهْ). (۲)

در ترجمه‌های فارسی قدیم و بیشتر ترجمه‌های فارسی جدید و نیز تفاسیر فارسی کهن، در ترجمه و تفسیر این آیه شریفه، تعبیر «نماز قصر» و «نماز کوتاه» به کار رفته وکسی تعبیر «نماز شکسته» نیاورده است. همچنین در متون فقهی

۱- ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۱- ۵۳۹، أبواب صلاه المسافر.

۲- نساء: ۱۰۱

ص: ۲۶

گذشته که به زبان فارسی نگاشته شده، تنها تعبیر «نماز قصر» و «نماز کوتاه» و «تقصیر» دیده می‌شود، نه «نماز شکسته»؛ از جمله در ترجمه فارسی «مختصر نافع» که مرحوم محمد تقی دانش پژوه تصحیح و چاپ کرده است. همینطور در ترجمه فارسی «نهایه شیخ طوسی»، از سده هفتم یا پیش از آن، عباراتی مانند عبارات زیر دیده می‌شود:

- نماز کوتاه بکردن در سفر واجب است ...

- واجب باشد نماز کوتاه کردن ...

- مخیر باشد در آنکه تمام بکند و تقصیر کند. (۱)

همچنین در کتاب «وجه دین» از ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱) می‌خوانیم:

- نماز کوتاه نشاید کردن مسافر را، مگر که اندر راه حج باشد یا اندر راه جهاد ....

- ... و نیز گوییم اندر بیان تقصیر مر این سه نماز را: نماز پیشین و نماز دیگر و نماز خفتن و کوتاه ناکردن نماز بامداد و نماز شام ....

- و نیز گوییم که نماز بامداد و شام پنج رکعت است و در آن دو، تقصیر نیست.

- ... و در نماز حضر تقصیر نیست .... (۲)

حتی در بسیاری از آثار فقهی فارسی متأخر؛ مانند «جامع عباسی» (۳) از شیخ بهائی (م ۱۰۳۰) و «جامع الشتات» میرزای قمی (م ۱۲۳۱) و «ذخیره العباد» (۴) میرزای شیرازی دوم (م ۱۳۳۸)، تعبیر «قصر» به کار رفته است نه «شکسته».

اما شیخ انصاری/ در صراط النجاه (۵) با اینکه بارها تعبیر «قصر» را آورده، تعبیر «شکسته کند» را نیز فراوان بهکار برده است.

بنابراین، برای اینکه ازتعبیر مطابق قرآنکریم و روایات شریف پیروی شود، باید بگوییم: «نماز قصر» یا «نماز کوتاه»، نه تعبیر من درآوردی و نادرست و احیاناً موهنِ «نماز شکسته!»؛ زیرا غالباً تعبیر «نماز را شکستن» به معنای ابطال نماز به کار می‌رود. امیر خسرو گوید:

ره غلط شد عنان بگردانم قبله کژ شد نماز بشکستم. (۶)

تعبیر مسامحه آمیز و بلکه نادرست دیگریکه در متون فقهی پیشینیان نبوده و در دهههای اخیر به رسالههای عملیه راه یافته، تعبیری است که در بحث شکیات نماز به کار می‌رود و شک در شمار رکعات را به «شکهای باطل» و «شکهای صحیح» تقسیم می کنند که درست یا دقیق نیست. شک صحیح و باطل معنا ندارد، بلکه چون برخی از شکها موجب بطلان نماز می‌شود و برخی اینگونه نیستند، باید گفت: «شکهای مُبطِل» و «شکهای غیر مبطِل» نه صحیح و باطل.

چنین تعبیری در متون فقهی گذشتگان دیده نمی‌شود؛ از جمله شیخ بهائی (م ۱۰۳۰) در «جامع عباسی»، همچنین حاجی کلباسی (م ۱۲۶۱) در «نخبه» تعبیر «مبطل» آوردهاند:

«شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است، مگر در هشت صورت ...»

ولی شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) در «صراط النجاه» می‌نویسد:

شکیات بیست و یک قسم است: پنج قسم آن اعتبار ندارد ... و هشت صورت آن باطل است ... و هشت صورت دیگر باطل نیست. (۷)

همچنین صاحب عروه با اینکه در آغاز بحث «فصل فی الشک فی الرکعات» به طور صحیح می گوید:

«الشکوک الموجبهٔ لبطلان الصلاهٔ ثمانیهٔ»؛ (۸)

در ادامه بحث تعبیر

«الشکوک الصحیحهٔ» و «الشکوک الباطلهٔ»

را مکرّر به کار می‌برد؛ ازجمله:

«الشکوک الصحیحهٔ تسعهٔ فی الرباعیهٔ» (۹)

و

«إذا عرض أحد الشکوک الصحیحهٔ ...». (۱۰)

همچنین میرزای شیرازی دوم (م ۱۳۳۸) در ذخیره العباد می‌نویسد:

– شـک در عـدد رکعـات نماز بر سه قسم است: قسم اوّل: شـکهایی که اعتبار در آنها نیست؛ به این معنی که اعتنا به این شک نباید نمود. قسم دوم: شکهایی که (اگر) بعد از فکر و تروّی در شک ماند،

۱– النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، ج ۱، ص ۱۳۳، تحقیق محمد تقی دانش پژوه. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ه–. ش.

۲– وجه دین، صص ۱۴۱– ۱۳۹

۳– ص ۹۰– ۸۸

۴– ص ۱۵۲– ۱۴۰

۵– صراط النجاه صص ۱۶۰– ۱۶۴

۶– لغت نامه دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۲۷۳۴، «نماز شکستن».

۷– صراط النجاه، ص ۱۶۹ و ۱۷۰، مسأله ۶۶۱

۸– العروه الوثقی، ج ۳، ص ۲۴۲، مسأله ۱

۹– همان، مسأله ۲

۱۰– همان، ص ۲۶۲، مسأله ۲۰؛ نیز ر. ک: ص ۲۶۴، مسأله ۲۱؛ ص ۲۶۶، مسأله ۲۲؛ ص ۲۶۸، مسأله ۲۴، م ۲۶۹، مسأله ۲۶

ص: ۲۷

باطل است. قسم سوم: صحیح است با شرایطی که ذکر می‌شود ....

- شکهایی که در هر صورت نماز را باطل می‌کند ....

- شکهایی که باطل کننده نماز نیست و نماز درآنها صحیح است، هشت صورت است. (۱)

ملاحظه می‌شود بـا اینکه ایشـان در ادامه سـخن، مفهوم شک مبطل و غیر مبطل را به کار میبرد اما در آغاز، تعبیرش «شک باطل» و «شک صحیح» است.

مسـامحه دیگر این است که: معمولًا شک در رکعات نماز را به سه دسـته تقسـیم می‌کننـد: ۱. شکهای باطل ۲. شکهایی که نباید به آنهـا اعتنا کرد ۳. شـکهای صـحیح. در حـالی که درست‌تر آن است که شـکها به دو گروه تقسـیم شـود: الف) شـکهای مبطِل ب) شکهای غیر مبطِل؛ آنگاه شکهای غیر مبطل نیز به دو دسته تقسیم گردد:

الف) شـکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد ب) شـکهایی که سبب می‌شود وظیفه‌ای بر عهده نماز گزار بیاید (یا شـکهایی که موجب وظیفه‌ای می‌شود) و مانند آن.

تعبیرهای نادرست دیگر مانند «نماز مسـتحبی» نیز در توضیـح المسائل‌ها (۲) فراوان به کـار میرود، در حالی که امروز در نثر فارسـی می گوییم: «نمـاز واجب»، «روزه مکروه» و مانـند آن، نه «نماز واجبی» و «روزه مکروهی»! پس بایـد بگوییم: «نماز مسـتحب»، «غسـل مستحب» و مانند آن، نه «نماز مستحبی» و .... خلاصه این که «یا» در چنین مواردی زاید است.

نمونه دیگر، مسامحه‌ای است که در رساله‌هـای عملیه فارسـی و توضیـح المسائل‌ها، در ترجمه فارسـی سوره مبارکه حمـد رخ داده اسـت. البته این خطـا منحصر به رساله‌هـای عملیه نیست، بلکه در اکـثر قریب به اتفـاق ترجمه‌هـای فارسـی قرآن کریم و بسـیاری از تفسـیرهای فارسـی هم دیـده می‌شـود و آن اینکه آیه مبـارکه آخر سوره حمـد: (غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّین) را چنین ترجمه کرده‌انـد: «نه به راه کسـانی که غضب کرده‌ای برایشـان، و نه آن کسـانی که گمراهانـد» یـا «نه کسانی که برایشان غضب شـده و نه گمراهان» و مانند آن.

چنـانکه گـذشت، در بیشتر ترجمه‌هـای فارسـی قرآن کریم این اشـتباه رخ داده است؛ از جمله ترجمه‌هـای الهی قمشه‌ای، مجتبوی و معزّی و نیزسـراج، خواجوی، یاسـری، پورجوادی، مصـباح زاده، فارسـی، کاویـان پور، آیـتی، اشـرفی، فولادونـد، هـدایت، امـامی و خرّمشـاهی. تـا آنجـاکه بنـده دیـده‌ام، تنهـا مرحوم علّامه شـعرانی، مرحوم فیض الاسـلام (رضوا الله علیهما) و جناب دکتر سـید علی موسوی گرمارودی، این آیه را درست ترجمه کرده‌اند.

توضیـح آنکه چنانکه مفسّـران گفته‌اند، «غیر» صـفت یا بدل برای «الذین» است. بنابراین، واضح است که ترجمه یاد شده خطا است. مرحوم امین الاسلام طبرسی می‌نویسد:

«غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» بدل من «الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِم» علی معنی أنّ المنعم علیهم هم الذین سـلموا من غضب الله و الضـلال، أو صـفهٔ علی معنی أنّهم جمعوا بین النعمهٔ المطلقهٔ و هی نعمهٔ العصمهٔ، و بین السلامهٔ من غضب الله و الضلال ....» (۳)

زمخشری می‌نویسد:

«غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» بدل من «الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِم»، علی معنی أنّ المنعم علیهم هم الّذین سلموا من غضب

۱- ذخیره العباد، ص ۱۱۸- ۱۱۶

۲- ر. ک. به: از باب نمونه توضیح المسائل.

۳- جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۰، ذیل آیه شریفه.

ص: ۲۸

الله و الضلال، أو صفة علی معنی انّهم جمعوا بين النعمة المطلقة و هی نعمة الإيمان، و بين السلامة من غضب الله و الضلال .... (۱)

همچنين شيخ ابوالفتوح رازی می‌نويسد:

«غير» در اين جا صفت است. و «غير» هم صفت باشد و هم استثنا، و اينجا صفت «الّذين» است ... و «الّذين»، اگر چه معرفه است و «غير» نكره است، برای آنكه نه معرفه‌ای است مستقلّ بنفسه فی التّعريف و محتاج است به صفت، چنانكه اسم نكره به صفت بعضی تعريف و تخصيص در او شود ... از اينجا روا می‌دارند: «لا أجلس إلّا إِلَی العالم غير الجاهل» و «مررتُ بالذی قام غير الذی قعد» و روا نمی‌دارند «مررت بزيد غير الظريف» .... (۲)

و هنگامی كه «غير» صفت يا بدل باشد، ترجمه آن به «نه گمراهان و ....» خطاست، بلكه ترجمه درست- با قطع نظر از پاره‌ای جزئيات و ظرايف ترجمه- چنين ميشود:

- «راه آنانكه به ايشان نعمت دادی، كه آنها نه مورد خشم قرار گرفته‌اند و نه گمراهاند.» (ترجمه دكتر موسوی گرمارودی).

- «راه آنهاييكه بر ايشان انعام فرموده‌ای، نه آنها مغضوب‌اند و نه گمراهان.» (ترجمه علّامه شعرانی). (۳)

- «راه كسانی كه نعمت به آنها دادی، آنها كسانی نيستند كه مورد غضب و خشم واقع شدند و نه كسانی كه گمراهانند.» (ترجمه مرحوم فيض الاسلام).

روشن است ترجمه «غير» (كه دراينجا اسم است) به «نه»، روا نيست و حاصل و مضمون آيه اين است كه «مُنعم عَلَيهِم» دو صفت ديگر هم دارند؛ نه «مغضوب عليهم» اند و نه «ضالّ».

از مسامحات ديگر كه در بعضی از رسالههای عمليه به چشم می‌خورد آن است كه گاهی تعبير و اصطلاحی در آنها به كار رفته كه در مقدمه، مقصود از آن تعبير بيان نشده و در نتيجه در فهم مراد مؤلّف اشتباه رخ مينمايد.

در اين جا به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. در برخی رساله‌های عمليه از جمله وسيله النجاه، گاهی اين تعبير ديده می‌شود: «علی الأحوط لو لم يكن الأَقْوَی» ازجمله:

- «إذا كانت معتدّةً بعدّة الطلاق أو الوفاة فوطئت شبهةً، أو وطئت ثمّ طلّقها، أو مات عنها زوجها، فعليها عدّتان عند المشهور، و هو الأحوط لو لم يكن الأقوی». (۴)

«الأحوط لو لم يكن الأقوی وجوب رفع الصوت فی الخطبة بحيث يسمع العدد ...». (۵)

اين عبارت قابل حمل به سه معناست: ۱. فتوی ۲. احتياط واجب قابل رجوع به غير ۳. احتياط واجب غير قابل رجوع به غير. از اين رو معنای اين اصطلاح از عده‌ای از فقهای بزرگ، كتباً و شفاهاً سؤال شد. حضرت آيت الله شبيری زنجانی و حضرت آيت الله وحيد خراسانی (دامت بركاتهما) شفاهی و به طور قاطع فرمودند: «مراد، احتياط واجب غير قابل رجوع به غير است.» مرحوم آيت الله تبريزی (رحمه الله) هم در پاسخ استفتا مرقوم فرموده‌اند: «مقصود از عبارت مذكور، احتياطی است كه قابل رجوع به غير نيست.»

حضرت آيت الله وحيد خراسانی در مقدمه مناسك عربی خود، اين اصطلاح را معنی كرده و نوشته‌اند:

«الاحتياطات المسبوقة أو الملحوقة بالفتوی استحبابية فيجوز تركها، و أمّا غير المسبوقة و الملحوقة، فيجب العمل بها، أو الرجوع فيها إلی الأعلم فالأعلم. نعم فيما عبّر بالأحوط لو لم يكن أقوی يتعيّن العمل به».

طبق قاعده بايد همين معنی صحيح باشد؛ زيرا اگر مقصود فتوا باشد، بايد نوشت: «علی الأقوی» يا «علی الأحوط بل الأقوی» و اگر احتياط واجب قابل رجوع به غير مراد باشد، بايد نوشت: «علی الأحوط»، مانند موارد فراوان ديگر در رساله‌های عمليه. بنابراين، از تعبير «علی الأحوط لولم يكن الأقوی» بايد معنايی غير از دو معنای مذكور اراده شود كه همان «احتياط واجب غير قابل رجوع به غير» است.

۱- الکشّاف، ج ۱، ص ۱۶، ذیل آیه شریفه.

۲- روض الجنان، ج ۱، ص ۸۸، ذیل آیه شریفه.

۳- هزار و یک کلمه، ج ۲، ص ۲۵۲، کلمه ۲۷۳

۴- وسیله النجاه، ص ۷۹۳؛ چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۲۸، القول فی عده وطء الشبهه.

۵- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۲۲، مسأله ۱۳ نماز جمعه.

ص: ۲۹

بعضـی از فقیهان هم درپاسخ کتبی به این اسـتفتا فرموده‌اند: «مراد ازاین تعبیر، فتواست.» عده‌ای هم نوشته‌اند: «احتیاط واجب است.» برخی هم فرموده‌اند: «احتیاط واجب قابل عدول به غیر است.»

به هر حال، هر یک از این احتمالات صـحیح باشد، اشـکال وارد است؛ زیرا وقتی میان بزرگان اهل فن، در فهم یک اصـطلاح فقهی اختلاف است، معلوم می‌شود آنچنان واضح نیست که بتوان به وضوحش واگذاشت. از این رو، گوینده ضروره باید مراد خود از آن را در مقدمه کتاب، یا جایی دیگر توضیح دهد.

۲. گاهی در آثار فقهی، پس از حکم به اسـتحباب عملی، گفته می‌شود: «بل الأحوط» یعنی پس از حکم قطعی به اسـتحباب، با «بل» اضراب و ترقّی به احتیاط حکم کرده‌اند.

همچنینگاهی پس ازحکم قطعی بهکراهت، گفته می‌شود: «بل الأحوط الترک». برای نمونه دو مورد میآوریم:

الف) استحباب

مرحوم صاحب جواهر (م ۱۲۶۶) مینویسد:

«و یستحبّ وطء قزح برجله سیّما الصّرورهٔ فی حَجّهٔ الإسلام بل الأحوط ذلک». (۱)

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و امام خمینی • در بحث قنوت گفتهاند:

«یستحبّ القنوت فی الفرائض الیومیهٔ و یتأکّد فی الجهریهٔ، بل الأحوط عدم ترکه فیها». (۲)

نقطه ابهام و پرسـش این است که احوط در اینجا چه احتیاطی است، واجب یا مسـتحب؟ اگر بگوییم احتیاط واجب است، با تصریح فقهـا به اینکه «احتیـاطِ مسبوق به فتوا، احتیـاط واجب نیست» منافات دارد و اگر بگوییم احتیاط مسـتحب است، آیا معنا دارد پس از فتوای قطعی به استحباب کاری، همان کار مطابقِ احوطِ استحبابی باشد؟!

ب) مکروهات:

۱. صاحب جواهر (رحمهٔ الله) (م ۱۲۶۶) گوید:

- «یکره أن یمنع أحد الحاجّ و المعتمرین من سکنی دور مکّهٔ، بل الأحوط الترک». (۳)

- «یکره أن یرفع أحد بناء فوق الکعبهٔ و لو بناء مسجد بل الأحوط التّرک». (۴)

مقصود از «بل الأحوط الترک» چه احتیاطی است، واجب یا مسـتحب؟ اگر گفته شود احتیاط واجب است اشکال می‌شود که مسبوق به فتواست و اگر گفته شود احتیاط مسـتحب است، سؤال این است که پس از «فتوا» به کراهت، احتیاط مستحب در ترک چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسـش حضرت آیهٔ الله شبیری (دامت برکاته) به صورت شفاهی و مرحوم آیت‌الله تبریزی (رحمه الله) به صورت کتبی فرموده‌اند:

مقصود از احتیاط در موارد مذکور، احتیاط مسـتحب است و معنای احتیاط مسـتحب بعد از فتوا به استحباب یا کراهت، این است که به جهت احتمـال حکم الزامی در بین، رعایت مورد مزبور موافق با احتیاط است و اگر کسـی بخواهـد واقع را علی کلّ تقـدیر درک کند باید آن را رعایت نماید.

به نظر می‌رسـد همین معنـا صـحیح است. امّـا برخی در پاسـخ به همین سؤال، به همین اکتفـا کرده‌انـد که «احتیاط اسـتحبابی است». بعضـی هم فرموده‌اند: «احتیاط اسـتحبابی مؤکّد است» و گروهی نوشـته‌اند: «مراد احتیاط و جوبی است، چون با کلمه «بل» از احتیاط مستحبی قبل عدول کرده است.» و البته پاسخ اخیر قطعاً ناصواب است.

به هر حال، هر یک از این احتمالات صحیح باشد، اشکال این ناچیز وارد است.

فقیه بلند مرتبه، مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (قدس الله نفسه الزکیه) مسأله‌ای را در دو جای وسیله النجاه متذکر شده؛ یک جا به صورت جازم فتوا داده و در جای دیگر به صورت احتیاط واجب:

الف) لو وطئت شبهة فحملت و ألحق الولد بالواطئ لبعد الزوج عنها أو لغیر ذلک. ثمّ طلّقها الزوج أو طلّقها ثمّ وطئت شبهة علی نحو ألحق الولد بالواطئ کانت علیها عدّتان: عدّة لوطء الشبهة تنقضی بالوضع، و عدّة للطلاق تستأنفها فیما بعده، وکان مدّتها بعد انقضاء نفاسها». (۵)

ب) «إذا کانت معتدّةً بعدّة الطلاق أو الوفاة فوطئت شبهةً أو وطئت ثمّ طلّقها أو مات عنها زوجها، فعلیها عدّتان عند المشهور، و هو الأحوط لو لم یکن الأقوی، فإن کانت حاملًا من أحدهما تقدم [کذا] عدّة الحمل، فبعد وضعه تستأنف العدّة الأُخری». (۶)

ملاحظه می‌شود که برخی از فروض مسأله دوم، عین فرض مسأله اوّل است، ولی در عین حال در مسأله اوّل به طور جزم فرموده‌اند: «کانت علیها عدّتان»؛ ولی در مسأله دوم فرموده‌اند: «فعلیها عدّتان عند المشهور، و هو الأحوط لو لم یکن الأَقْوَی».

آیت الله گلپایگانی (قدس سره) در حاشیه وسیله النجاه متعرّض این دوگانگی نشده‌اند. همچنین حضرت امام خمینی (قدس سره) این دو مسأله را به همین شکل، با تصرّفی اندک در تحریر الوسیله آورده‌اند؛ یعنی در مسأله اوّل پس از پایان عبارت وسیله افزوده‌اند:

«إذا اتّصل نفاسها بالوضع، و لو تأخّر دم النفاس یحسب النقاء المتخلّل بین الوضع و الدم قرء من العدّة الثانیة و لو کان بلحظة إذا اتّصل بالوضع و لو تأخر دم النفاس یحسب النقاء المتخلّل بین الوضع و الدم قرء من العدّة الثانیة و لو کان بلحظة». (۷)

و در مسأله دوم، تعبیر «عند المشهور» را حذف فرموده و مرقوم داشته‌اند:

«فعلیها عدّتان علی الأحوط لو لم یکن الأقوی». (۸)

روشن است که اختلاف تعبیر در حکم یک مسأله در رساله عملیه، چندان سزاوار نیست.

نمونه دیگر: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (رحمة الله) در جای دیگر وسیله النجاه، در «کتاب المضاربه می‌نویسد:

مسألة ۱: «یشترط فی المتعاقدین البلوغ و العقل و الاختیار ...». (۹)

در کتاب المزارعه و کتاب المساقاه نیز گوید:

مسأله ۱: «یعتبر فیها زائداً علی ما اعتبر فی المتعاقدین فی سائر العقود من البلوغ و العقل و القصد و الاختیار و الرشد أُمور ...». (۱۰)

- «و یعتبر فیها- بعد شرائط المتعاقدین من البلوغ و العقل و القصد و الاختیار و عدم الحجر، أن ...». (۱۱)

روشن است که مضاربه و مساقات و مزارعه، از لحاظ شرایط یاد شده، تفاوتی ندارند و یکسان‌اند، ولی ایشان در باب مضاربه «قصد» و «رشد» را در شرایط متعاقدین ذکر نکرده، اما در دو باب دیگر شرط دانسته است. امام خمینی و مرحوم آیت الله گلپایگانی (أعلی الله مقامهما) در حاشیه وسیله در مضاربه، «عدم الحجر فی المالک» را افزوده‌اند، (۱۲) ولی از «قصد» یادی نکرده‌اند و بر این دو گونگی ایرادی نگرفته‌اند. در نتیجه، عبارت وسیله، به همان شکل- فقط با افزودن «و فی ربّ المال عدم الحجر لفلس»- در تحریر الوسیله هم باقی مانده است. (۱۳)

شبیه دو گونگی قبل در مواردی از عروه هم رخ داده است:

۱- هدایه الناسکین، ص ۲۰۲، مستحبات وقوف در مزدلفه.

۲- وسیله النجاه، ص ۱۶۵، مسأله ۱؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۷۳، مسأله ۱، القول فی القنوت.

۳- هدایه الناسکین، ص ۲۳۶

۴- هدایه الناسکین، ص ۲۳۶

۵- وسیله النجاه، ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، فصل فی عدّه الفراق، مسأله ۶

۶- همان، ج ۳، ص ۲۵۷ و ۲۵۸، القول فی عدّه وطء الشبهه، مسأله ۶

۷- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱۹، فصل فی عدّه الفراق، مسأله ۸

۸- همان، ج ۲، ص ۳۲۸، القول فی عدّه وطء الشبهه، مسأله ۶

۹- وسیله النجاه، ج ۲، ص ۱۲۸، با حواشی مرحوم آیت الله گلپایگانی ۱

۱۰- همان، ص ۱۵۷

۱۱- همان، ص ۱۶۴

۱۲- همان، ص ۴۲۹، با حواشی امام خمینی، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر.

۱۳- تحریر الوسیله، ح ۱، ص ۵۷۷، چاپ موسسه تنظیم و نشر.

ص: ۳۰

نمونه اول:

«إذا حـجّ باعتقاد أنّه غير بالغ نـدباً، فبان بعـد الحجّ أنّه كان بالغاً فهل يجْزئُ عن حجّةِ الإسـلام أو لا؟ (وجهان) أوجههما الأول، و كذا إذا حجّ الرجل باعتقاد عدم الاستطاعة بنيّة الندب ثمّ ظهر كونه مستطيعاً حين الحجّ». (۱)

در اینجا، در فرع دوم، چنین حجّی را مجزی از حجه الاسـلام دانسـته است مطلقاً و بدون تفصیل، اما در مسأله دیگری تفصیل داده و روشن است تفصیل با اطلاق منافی است:

«إذا اعتقد أنّه غير مستـطيع فحجّ ندباً، فإن قصد امتثال الأمر المتعلّق به فعلًا و تخيّل أنّه الأمر الندبى، أجزأ عن حجّة الإسلام؛ لأنّه حينئذٍ من باب الاشتباه فى التطبيق، و إن قصد الأمر الندبى على وجه التقييد لم يجزئ عنها ...». (۲)

درحواشی عروه هم ندیدم کسی متعرض این دوگانگی شده باشد.

نمونه دوم

مسأله ۶۰: «لو حجّ من مال الغير غصـباً صحّ و أجزأه، نعم إذا كان ثوب إحرامه و طوافه و سعيه من المغصوب لم يصحّ و كذا إذا كان ثمن هديه غصباً». (۳)

مسأله ۱۰: «لا يجوز الحجّ بالمال الحرام. لكن لا يبطل الحجّ إذا كان لباس إحرامه، و طوافه، و ثمن هديه من حلال». (۴)

در مسأله ۶۰ برای صحت حج، مباح بودن لباس سعی را شرط دانسته‌اند، و لی در مسأله ۱۰ از این شرط یادی نکرده‌اند.

نمونه سوم

مسأله ۳۵: «يستثنى من عدم جواز النظر من الأجنبى و الأجنبيةْ مواضع: ... و منها: غير المميّز من الصبىّ و الصبيّةْ فإنّه يجوز النظر إليهما بـل اللمس و لاـ يجب التستّر منهمـا، بـل الظـاهر جواز النظر إليهمـا قبل البلوغ إذا لم يبلغا مبلغاً يترتّب على النظر منهما أو إليهما ثوران الشهوةْ ...» (۵)

مفاد مسأله ۳۵ آن است که به صبیه و صبی ممیز می‌توان نگاه کرد، به این شرط که «لم يبلغا مبلغاً ...»، ولی مفاد مسأله ذیل آن است که نظر به ممیز على الأظهر مطلقاً جایز نیست، چه شرط ذیل مسأله ۳۵ باشد و چه نباشد:

مسأله ۵: «... لو شـكّ فى كون المنظور إليه أو للنـاظر حيواناً أو إنساناً فالظاهر عـدم وجوب الاحتياط. لانصـراف عموم وجوب الغضّ إلى خصوص الإنسـان. و إن كـان الشـكّ فى كونه بالغاً أو صبياً، أو طفلًا مميّزاً أو غير مميّز، ففى وجوب الاحتياط وجهان: من العموم على الوجه الذى ذكرنا، و من إمكان دعوى الانصراف. و الأظهر: الأوّل». (۶)

نمونه چهارم

در باره قضای نماز آیات بر حائض، در کتاب الطهاره عروه آمده است:

«أمّا الصلوات اليوميّةْ فليس عليها قضاؤها، بخلاف غير اليوميّةْ؛ مثل صلاةْ الآيات فإنّه يجب قضائها على الأحوط بل الأقوى». (۷)

ولی در کتاب الصلاه، در بحث نماز آیات می‌خوانیم:

«تجب هذه الصلاةْ على كلّ مكلّف إلّا الحائض و النفساء، فيسقط عنهما أداؤها، و الأحوط قضاؤها بعد الطهر و الطهارةْ». (۸)

ملاحظه می‌شود که در مسأله اوّل، فتوا به وجوب قضا داده‌اند و در مورد دوم، آن را احتیاط واجب دانسته‌اند.

۱- العروه الوثقی، ج ۴، صص ۳۵۲ و ۳۵۳، مسأله ۹، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

۲- همان، صص ۳۸۸ و ۳۸۹، م ۲۶

۳- همان، صص ۴۱۵ و ۴۱۶، م ۶۰

۴- همان، ص ۵۹۶، م ۱۰

۵- همان، ج ۵، صص ۴۹۶ و ۴۹۷، م ۳۵

۶- همان، ح ۵، ص ۴۹۹- ۵۰۲، م ۵۱

۷- العروه الوثقی، ج، ص ۶۱۶، أحکام الحائض، الحادی عشر، چاپ ۶ جلدی جامعه مدرسین.

۸- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۵۶، فصل فی صلاه الآیات، مسأله ۲۰

ص: ۳۱

در بحث طلاق «تحریرالوسیله» آمده است:

«لو غاب الزوج، فإن خرج حال حیضها، لم یجز طلاقها إلّا بعد مضیّ مدّة قطع بانقطاع ذلک الحیض، أو کانت ذات العادة و مضت عادتها، فإن طلّقها بعد ذلک فی زمان لم یعلم بکونها حائضاً فی ذلک الزمان، صحّ طلاقها و إن تبیّن وقوعه فی حال الحیض». (۱)

در زمان حیات حضرت امام خمینی (قدس سره) این مسأله اتفاق افتاد؛ یعنی مردی همسرش را پس از گذشت زمان عادت- بدون علم به حائض بودن وی در آن زمان، ولی با تمکّن از استعلام حال زن- طلاق داد و سپس معلوم شد طلاق در حال حیض واقع شده است. دو تن از شاگردان معروف حضرت امام با استناد به این مسأله گفتند: طلاق صحیح است؛ چون این مسأله می‌گوید «صحّ طلاقها و إن تبیّن وقوعه فی حال الحیض»؛ ولی فقیه محقّق حضرت آیت الله شبیری زنجانی- دامت افاضاته- با استناد به تحریرالوسیله فرمود: این طلاق باطل است؛ زیرا در مسأله قبل از این مسأله، یعنی مسأله ۱۱ در تحریر آمده است:

«و لو کان غائباً یصحّ طلاقها و إن وقع فی حال الحیض؛ لکن إذا لم یعلم حالها من حیث الطُهر و الحیض و تعذّر أو تعسّر علیه اسْتعلامها، فلو علم أنّها فی حال الحیض و لو من جهة علمه بعادتها الوقتیة علی الأظهر، أو تمکّن من استعلامها و طلّقها فتبیّن وقوعه فی حال الحیض بطل». (۲)

مفاد مسأله ۱۱ این است که با تمکّن از استعلام حال زن، اگر طلاق در حال حیض واقع شود، باطل است. وی افزود: باید مسأله ۱۱ را طوری معنا کنیم که با مسأله ۱۲ تنافی نداشته باشد و مقتضای جمع بین این دو مسأله، بطلان طلاق مذکور است.

چون مسأله محلّ ابتلا بود، از حضرت امام استفتا شد و ایشان نظر یاد شده را تأیید فرمود و نظر دو شاگرد معروف خود را مردود دانست.

به هر حال، مناسب آن است که مسائل رسائل عملیه طوری تنظیم شود که فهم آن‌ها متوقف بر مسأله‌ای دیگر و نیازمند جمع عرفی بین آن‌ها نباشد؛ به طوری که حتی فقها هم در فهم آن به خطا روند، چه رسد به فضلا و طلّاب.

شبیه مورد قبل در عروه و برخی از توضیح المسائلها رخ داده است: در عروه، در شرایط جماعت آمده است: «لا یضرّ الفصل بالصبیّ الممیّز ما لم یعلم بطلان صلاته». (۳)

این مسأله به همین شکل ترجمه گردیده و به برخی توضیح المسائل‌های فارسی منتقل شده است:

مسأله ۱۴۱۷: اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، بچه ممیز؛ یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، فاصله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است، می‌توانند اقتدا کنند. (۴)

با اینکه اگر بچه ممیز با یقین به بطلان نماز او، یا حتی مردی که نمازش باطل است، فاصله شود یا به اندازه ایستادن یک مرد، صف خالی باشد، نماز جماعت صحیح، و این مقدار فاصله معفوّ است و مانع صحت جماعت نیست؛ چنان که هم در عروه و هم توضیح المسائل مذکور آمده است:

مسأله ۱۴۳۶: اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، به امام متّصل باشد و از جلو به امام متّصل نباشد، چنانچه به اندازه گشادی بین دو قدم هم فاصله داشته باشند، نمازش صحیح است. (۵)

مسأله ۱۷: «إذا کان أهل الصفوف اللاحقة غیر الصفّ الأوّل متفرّقین، بأن کان بین بعضهم مع البعض فصل أزید من الخطوة التی تملأ الفرج ... لم یصحّ اقتداؤهم، و إلّا صحّ، و أمّا الصفّ الأوّل فلا بدّ فیه من عدم الفصل بین أهله، فمعه لا یصحّ اقتداء مَن بَعُد عن الإمام أو عن المأموم من طرف الإمام بالبعد المانع». (۶)

۱- تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۳۱۱، القول فی شروطه، مسأله ۱۲

۲- تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۳۱۱، القول فی شروطه، مسأله ۱۱

۳- همان، ج ۳، ص ۱۵۱، م ۲۲

۴- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۸۰۳، م ۱۴۱۷، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

۵- همان، م ۱۴۳۶

۶- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۱۴۹، م ۱۷

ص: ۳۲

بنابراین، فاصله بین دو نفر در صف، به اندازه یک گام بزرگ (یا حدود یک متر، یا به اندازه جسد انسان ساجد، بر حسب اختلاف تعابیر) مضرّ به جماعت نیست. لذا فاصله شدن بچه ممیز حتی با یقین به بطلان نماز او، به طریق اولی مضرّ به صحت جماعت نیست.

از این رو، باید مسأله ۱۴۱۷ توضیح المسائل و مسأله ۲۲ عروه را بدینگونه معنی کرد که اگر افزون بر بُعد و فاصله مجاز (حدود یک متر)، بچه ممیز فاصله شود، حکم چنین است؛ یعنی با عنایت به مسأله ۱۴۳۶ توضیح المسائل و مسأله ۱۷ عروه، باید این مسأله را معنی کرد؛ در حالی که مسأله رساله عملیه باید به تنهایی و مستقلًا- بدون جمع عرفی با سایر مسائل به تقیید و تخصیص- صحیح و قابل عمل باشد؛ چون مخاطبان رسائل عملیه اغلب قادر بر جمع عرفی بین مسائل نیستند و چنین اشرافی ندارند و به اشتباه می‌افتند.

از این رو، برخی فقها برای جلوگیری از این اشتباه، به جای عبارت مسأله ۱۴۱۷، بیان دیگری دارند؛ مثلًا مرحوم آیت الله گلپایگانی فرموده‌اند:

... اگر شک در صحت نماز او [ممیز] داشته باشند و فاصله زیاد باشد که اتصال بقیه صف به امام به وسیله آن طفل باشد، اقتدا مشکل است، بلی، فاصله شدن یک طفل مانع نیست؛ هر چند نماز او باطل باشد. (۱)

عبارت توضیح المسائل فقیه محقّق حضرت آیت الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) هم دقیق، گویا و بی‌اشکال است:

مسأله ۱۴۱۶: اگر بین مأموم و امام، یا بین مأموم و مأموم دیگری که واسطه اتصال مأموم با امام است، کمتر از مقدار جسد انسان در حال سجده که حدود یک متر است فاصله گردد، مانعی ندارد، ولی اگر بیش از این مقدار فاصله شود، جماعتش صحیح نیست. بنابراین اگر چند نفر که نمازشان باطل است، فاصله شوند، نمی‌توانند اقتدا کنند و بچه ممیز ... اگر شرایط نماز را رعایت کند، نمازش صحیح است. (۲)

(۱۱)

در رساله توضیح المسائل حضرت امام خمینی (أعلی الله کلمته) ذیل احکام روزه مسافر آمده است:

مسأله ۱۷۱۸: مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد.

مفاد این مسأله آن است که فرقی نمی‌کند این سه روز چه روزهایی باشد؛ در حالی که حضرت امام در حاشیه عروه- به گونه احتیاط واجبِ غیرِ قابل رجوع به غیر- فرموده‌اند: «متعین است که این سه روز، چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد» و عبارت عروه را که می‌گوید: «و الأفضل إتیانها فی الأربعاء و الخمیس و الجمعة» تقیید و تعلیق کرده‌اند به: «بل المتعیّن عَلَی الأحوط لَو لم یَکن أَقْوَی». (۳)

بنابراین، معلوم می‌شود کسانی که توضیح المسائل را با فتاوای امام (تحریر و حاشیه عروه) تطبیق می‌داده‌اند، در اینجا دقت نکرده‌اند.

صاحب عروه در بحث مُحرِم کردن صبی غیر ممیز گوید:

«یستحبّ للولیّ أن یحرم بالصبیّ الغیر [کذا، والصواب: غیر] الممیّز ... و المراد بالإحرام به جعله محرما لا أن یحرم عنه فیلبسه ثوبی الإحرام و یقول: اللهم إنی أحرمت هذا الصبیّ ...» (۴)

عبارت نیت، انشای خود صاحب عروه است، نه اینکه نص روایت باشد و در آن خطایی هست و ندیدم محشین عروه تذکر داده باشند و آن اینکه «أحْرَمْتُ» به معنای «محرم شدم» است، نه «محرم کردم»؛ بنابراین، باید گفت: «أحْرَمْتُ بهذا الصبیّ ...»؛ همچنان که خود ایشان در صدر مسأله فرمود: «... أن یُحْرِمَ بالصبی ...».

پاره‌ای از فروع فقهی، که بسیار نادر اتفاق می‌افتد یا اساساً معلوم نیست اتفاق می‌افتد یا نه، مناسب نیست در رسائل

۱- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، صص ۸۰۳ و ۸۰۴، ذیل مسأله ۱۴۱۷

۲- همان، ص ۸۰۴، ذیل مسأله ۱۴۱۷

۳- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۶۱۴

۴- همان، ج ۴، ص ۳۴۷، م ۲، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

ص: ۳۳

عملیه ذکر شود و وقت و فکر خواننده و نویسنده و امکانات چاپ و کاغذ و ... را تلف کند، بدون اینکه ثمره‌ای بر آن مترتب باشد و به جای آن بایـد ده‌ها فرع فقهی مورد ابتلا را که اثری از آنها در رسائل عملیه نیست، درج کرد. به عنوان نمونه، برای مسائل قسم اول (غیر محل ابتلا) به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم:

«... حتّی لو أُدخلت حشفهٔ طفل رضیع فإنّهما یجنبان، و کذا لو أُدخلت ذکر میّت أو أُدخل فی میّت، و الأحوط فی وطء البهائم».

«حتّی لو أُدخلت حشفهٔ طفل رضیع فإنّهما یجنبان ... و إذا أدخل الرجل بالخنثی و الخنثی بالأُنثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الأُنثی». (۱)

در توضیح المسائل مراجع (ج ۱، ص ۲۴۳) (۲) آمده است:

«زنان سیده و غیر سیده، هر دو بعد از تمام شدن پنجاه سال، یائسه می‌شوند؛ یعنی اگر خونی ببینند، خون حیض نیست. مگر زنانی که از قبیله قریش محسوب می‌شوند که آنها بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند.

واضح است که این مسأله تنافی صدر و ذیل دارد؛ یعنی در صدر مسأله آمده است: «زنان سیده ... بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند» و مفاد ذیل مسأله آن است که «زنان قرشی- که همه زنان سیده هم قرشی هستند- بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند.» خلاصه، چون زنان سیده عموماً قرشی محسوب می‌شوند، این تهافت رخ داده است.

درست است که در روایات بین زنان قریشی و غیر قریشی در این مسأله فرق گذاشته شده است، نه سیده و غیر سیده، ولی چون همه زنان سیده، قریشی هستند، صدر و ذیل این مسأله متنافی است.

تعبیر و طرح دقیق و صحیح مسأله در رساله توضیح المسائل حضرت آیت الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) آمده است:

«زنهای قرشیه پس از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند ... و زنهایی که قرشیه نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند. باید توجه داشت که زنهای سیده یکی از اقسام زنهای قرشیه می‌باشند.»

در توضیح المسائل مراجع (ج ۱، ص ۸۵۹ مسأله ۱۶۳۵) آمده است:

«کسی که می‌خواهد قضای روزه [ماه] رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است؛ چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلًا پنج روز روزه قضای [ماه] رمضان دارد و پنج روز نیز به [ماه] رمضان مانده است، بعد از [ماه] رمضان عوض آن را به جا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، باید روز دیگر روزه بگیرد و در هر صورت این روز را لازم نیست روزه بگیرد.

دقّت در مسأله، آدمی را متوجه خلل آن می‌کند، چون وقتی حکم هر دو صورت یکی است، تفصیل معنی ندارد و باید گفت که چه وقت قضای روزه تنگ باشد، چه نباشد، باید بعد از ماه رمضان قضای روزه را بگیرد و این تشقیق شقوق و تفصیل با فرض اتحاد حکم، وجهی ندارد.

علت این موضوع آن است که اصل عبارت مسأله در توضیح المسائل مرحوم آیت الله بروجردی جور دیگر و با این تفصیل سازگار است و هنگام درج حاشیه صاحب این فتوا در متن توضیح المسائل مرحوم بروجردی (اعلی الله

۱- العروه الوثقی، ج ۱، صص ۴۹۹ و ۵۰۰

۲- مشتمل بر فتاوای دوازده نفر از مراجع تقلید، ج اول، ۱۳۷۶، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی.

ص: ۳۴

مقامه) این اختلاف فتوا در تصحیح عبارت مدّ نظر قرار نگرفته است. عبارت اصل؛ یعنی توضیح المسائل آیت الله بروجردی (ص ۲۵۸، مسأله ۱۶۴۴) چنین است:

«... چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بیگرد و بعد از [ماه] رمضان هم عوض آن را به جا آورد. و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، روزه او باطل است ...»

و هنگام درج حاشیه مطابق فتوای فوق، دقت نشده که عبارت اصل هم اصلاح شود، بلکه به همان شکل مانده و فقط اختلاف فتوا در آن لحاظ شده است.

در برخی از رساله‌های توضیح المسائل آمده است:

مسأله ۳۰۲: کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سرزده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است، باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است، باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است باید وضو بگیرد و نمازی را که خوانده دوباره بخواند. (۱)

روشن است وقتی حکم هر سه صورت یکی است تفصیل معنی ندارد. این مسأله شبیه مورد قبل است و علّت این مسامحه نیز همان است که در مورد مذکور بیان شد. این مسأله در رساله مرحوم آیت الله بروجردی چنین است:

مسأله ۳۰۸: ... چنانچه پیش از نماز است، باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است، باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است، نمازی را که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعد، باید وضو بگیرد.

در برخی از رساله‌های توضیح المسائل، ذیل عنوان «مطهِّرات» آمده است:

مسأله ۱۴۸: ده چیز نجاست را پاک می‌کند و آنها را مطهّرات گویند:

اول: آب، دوم: زمین، سوم: آفتاب، چهارم: استحاله، پنجم: انتقال، ششم: اسلام، هفتم: تبعیت، هشتم: برطرف شده عین نجاست، نهم: استبراء حیوان نجاست خوار، دهم: غایب شدن مسلمان. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

سپس در مقام شمارش مطهّرات، ۱۱ مطهر ذکر شده، نه ده تا، و غایب شدن مسلمان، مطهِّر یازدهم شمرده شده است. علت این اختلاف آن است که در مقام تفصیلِ اجمال سابق، مطهر دیگری که صاحب رساله مطهّر نمی‌دانند نیز مستقلًا، با شماره گذاری جدید، جزو مطهرات شمرده شده است. بدین شکل:

۱. آب ... ۲. زمین ۳. آفتاب ۴. استحاله ۵. کم شدن دو سوم آب انگور ۶. انتقال ۷. اسلام ۸. تبعیت ۹. برطرف شدن عین نجاست ۱۰. استبراء حیوان نجاست خوار؛ ۱۱. غایب شدن مسلمان.

و شماره پنجم در مقام اجمال آغاز بحث حذف شده، ولی در مقام تفصیل، بر اثرغفلت آن را حذف نکرده‌اند! درست مانند مثال قبل درباره روزه قضای ماه رمضان و به همان دلیل.

در بسیاری از توضیح المسائل ها، ذیل عنوان «مطهّرات» آمده است: «... ۱۱. غایب شدن مسلمان» و ذیل این عنوان چهار مسأله درج شده که سه مسأله آن ربطی به عنوان؛ یعنی غایب شدن مسلمان ندارد. آن سه مسأله اینها است:

مسأله ۲۲۲: اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک

۱- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۹۰، م ۳۰۲

ص: ۳۵

شـدن آن خبر دهنـد، آن چیز پاك است. و همچنین است اگر كسـی كه چیز نجس در اختیار او است، بگوید آن چیز پاك شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب كشیده باشد، اگرچه معلوم نباشد درست آب كشیده یا نه!

مسأله ۲۲۳: كسـی كه وكیل شده است تا لباس انسان را آب بكشد و لباس هم در تصرف او باشد، اگر بگوید كه آب كشیده است، آن لباس پاك است.

مسأله ۲۲۴: اگر انسان حالی دارد كه در آب كشیدن چیز نجس، یقین پیدا نمی‌كند، می‌تواند به گمان اكتفا كند.

در برخی از توضیح المسائل‌ها، ذیل عنوان «مطهّرات» آمـده است: «۹. برطرف شدن عین نجاست». سپس ذیل آن چهار مسأله ذكر شده كه دو مسأله آن هیچ ربطی به این عنوان ندارد. آن دو مسأله عبارت‌اند از:

مسأله ۲۱۸: جایی را كه انسان نمی‌دانـد از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود، لازم نیست آب بكشد، اگرچه آب كشیـدن احوط است.

مسأله ۲۱۹: اگر گرد و خاك نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند؛ چنانچه هر دو خشك باشـند نجس نمی‌شود و اگر گرد و خاك یا لباس و مانند اینها تر باشد باید محل نشستن گرد و خاك را آب بكشد.

نیز در برخی از رساله‌های عملیه در بحث مكان نمازگزار آمده است:

۱. مباح باشد ... ۲. بی‌حركت باشد ... سقف آن كوتاه نباشد به طوری كه نتواند راست بایستد ... ۴. نجس مرطوب سرایت كننده نباشد ... ۵. جای پیشانی از جای زانوها بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر یا بلندتر نباشد ...

و سپس ذیل شرط چهارم؛ یعنی نجس بودن مكان نمازگزار، سه مسأله آمدهاآا هیچ ارتباطی با عنوان ندارد و مربوط به فاصله زن و مرد در نماز است.

از اینگونه نمونه‌ها در رساله عملیه كم نیست و استقصای آنها نیازمند مقاله‌ای مستقل است.

مرحوم شهید می‌گوید:

فائـدهٔ- نهی عن التلفظ برمضان، بل یقال «شـهر رمضان»، فی أحادیث من أجودها ما أسـنده بعض الأفاضل، إلی الكاظم عن أبیه، عن آبـائه: قـال: لاـ تقولوا رمضان فإنّكم لا تـدرون ما رمضان فمن قاله فلیتصـدَّقْ وَلْیَصُمْ كفّارةً لقوله. و لكن قولوا كما قال الله عز و جل: شَهْرُ رَمَضانَ».

مراد ایشان از «بعض الأفاضل»، رضی الدین سید ابن طاووس در اقبال (ص ۳) است. (۱)

سزاوارترین جا برای رعایت این دستور، رساله‌های عملیه و توضیح المسائل‌هاست؛ ولی در بسیاری از اینگونه رسائل، تعبیر «رمضان» بدون «شهر» و «ماه» به كار می‌رود كه البته مناسب نیست.

سزاوار است نثر رساله‌های عملیه، از برترین و بهترین نثرها و عبارات باشد و لغزش‌های ادبی و استواری در آنها دیده نشود.

همچنین مثال‌هـا امروزی، ملموس، گویا و متناسب با فهم مردم و مقلّـدان باشـد؛ مثلًا در بحث جعاله، مثال ذیل كه در برخی رساله‌ها آمده مناسب امروز نیست و می‌توان از مثال‌های محل ابتلای امروزی استفاده كرد:

«اگر مالی را كه قرار می‌گذارد بدهد معین كند؛ مثلًا بگوید: «هر كس اسب مرا پیدا كند، این گندم را به

۱- غایه المراد، ج ۱، ص ۲۹۹. نیز ر. ك. به: الاقبال، ص ۳

ص: ۳۶

او می‌دهم» لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ...»

نیز در پاسخ استفتائات به خصوص استفتائات عمومی و محل ابتلا شایسته است دقت شود که با بهترین و دقیق‌ترین بیان و از لحاظ ادبی حداقل صحیح باشد. برای نمونه به یک پاسخ استفتا بسنده می‌کنیم:

«عملیات بانکی به صورت قرارداد کتبی به نحو فوق‌الاشاره بی‌اشکال است. و سود حاصله از معامله مضاربه‌ای برای سپرده‌گذار حلال است. و اصل سپرده اگر از درآمد کسب غیر مخمّس بوده، خمس دارد. و سود حاصله اگر پیش از سال عزیمت به سفر حج قابل وصول نبوده، جزء درآمد سال وصول محسوب است که اگر در همان سال به حساب هزینه سفر حج محسوب شود خمس ندارد.»

اولًا، «فوق الاشاره» مانند «فوق الذکر» از خطاهای فاحش ادبی است.

ثانیاً، چه کسی گفته «سود» مؤنث است تا صفت آن هم «حاصله» مؤنث باشد، و بر فرض که سود مؤنث باشد تطابق صفت و موصوف از این جهت، در فارسی لازم نیست.

ثالثاً، «به حساب هزینه سفر حج محسوب شود» تطویل بلا طائل و حشو است، باید گفت: «اگر در همان سال برای سفر حج هزینه شود.»

رابعاً، در این فرض لازم نیست حتماً برای سفر حج هزینه شود، بلکه اگر برای مؤونه دیگری همه هزینه شود، همان حکم را دارد.

آنچه گفتیم از باب نمونه بود، بررسی و موضوع مثالها و نثر رساله‌های عملیه نیازمند تدوین مقاله‌ای مستقل است.

تعبیرهای بسیاری در توضیح المسائل‌ها آمده که فنّی و دقیق نیست؛ مثلًا:

مسأله ۹۹۸: کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد؛ چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد.

پیداست «چیزهای دیگر نماز» گذشته از آنکه فنّی نیست، دقیق هم نیست؛ زیرا شامل مستحبات هم می‌شود، در حالی که مقصود در اینجا «واجبات نماز» است.

بررسی رسائل عملیه از این نظر نیز نیازمند تدوین مقاله‌ای مبسوط و مستقل است.

برخی از مسائل رسالهای فارسی عمومی چندان محل ابتلا نیست؛ یا برای برخی بدآموزی دارد و یا باید همراه مقدمه‌ای در قبح شدید و عذاب الیم برخی معاصی باشد. جای اینگونه مسائل رساله‌های عملیه تخصصی ویژه فضلا و علماست نه رساله‌های عمومی.

اکنون چند نمونه از این دست مسائل را که در بسیاری از رساله‌های عملیه وجود دارد، میآوریم:

مسأله ۲۳۹۴: اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنان زنا کند دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

مسأله ۲۳۹۵: اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، عقد آنان اشکالی ندارد.

مسأله ۲۵۳۶: اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود اوست نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۳۷: اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست، زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنابر احتیاط واجب باید عدّه نگه دارد.

ص: ۳۷

مسأله ۲۵۳۸: اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد آن زن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

با توجه به اینکه افراد مختلف به توضیح المسائل مراجعه می‌کنند نه فقط فاضلان و اهل فن، تعبیرات مسائل باید گویا و روشن باشد و سببِ به اشتباه افتادن مقلّدان نشود؛ از باب نمونه، در برخی رسائل توضیح المسائل آمده است:

غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود.

بنده مکرر شنیده‌ام که برخی این مسأله را اشتباه فهمیده و پنداشته‌اند که غسل جنابت- بدون جنب شدن- مستحب است و افرادی بدون اینکه جنب باشند، غسل جنابت کرده‌اند و آن را مستحب دانسته‌اند! مثل غسل جمعه که مستحب است!

از این رو، در برخی توضیح المسائلها- از جمله توضیح المسائل حضرت آیت الله صافی (دامت برکاته)- عبارت ذیل آمده که بهتر است و موجب اشتباه مذکور نمی‌شود: «غسل جنابت برای تحصیل طهارت از جنابت مستحب است. (۱)

برخی از مسائل هم، چون سبب اشتباه می‌شود؛ یا اساساً نباید در توضیح المسائل ذکر شود و یا باید با توضیح کافی همراه باشد؛ مثلًا در بیشتر توضیح المسائل‌ها، ضمن کارهای مکروه برای حائض آمده است: «خواندن قرآن [به جز آیات سجده یا سوره‌های سجده‌دار که حرام است] برای حائض مکروه است» (۲) و بیشتر مردم می‌پندارند که چون مکروه است، پس نخواندن قرآن بر خواندن آن رجحان دارد! پس اگر مقصود از کراهت «اندک بودن ثواب» است، باید توضیح داد و اصلًا چه لزومی دارد این مسأله و مانند آن در رسائل عملیه عمومی ذکر شود. و شاید به همین دلیل، این مسأله در توضیح المسائل حضرت آیت الله بهجت (دامت برکاته) مذکور نیست.

البته در مثل اقتدای مسافر به حاضر و بالعکس، اختلاف نظر است و برخی کراهت آن را به معنای قلّت ثواب گرفته‌اند، ولی فقیه محقّق، حضرت آیت الله شبیری زنجانی معتقدند که به معنای قلّت ثواب نیست، بلکه نماز فرادا بر اقتدای مسافر به حاضر و بالعکس رجحان دارد. (۳)

(۲۴)

چند مورد سهوالقلم در عروه دیده می‌شود که در دو جا هیچ یک از محشّین و در یک جا، به استثنای دو نفر، دیگر حاشیه نگاران متذکر نشده‌اند و خوب است در اینجا یاد شود:

الف) در بحث تکبیره الإحرام، مسأله ۱۲ آمده است:

ویستحبّ أیضاً أن یقول: ... بعد تکبیرهٔ الإحرام: «یا محسن قد أتاک المسیء، و قد أمرت المحسن ...». (۴)

در حالی که در روایت، این جملات، قبل از تکبیره الإحرام وارد شده نه بعد از آن، و از حاشیه نگاران عروه- تا آنجا که من دیدم- فقط دو نفر متعرض این نکته شده‌اند: از جمله حضرت آیت الله سیستانی (دامت برکاته).

ب) در بحث مستحبات تشهّد، مسأله ۴ آمده است:

یستحب فی التشهد أُمور: «... الثانی: أن یقول قبل الشروع فی الذکر: «الحمد للّه» أو یقول «بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الأسماء للّه» أو «الأسماء الحسنی کلها للّه». (۵)

درحالی که در روایات «الحمد لله» در خصوص تشهد اول وارد شده است (۶) نه هر دو تشهد، مگر این که از باب مطلق ذکر در تشهد اول گفته شود، و ندیدم کسی از حاشیه نگاران عروه متعرض این نکته شده باشد. (۷)

ج) در کتاب حج گوید:

«صورهٔ حجّ التمتّع علی الإجمال: أن یُحرم فی أشهر الحجّ من المیقات بالعمرهٔ المتمتّع بها إلی الحجّ، ثمّ یدخل مکّهٔ فیطوف فیها

بالبیت سبعاً، و یصلّی رکعتین فی المقام، ثمّ یسعی لها بین الصفا و المروة سبعاً، ثمّ یطوف للنساء احتیاطاً

۱- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۲۲۸، مسأله ۳۵۷

۲- همان، ج ۱، ص ۲۸۵

۳- همان، ج ۱، ص ۸۳۲، م ۱۴۹۰

۴- همان، ص ۵۹۰، م ۴

۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۴۷۰، م ۱۲

۶- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۹۳، ابواب الشهد، باب ۳، ح ۱

۷- این مورد از افادات فاضل مکرّم حضرت حجه الإسلام و المسلمین حاج سید حسین شیخ الإسلامی- دامت توفیقاته- است.

ص: ۳۸

وإن كان الأصحّ عدم وجوبه، و يقصّر، ثمّ ينشئ إحراماً للحجّ». (۱)

در حالیکه بر فرض، طواف نساء در عمره تمتّع مطابق احتیاط باشد، وقت آن پس از تقصیر است نه قبل از آن. این نکته در هیچ یک از حواشی عروه نیامده است و فقط بهطور شفاهی از حضرت آیت الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) شنیدهام.

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۶۰۹

ص: ۳۹

خفتگان در بقیع

علی اکبر نوایی

بقیع، تربتی مطهّر و خاکی نور افزاست. تلألؤ نورش، آسمان‌ها را خیره کرده، قدسیتی کبریایی دارد، که در ملکوت اعلا، کرّوبیان بر آن نظاره می‌کنند. آری، در این خاک پاکان و نیکان بسیاری آرمیده‌اند:

عباس، عموی گرامی پیامبر، که غمها از چهره آن حضرت زدود.

عثمان بن مظعون، همانکه پیامبر به او توجهی ویژه داشت، مهاجری همراه که دو هجرت کرد و تا پایان عمرش همگام با پیامبر بود و پیامبر، پس از فراقش و ارتحال او به ملکوت الهی، پیشانی‌اش را بوسید و در غمش گریست و درباره‌اش فرمود: «نعِم ا لسَّلَفُ لَنَا».

اسعد بن زراره، ابوسعید خدری، عبدالله مسعود و صدها صحابی گرامی پیامبر، که پشتوانه و تکیه گاه و همواره ملازم رسول گرامی اسلام بودند و در صحنه‌های نبرد بدر و احد و خندق و ... حضوری مخلصانه داشتند.

ابراهیم، فرزند گرامی رسول مهر و رحمت، که آن حضرت به شدت به او علاقه داشت اما اراده و تقدیر الهی این بود که در سنین طفولیت، روح کریمش به ملکوت الهی پرواز کند.

همسران پیامبر؛ جویریه، سوده، عایشه، میمونه، حفصه، امّ حبیبه، امّ سلمه، صفیه و ماریه که در حکم مادران امت‌اند.

فاطمه بنت اسد، کفالت‌گر وجود نورانی پیامبر.

عبدالله جعفر و عقیل بن ابی طالب.

عمّه‌های پیامبر، که در دوران عسرت و سختی، اموال خود را در مکه وانهادند و به سیرت رسول الله به مدینه هجرت کردند تا در کنار رسول خاتم آرامش یابند.

بقیع، همان مکانی است که پیامبر (ص) فرمود: «از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت میگردند؛ گویا صورتهای ایشان، ماه شب چهارده است»؛ «وُجوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْر» (۱)

بقیع، جگر گوشگانی از پیامبر را نیز در دل نهفته دارد:

حسن مجتبی (ع)؛ سبطی از دو سبط، همو که با برادر خویش همواره بر دوش نبی بود. همو که صلح قهرمانانه و شهادت ایثارگرانه و عشق بازی میدان طف را به نمایش تاریخ بشری نهاد.

امام عارفان و سید ساجدین (ع)، که باقیمانده حادثه طف و تداوم بخش وجود امامت بود؛ اوکه میدانهای نبرد و مجاهدت را با حضور در حادثه طف و با دعاهای حماسی‌اش در کنار تربت پاک پیامبرخدا، از خود بروز داد. اوست زینت پرستندگان، صبور و مقاوم میدانهای پس از حادثه عاشورا. پس از اسارتش دودمان اموی را به خاک سیاه نشاند.

باقر العلوم (ع)؛ شکافنده دانشها و برون آورنده هسته علم از درون کائنات، که فضایی علمی و افقی نوین را فرا روی شیعیانش گشود.

صادق آل البیت (ع)؛ آن پیشوای صادق، نشر دهنده حقایق، راهبر و راهنمای کشتی امت اسلام درگردابها و طوفانها که در برابر تحریفهای مبطلان و غالیان و بدعت مغرضان، لوای علم و آگاهی و تربیت عالمان فرهیخته را برافراشت.

و نیز دختران پیامبر خاتم، خواهران بانوی دو جهان و بیت الأحزانش.

۱- سمهودی، نورالدین علی بن احمد، وفاء الوفا، ج ۲، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۷ م.

ص: ۴۰

قبر غمبار و یادآورنده جانبازی میدان عشق، امّ البنین، مادر پسرانی که در کربلا به دست غولان و سفاکان پرپر شدند.

قبور شریف شهیدان نبرد احد و مقاومان در حرّه و نیز مادر رضاعی پیامبر، حلیمه سعدیه.

آری، همه اینان در بقیع آرمیده‌انـد و رازهای نهفته بسـیار دارنـد، که در این سلسـله، از مـدفنشان و انـدکی از گـذر روزگارشان وا میگویم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومندم.

طبقات و گروه‌های خفته در بقیع

خفتگان در خاک مطهّر بقیع، به چند طبقه و گروه تقسیم می‌شوند:

الف: صحابه صادق

ب: عموم صحابه

ج: امامان معصوم

د: همسران و دختران پیامبر (ص)

ه: شهیدان میدانهای جهاد و شهادت

و: منسوبین پیامبر

ز: تابعین

در مباحث ادامه دار خود، از شخصیتهای بزرگ و به ویژه امامان (ع) خواهیم نوشت و آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

قبور صحابه مطهر و یاران صادق

پیـامبر خـدا (ص)، که درود خـدا بر او بـاد، صـحابه‌ای خـالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سـیره آن حضـرت بودنـد. آنان شخصـیتهایی بزرگ بودنـد که همواره پیامبر را یاری میکردنـد. یاد آن شخصـیتهای والامقام، در خور تأمل و بایسته است، که در بخش نخست، به شرح حال این صحابه میپردازیم:

۱. عثمان بن مظعون

عثمـان بن مظعون، شخصـیتی بزرگ و از اصـحاب والاـ مقـام پیامبرگرامی اسـلام است. کنیه وی ابوالسّائب (پـدر سائب) است. وی چهـاردهمین شـخص از مسـلمانان بودکه بـا عشق و خلوص و آگـاهی تمـام به پیـامبر ایمـان آورد و در راه آرمانهـای آن حضـرت، مقاومتها و جانفشانیها کرد. ابن مظعون از افرادی اسـتکه پس از تحمّل سختیهای دوران اولیه عسرتها، همگام با دیگر مهاجران اولیه، به حبشه مهـاجرت کرد. فرزنـد او «سـائب» نیز همراه وی بـود. او پس از تحمـل سـختیهای این هجرت، که دوری از رسول گرامی و خانواده و شـهر محبوبش (مکه) را به همراه داشت، به مدینه هجرت کرد. در نبرد سرنوشت ساز و حماسه آخرین بدر شرکت داشت و با یلان و شجاعان سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفرید.

او فردی عبـادت پیشه بـود و در عبـادت تلاـش و مـداومت بسـیار داشت. همـواره شـبها را به عبـادت مشـغول بـود و روزهـا را روزه میگرفت. به پا دارنده نماز شب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایل به عبادت، چنـد روزی ریاضت پیشه کرد که با منع پیامبر مواجه شـد و تا هنگام بدرود زندگی، در کنار حضـرت رسول، کمر به اطـاعت و خـدمت بست. از شـهوات دوری کرد و کمتر بـا زنـان معاشـرت داشت. چنـانکه گفته‌انـد: باز هم از پیامبر تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند اما رسول الله منعش نمود.

عثمان بن مظعون کسـی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شـراب، خود با درک بدی و فساد شراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت: «لَا أشـرب شـراباً یـذهب عقلی و یضـحک بی مَن هُوَ أَدْنَی مِنّی»؛ (۱) «شـراب نمی‌آشـامم؛ زیرا عقلم را از بین می‌برد و

میدانم کسانی که از من پایین‌ترند بر من خواهند خندید!»

۱- ابوزید عمر بن شبّه النمیری البصری، تاریخ المدینه المنوره، فهیم محمود شلتوت، مطبعه قدس، ص ۱۰۱

ص: ۴۱

«قال محمد بن علی بن حمزهٔ: أسلم قدیماً، قال ابن اسحق، أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثهٔ عشر رجلًا، و هاجر إلی الحبشهٔ هو و ابنه السّائب الهجرهٔ الأولَی مع جماعهٔ من المسلمین فبلغهم و هو بالحبشهٔ إنّ قریشاً أسلمت فعادوا، ثمّ هاجر عثمان إلَی المدینهٔ، و کان من أشدّ الناس اجتهاداً فی العبادهٔ، یصوم النهار و یقوم اللیل و یجتنب الشهوات و یعتزل النساء». (۱)

محمد بن علی بن حمزه گوید: عثمان بن مظعون از مسلمانان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد. او به حبشه مهاجرت کرد. همراه با پسرش سائب، در هجرت اولیه، وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده‌اند، همگام با جماعتی از مسلمانان به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شبها را به عبادت شبانه مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید.

«وقال المبارکفوری، هو أخ رضاعی لرسول الله» (۲)

مبارکفوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر (ص) بود.

عثمان بن مظعون، محبوب پیامبر (ص)

پیامبرخدا- که درود خدا بر او باد!- به شدت علاقمند به عثمانبن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبر در میدانهای مختلف بوده است.

«فإنّ عثمان بن مظعون، کان من زهّاد الصّحابهٔ و أکابرها و کان رسول الله ۹ یحبّه حبّاً شدیداً». (۳)

«عثمان بن مظعون، از زهد پیشگان صحابه رسول الله و از بزرگان آنها است و پیامبر گرامی او را بسیار دوست می‌داشت.»

بدرود زندگی

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگامی با پیامبر در این جنگ، دعوت الهی را لبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید.

«و هو أوّل المهاجرین موتاً بالمدینهٔ فی شعبان عَلَی رأس ثلاثین شهراً من الهجرهٔ» (۴)

«او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی‌ماه از هجرت، در مدینه دعوت الهی را لبیک گفت.»

«قال أبو غسان: و أخبرنی عبدالعزیز، عن الحسین بن عمارهٔ، عن شیخ من بنی مخزوم، یدعی عمر، قال: کان عثمان بن مظعون ۲ من أوّل من مات من المهاجرین» (۵)

ابوغسان گوید: عبدالعزیز خبرم داد که حسین بن عماره گفته است ... عثمان بن مظعون- که رضوان الهی بر او باد!- از اوّلین مهاجرانی است که در مدینه، بدرود حیات گفت.

بوسه پیامبر بر پیشانی عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبر (ص)، به ابن مظعون داشت، پس از مرگش پیشانی او را بوسید؛ «و قَبّل النّبیّ (ص) وجهه بعد موته، و لمّا دفن قال: نعم السَّلَفُ لَنَا»؛ (۶) «پیامبر خدا (ص)، پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت و پیشانی وی بوسه زد و چون دفن شد، فرمودند: نیکو سلفی برای ما بود.»

جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر

عثمان بن مظعون در نزد پیامبر جایگاهی والا داشت. پس از مرگ وی، نکات بلندی را در منزلت وی بیان فرموده است:

«أخرج البخاری و ابن جریر عن أمّ العلاء، أنّ رسول الله ۹، دخل علی عثمان بن مظعون و قد مات ... فقد جاء

۱- احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تعجیل المنفعه، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م.، ص ۲۸۳

۲- محمد امین الأمینی، بقیع الفرقد، ص ۸۵

۳- شخصیات أخری من الصحابه، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹ م.، ص ۲۳۸

۴- همان.

۵- همان ص ۹۷۹

۶- شخصیات أخری من الصحابه. مرکز المصطفی. ۱۹۸۹ م، ص ۲۳۸

ص: ۴۲

الیقین، إنی لأرجوا له الخیر». (۱)

«بخاری و ابن جریر، به نقل از ام العلا گفتهانـد: پیامبر (ص) پس از مرگ عثمان بن مظعون بر وی وارد شـده، فرمودنـد: یقین دارم که خیر و رحمت برای او است.»

ابن شبه نقـل کرده که پیـامبر (ص) حرمت فراوانی برای وی قائـل بـود و همـواره ایشـان نظر لطـف و محبت خـویش را به وی ابراز میفرمود:

«عن محمّـد بن قدامهٔ عن موسـی، عن أبیه قال: قال رسول الله ۹ ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقیع یکن لنا سـلفاً، فنعم السـلف عثمان بن مظعون». (۲)

«محمـد بن قدامه، از موسـی، از پدرش نقل کرده که پیامبر خدا فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سـلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و در گذشتهای بود عثمان بن مظعون.»

رسول الله (ص) به دلیل جایگاه رفیع و بلنـدی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامیاش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. این نکته را سـمهودی در کتاب «وفاء الوفا» نقل نموده و سـید محسن امین، در «کشف الارتیاب» آن را نکتهای مقبول دانسته و گفته است: ابن مسعود هم وصیت کرده که وی را به قصد تبرّک در جوار عثمان بن مظعون دفن کنند:

«روی ابن سـعد فی طبقاته عن أبی عبیدهٔ بن عبدالله، أن ابن مسعود قال: ادفنونی عند قبر عثمان بن مظعون، و ذلک قصداً إلی التبرک بجواره ولأنّ النبی أمر بدفن ابنه ابراهیم عنده کما فی و فاء الوفا للسمهودی». (۳)

«ابن سـعد، در کتاب طبقات، از ابو عبیده بن عبدالله روایت کرده که: ابن مسـعود وصـیت کرد مرا در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن کنید و این وصیت به قصد متبرّک شدن در جوار او است و نیز به خاطر اینکه پیامبر (ص) با همین انگیزه، امر فرمود فرزندش ابراهیم را در کنار ابن مظعون دفن نمایند، چنانکه سمهودی هم در وفاء الوفا نقل کرده است.»

از مکانت و جایگاه عثمان بن مظعون در نظر پیامبر، همین بس که آن حضرت خود سنگ لحد وی را بر قبرش نهادند.

«فقالوا بعـد موته، یا رسول الله، این ندفنه؟ قال ۹: بالبقیع، قالوا: فلحد رسول الله ۹ و فضّل حجر من حجارهٔ لحـده، فحمله رسول الله ۹ فوضعه عند رجلیه». (۴)

«پس از اینکه عثمان از دنیا رفت، پرسـیدند: ای پیامبر خدا، کجا دفنش کنیم؟ فرمود: در بقیع. گفتند: سنگ لحد را رسول الله نهادند و بلند ساختند سنگی از سنگهای لحدش را. آن سنگ را پیامبر خود حمل کردند و در موضع دو پای عثمان بن مظعون نهادند.»

پیامبرخدا به دلیل شدت علاقهای که به وی داشتند، بر وی گریستند.

«عن عائشهٔ أنّ النبی (ص) قبّل عثمان بن مظعون و هو میّت و یبکی و عیناه تُهَرَاقَان». (۵)

«از عایشه نقل شده که پیامبر خدا، عثمان بن مظعون را بوسیدند و بروی گریستند و از دو چشم مبارکشان، اشک جاری بود.»

مکان دفن وی در بقیع

طبق نقلهایی که سمهودی در وفاء الوفا آورده، او در روحاء بقیع مدفون است؛ روحاء مکانی است در وسط بقیع و چنین می گوید:

«قال أبو غسّان، و أخبرنی بعض أصـحابنا قال: لم أزل، أسمع إنّ قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارهٔ بالرّوحاء من البقیع، و الروّحاء المقبرهٔ التی وسط البقیع یحیط بها طرق مطرّقهٔ و وسط البقیع». (۶)

ابوغسان گوید: بعضـی از اصـحاب ما خبر دادهاند: همواره میشـنیدم که قبر عثمان بن مظعون و اسـعد بن زراره در روحاء، در وسط بقیع است و روحاء مکانی است در وسط بقیع که راههای گوناگونی به

۱- الذین دعا لهم النبی، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹ م.، ص ۹۷۹

۲- ابو زید عمر بن ابی شبه، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر، ایران، قم، ۱۳۶۵ شمسی، ص ۱۰۰

۳- السید محسن الأمین، کشف الإرتیاب، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۲ ه. ق. ۱۹۵۲ م.، ص ۳۵۲

۴- ابوزید، عمربن ابی شبّه، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر، قم، ۱۳۶۵ ش/ ص ۱۰۲

۵- همان.

۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۸۵

ص: ۴۳

سمت آن وجود دارد و در وسط مقبره بقیع است.

در نقل دیگری استکه بعدها محمد حنفیه در روحاء خانه‌ای خریده و قبر عثمان بن مظعون، کنار خانه وی بوده است؛ «حدّثنا محمد بن يَحْيَى عن الدراوردی، عن أبی سعيد، عن سعيد بن جبير بن مطعم، رأيت قبر عثمان بن مظعون عند دار محمد بن علی الحنفيّة»؛ (۱)

«از سعید بن جبیر بن مطعم نقل شده که گفت: قبر عثمان بن مظعون را در کنار خانه محمد حنفیه فرزند علی، مشاهده کردم.»

۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی

پیش از هجرت پیامبر به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می‌سوخت؛ دو قبیله اوس و خزرج اختلافهای دیرینهای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله‌های کوچکتری تقسیم می‌شدند. اسعد بن زراره، از قبیله بنی نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنهها و درگیریهای داخلی مدینه، وجود بزرگی را میطلبید که اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارند. آوازه پیامبر (ص) در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی از وضعیت رسول الله داشته باشند. اسعد بن زراره نقیب طایفه بنی النجار بود که به همراهی گروهی، به مکّه اعزام شدند تا از نزدیک پیامبر را ببینند. این گروه پیامبر را در عقبه مشاهده کردند. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراهی دوستانش در عقبه ملاقات کرد و پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوّم منعقد شد. اسعد بن زراره در پیمانهای سهگانه عقبه شرکت داشت و با پیامبر پیمان بست:

«قالوا فی شأنه: أسعد بن زرارة الأنصاری الخزرجی، أحد النقباء ليلة العقبة و أول من بايع النبی (ص) ليلتئذٍ، و قد شهد العقبة الأولَى و الثانية و الثالثة، و كان نقيب بنی النجار، و هو أول من صلّى الجمعة بالمدينة» (۲)

«در شأن و منزلت اسعد بن زراره گفته‌اند: او انصاری خزرجی است. یکی از بزرگان و برجستگان در شب عقبه است. او اول کس از اهل مدینه است که با پیامبر (ص) بیعت کرد تا از وضعیتی ناپسند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنینجار بود. اسعد اول کسی استکه نماز جمعه را درمدینه به پا داشت وکمکهای شایانی بههجرت پیامبر کرد و آماده کننده زمینه برای حضور پیامبر در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت.»

اولویتهای شخصیتی اسعد بن زراره

اسعد بن زراره در میان صحابه پیامبر به چند اولویت و امتیاز، برجستگی و شهرت یافت که می‌توان این اولویتها را برای او برشمرد.

۱. اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبر بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

۲. در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

۳. آماده کننده زمینه ورود پیامبر به مدینه بود و قبیله بنی نجار را آماده استقبالی شکوهمند از آن حضرت کرد.

۴. نخستین شخصیتی است که پیامبر (ص) بر او نماز میت خواند.

۵. اولین کسی است که پیامبرخدا پیشاپیش جنازه‌اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود.

۶. اوّلین صحابی پاکباخته‌ای است که به دستور پیامبر در مقبره مطهر بقیع دفن گردید.

البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اوّلین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتوان به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن اینکه گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زراره.

۷. اوّلین کسیاستکه به دستور پیامبر، در سه جامه کفن شد؛ ازجمله جامه‌ها بُرد است.

«قال ابن سعد: لمّا توفّی أسعد بن زرارهٔ حضر رسول الله غسله و کفنه فی ثلاثهٔ أثواب، منها برد، وصلّی علیه، و رئی رسول الله (ص) یمشی أمام الجنازهٔ، و دفنه بالبقیع». (۳)

«ابن سعد گوید: وقتی اسعدبن زراره وفات یافت، پیامبر برای غسل او حاضر شده، در سه جامه کفنش

۱- ابن ابی شبه، پیشین، ص ۱۰۱

۲- احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعه، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۲

۳- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دارصادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶ م.، ص ۶۱۱

ص: ۴۴

کردند، که از جمله جامه‌ها بُرد است و دیده شده که رسول الله (ص) پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می کردند.»

زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورّخان بر این عقیده‌اند که اسعد بن زراره پس از نُه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بدر حاضـر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بدر حضور داشـته، باید گفت: اسـعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لبیک گفت.

«و فی کنزالعمال: مات أسعد بن زرارهٔ علی رأس تسعهٔ أشهر من الهجرهٔ، قال البغوی: بلغنی أنّه أوّل من مات من الصحابهٔ بعد الهجرهٔ، و أوّل میّت صلّی علیه النبی (ص) و أول من دفن بالبقیع، و ذلک قبل بدر» (۱)

«در کنز العمـال نقل شـده که اسـعد بن زراره در آغاز ماه نهم، پس از هجرت، دعوت الهی را لبیک گفت. بغوی گویـد: به من خبر رسیده او اوّلین شـخص از صـحابه است که پس از هجرت وفـات یـافت و اولین کسـی است که پیـامبر بر او نماز میت گزارد و اول کسی است که در بقیع مدفون گردید.»

روحاء مکان دفن اسعد بن زراره

پیشتر اشاره داشتیم که روحاء در وسط بقیع قرار گرفته؛ همانجا که راههای گوناگون به سمت آن بوده است و همانجا که عثمان بن مظعون نیز در آنجا مدفون گردید. قبر اسعد بن زراره هم طبق نقل مورّخان، در روحاء بقیع واقع گردیده است.

واقدی نقل کرده که پیامبر خدا (ص) اسعد بن زراره را در روحاء بقیع دفن کرد.

نویسـنده و مورخ بزرگوار، محمد امین امینی، در کتابش، درباره بقیع، پس از بررسـی چگونگی شکل گیری بقیع و بررسی این نکته که چه کسی اولین بار در بقیع دفن شد، آیا آن شخص اسعد بن زراره بوده یا عثمان بن مظعون؟ چنین می نگارد:

«وکیف کـان، فقبرهمـا فی الروحـاء التی فی وسـط البقیع: فقـد روی ابن شـبّه عن أبی غسان لم أزل أسـمع إنّ قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارهٔ بالرّوحاء من البقیع، والروحاء المقبرهٔ التی وسط البقیع یحبط بها طرق مطرقهٔ وسط البقیع». (۲)

«به هر روی، قـبر آن دو شخصـیت (عثمـان بن مظعـون و اسـعد بن زراره) در روحـاء، در وسـط بقیع قرار است. ابن شـبّه از ابوغسـان روایت کرده که همواره می‌شـنیدم قبر عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره، در روحاء بقیع است و روحاء مقبره‌ای است در وسط بقیع که راه‌های گوناگون بر آن میرسد.»

در پایـان یاد از اسـعد بن زراره، گفتنی است او با مرضـی که در لسان عرب ذبحه نامیـده می‌شود، از دنیا رفت و شایـد مراد از ذبحه مرگ ناگهانی باشد. در عبارات دیگر، به جای ذبحه، شهقه آمده است.

۳. ابو سعید خدری

شخصـیت بزرگـوار دیگری که از صـحابه صـادق پیـامبر (ص) است و در قبرسـتان بقیع مـدفون گردیـده، سـعدبن مالـک بن شـیبان انصاری است. او از مشـهوران و از بزرگان و اهل فضـیلت صـحابه آن رسول گرامی است. او شـهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خُدری است که مکانی است به نام خدره.

او از راویـان احـادیث پیـامبر (ص) و صـاحب مکاتبـات از آن حضـرت و امـام علی و امـام حسـن مجتبی و امـام حسین (ع) اسـت، جایگاهی والا در نزد پیامبرخدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی و سیدالشهدا (ع) داشته است.

وی شاهد بسـیاری از سـخنها، عملها و اقدامات پیامبر (ص) بوده و آگاهی به موقعیت اهل‌بیت و دشـمنان آنان داشته است. علی امیر مؤمنان، فاطمه زهرا و حسنین (علیهم السلام) در نقلهای بسیاری، ابوسعید خدری را شاهد بر ایراد سخنانی از

۱- المتقی الهندی، کنزالعمال، ج ۶، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۷۵ م، ص ۲۱۹

۲- محم امین الأمینی، بقیع الغرقد، الناشر: دارمشعر، ۱۴۲۸ ه-.، ص ۴۰ به نقل از ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۰۱

ص: ۴۵

پیامبر (ص) درباره اهل بیت دانسته‌اند و از مردم خواسته‌اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت (علیهم السلام) را بپرسند.

«أبو سعید الخدری، سعد بن مالک بن شیبان الأنصاری، من مشهوری الصحابهٔ و فضلائهم و هو من المکثرین من الروایهٔ عنه مات سنهٔ ۷۴ من الهجرهٔ یوم الجمعهٔ و دفن بالبقیع». (۱)

«ابوسعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضلای ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

«وقال الشیخ الطوسی: توفّی أبو سعید فی یوم الجمعهٔ، سنهٔ أربع و سبعین و دفن بالبقیع و هو ابن أربع و تسعین». (۲)

«شیخ طوسی گفته است: ابوسعید خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ هجری از دنیا رفت و در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود، در بقیع دفن گردید.»

وصیت ابی سعید خدری

ابن عساکر، از عبدالرحمان، پسر ابو سعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من اینگونه سفارش کرد: پسرم! سن من بسیار بالارفته و زمان رفتنم فرار رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیر. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را در حالی که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسرم! هرگاه از دنیا رفتم مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه‌ای بر پا مکن و آتشی میفروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را میدیدند، می‌پرسیدند: به کجا می‌روید؟ چیزی به آنان نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منعم نمود. آنگاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به گونه‌ای که پر و آکنده از جمعیت شده بود. (۳)

۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی

وی از بزرگان صحابه پیامبر و از نقبا و بزرگان انصار است؛ فردی است که در زمان ورود پیامبر و مهاجران (از مکه) به مدینه، خانه‌اش را در اختیار مهاجران قرار داد. اموال خود را میان آنان تقسیم کرد و ایثار را برگزید. پدر وی، رییس قبیله اوس است. یوم بعاث را شاهد بوده. او معروف به «حضیر الکتائب» است. به وسیله مصعب بن عمیر، صحابی پاکباخته پیامبر که اولین مبلّغ راه رسالت بود، ایمان آورد. در زمان هجرت پیامبر، به استقبال آن حضرت آمد و شور و شعف زاید الوصفِ جوانی انجام داده. تلاش وسیعی کرد تا پیامبر در دعوتش در مدینه توفیق یابد. در ورود پیامبر، به جمع قبیله خود وارد شد و بشارت به بزرگترین منّت الهی بر اهل یثرب داد.

«أسید بن حضیر بن سماک الأشهلی من سادات الأنصار: و کان نقیباً و هو ممّن شهد العقبتین و بدراً ... کنیته أبو یحیَی، و قد قبل: أبو عتیق ... أسلم علی یدی مصعب بن عمیر». (۴)

«اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، از بزرگان انصار است، سرپرستی قبیله (نقابت) داشت. از کسانی است که در دو عقبه حاضر بود و در نبرد بدر حضور داشت. کنیه‌اش ابو یحیی و به قولی ابو عتیق است به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد.»

بدرود حیات اسید

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، در دوران خلافت خلیفه دوم، عمر بن خطاب دعوت الهی را لبیک و بدرود حیات مجازی نمود و به سوی خالق هستی پر کشید.

«مات فی شعبان فی خلافهٔ عمربن الخطاب سنهٔ عشرین، وصلّی علیه عمر بن خطاب و دفن بالبقیع» (۵)

«در ماه شعبان، در عهد خلافت عمربن خطاب به سال بیست هجرت حیات را وداع گفت و عمر بن

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، انتشارات اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۲ ش.، ص ۲۸۹

۲- محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشّی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱

۳- ر. ك. به: ابولقاسم علی بن الحسین هبه الله، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۷

۴- محمد امین الأمینی، بقیع الغرقد، ناشر، دارمشعر، ۱۴۲۸ ه.، ص ۲۲۰

۵- ابوحاتم محمد بن حبان، مشاهیر علماء الأنصار، دارالوفاء، ۱۹۷۶ م.، ص ۳۳

ص: ۴۶

خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.»

۵. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبر (ص) خنیس بن حـذافه است. او ایمان کامل به پیامبر (ص) داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مـدینه هجرت کرد و در خانه ارقمبن ابی ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمـده را با عشـقی راستین نیوشـید و در جان خود جای داد.

«شـهد خنیس بـدراً، و مات علی رأس خمسهٔ و عشـرین شـهراً من مهاجر النبی (ص)، و دفنه بالبقیع إلی جانب قبر عثمان بن مظعون». (۱)

«خنیس در ماجرای جنگ بـدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامی (ص) دعوت حق را لبیک گفت. پیامبر (ص) بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند.»

۶. سعد بن معاذ

سعـد بن معـاذ از اصـحاب پیـامبر و از انصار است. به پیامبر ایمان کامل آورد. مردی رشـید و تنومنـد و زیبا صورت بود. در جنگها، همگام با پیامبر شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاده، به شهادت رسید. در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت.

پیامبر خدا فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند.

«فصلّی علیه رسول الله (ص) و دفن بالبقیع». (۲)

پیامبر (ص) بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

معطر بودن قبر سعد

روایاتی چنـد وارد شـده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبر (ص) جایگاه قبرش را حفر می‌کردنـد، بوی خوش عطر از آن به مشام حفر کنندگان می‌رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست باده معنا و معنویت شدند.

«روی ابن سـعد عن أبی سـعید، قـال: کنت أنـا ممّن حفر لسـعد قبره بـالبقیع: فکان یفوح علینا من المسک کلما حفرنا قترهٔ من تراب، حتّی انتهینا إلی اللحد». (۳)

«ابن سـعد از ابی سـعید روایت کرده، گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می کندیم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می‌رسید و هر چه می‌کندیم، این بوی همچنان می‌رسید تا به نهایت حفر لحد رسیدیم.

اهمیت وجودی سعد

سعـد بن معـاذ، به راهنمایی مصـعب بن عمیر، راه و شـیوه مسلمانی را برگزیـد. او توانست در مـدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سـازد و خود با ایمانی پرشور، از صـحابه بزرگ پیامبر محسوب می‌شـد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصـحاب یافت. در بـدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی طالب (ع) بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت.

سعـد بن معـاذ و طایفه بنی عبدالأشـهل، در واقعه احـد شـرکت داشـتند و هم او بود که نماینـده پیامبر در مـذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت.

سمهودی در وفاء الوفا می نویسد:

«به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد.» (۴)

۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دارصادر، بیروت، ص ۳۹۲

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دارصادر، بیروت، ص ۳۹۲

۳- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دار صادر، بیروت، ص ۲۹۰

۴- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۸۵

ص: ۴۷

بـا توجه به همین اهمیت وجودی بود که پیـامبر در بقیع، هنگام دفن سـعد بن معاذ سه بار تسبیـح گفت و مسـلمانان همراهش تسبیح گفتنـد. بقیع به تموّج در آمـد، چهره پیـامبر انـدک تغییری یافت که همه پرسـیدند: ای فرسـتاده خـدا، از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، امّا او رهایی یافت.

«و رسول الله واقف علی قـدمیه فلمـا وضع فی قبره، تغیّر وجه رسول الله و سـبّح ثلاثاً فسـبّح المسـلمون ثلاثاً حتّی ارتـجّ البقیع، ثمّ کبّر رسول الله ثلاثاً و کبّر أصـحابه ثلاثاً حتّی ارتـجّ البقیع بتکبیره، فقیل یا رسول الله رأینا بوجهک تغیّراً و سـبّحت ثلاثاً، قال: تضایق علی صاحبکم قبره .. ثمّ فرّج الله عنه» (۱)

«پیامبر خدا روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهرهاش تغییری یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسـلمانان هم سه بار تسبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصـحاب هم گفتند. بقیع باز هم به حرکت و تموّج در آمد. پرسـیدند: ای فرستاده خدا، چرا چهره شما تغییر یافت وتسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر برسعد سخت گرفت اما او را وانهاد وآسان شد.»

البته روایت شده که علت این فشار برسعد، اخلاق تندی بود که با خانوادهاش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سـختیهای قبر در امان دارد! ان شاء الله.

با یاری خداوند، یاد کرد صحابه صادق و با وفای پیامبر را که در بقیع خفتهاند، در شمارههای بعد پی خواهیم گرفت.

بنوقَینُقاع و بنو نضیر

۱- محمد ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دار صادر، بیروت، ص ۴۳۳

ص: ۴۸

(گروه های عمده یهودی در مدینه)

رضا سلم آبادی

* ۱- بنوقَینُقاع

مبحث نخست: «مفاهیم و تعاریف»

گفتار اول: معنای لغوی قَینُقاع؛ «قینقاع» از دو واژه «القَین» و «القاع» ترکیب یافته است. «قین» به معنای حدّاد آمده و بر هر زرگری اطلاق میشود و جمع آن «قیون» است. (۱) و «قاع» را به معنای زمین صاف گفتهاند.

ابن فارس افزوده است: زمینیکه محصول نمیدهد (۲) مجمع البحرین و لسان العرب نیز به این معنا اشاره دارند. (۳) مجمع البحرین مینویسد: «قینقاع، بفتح القاف و ضم النون و قد تکسر و تفتح، بطن من یهود المدینهٔ و منه سوق قینقاع أضیف السوق إلیهم». (۴)

معجم البلدان هم تصریح میکند: «ن» به ضم، کسر و فتح خواندهمیشود. (۵)

گفتار دوم: ماهیت بنیقینقاع: اینان نخستین گروه از یهودیان مدینه بودند که عهد و پیمانشان با مسلمانان را شکستند. (۶) شغل آنان صنعتگری و بیشتر آهنگر و زرگر بودند. به خلاف دو گروه دیگر که زمین کشاورزی داشتند (۷)و زراعت میکردند و از این رو، در بُعد اقتصادی از دیگران به مراتب قویتر بودند و از نظر نظامی و روحیه جنگجویی، به تصریح مورخان، شجاعتر از سایر یهودیان بودند. آنها بعد از جنگ بدر، به دلیل ویژگیهای قومی، حسادت خود را آشکار نموده و دست به تبلیغات سوء، علیه مسلمانها زدند و عهد و پیمان خود را نادیده گرفتند. به دنبال این رفتار خلاف و ناقض وحدت و دوستی که تخلّف از میثاق قانونی هم بود و نزول آیه شریفه: قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَی جَهَنَّمَ وَبِئْسَ المِهَادُ قَدْ کَانَ لَکُمْ آیةٌ فِی فِئَتَینِ التَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِی سَبِیلِ اللهِ وَاخْرَی کَافِرَةٌ یرَوْنَهُمْ مِثْلَیهِمْ رَأی العَینِ وَاللهُ یؤَیدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یشَاءُ إنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَةً لُاوْلِی الأبْصَارِ. (۸)

نقض عهد آنها آشکار شد.

مبحث دوم: ماجرای پیمان شکنی بنی قینقاع و واکنش پیامبر (ص)

۱- المصباح المنیر، ص ۵۲۱

۲- المصباح المنیر، ص ۵۱۹

۳- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۵؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۰۴

۴- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۲

۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۲۴

۶- به یاری خداوند، درباره چگونگی نقض عهد این گروه در قسمت های بعد، ان شاءالله به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۷- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۰

۸- آل عمران ۳: ۱۲ و ۱۳

ص: ۴۹

به دنبال فاش شدن نقض عهد و پیمان شکنی بنی قینقاع؛ پیامبر به آنان پیام داد که در سوق بنی‌قینقاع (و به گفته برخی «سوق نبط») جمع شوند (۱)و آنان در آن مکان گرد آمدند و پیامبر (ص) خطاب به ایشان فرمود: «ای جماعت یهود، مراقب باشید چیزی که بر سر قریش آمد گریبان شما را نگیرد و اسلام را بپذیرید پیش از آنکه به سرنوشت قریش دچار شوید. شماها خوب می‌دانید که من پیامبری برگزیده هستم.»

یهود بنیقینقاع با درشتی درپاسخ پیامبر گفتند: «ای محمد، پیروزی بر قریش (در جنگ بدر) تو را مغرور نکند. تو با گروهی نادان جنگیدی و مقهورشان کردی، در صورتی که ما مرد جنگ و مبارزهایم و اگر با ما بجنگی خواهی دیدکه تا کنون با گروهی چون ما نجنگیدهای. در همین هنگام که یهودیان اظهار دشمنی میکردند و پیمان میشکستند، زنیکه اصل او از قبیلهای دیگر و همسر مردی از انصار بود، برای فروختن کالا (۲) وارد بازار قینقاع شد و جلوی دکان زرگر یهودی مشغول فروختن کالا گردید. (۳) یهودی زرگر از زن خواست که پوشش صورت خود را کنار بزند، اما او خودداری کرد. یهودی، به طوری که زن متوجه نشود، از پشت پایینِ لباس زن را بهوسیله خار به بالای لباس او دوخت و وقتیکه آن زن به پا خاست بدنش نمایان شد ویهودیان بر این کار خندیدند. زن استغاثه کرد و یاری خواست و مرد مسلمانیکه در آنجا بود، با مرد یهودی درگیر گردید و در نتیجه یهودی کشته شد. یهودیان با مشاهده این کار، جملگی بر سر مرد مسلمان ریختند و او را کشتند و بعد از این واقعه، اعلان جنگ کرده و در دژهای خود جای گرفتند. به دنبال این حرکت و نزول آیه شریفه (وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْم خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيهِمْ عَلَى سَوَاء إِنَّ اللهَ لا يحِبُّ الخَائِنِينَ. (۴)

پیامبر آهنگ ایشان کرد و آنها را به محاصره خود درآورد. مدت محاصره ایشان ۱۵ روز (و بهگفتهای، شش روز (۵)) بوده است؛ (۶) از نیمه شوال سال دوم، بعد از واقعه بدرالکبری. مسلمانها در این جنگ شعار «یا رَبّنَا لَا یغْلِبَنَّکَ» (۷)سر میدادند.

ابن اثیر و طبری میگویند: پرچم به دست حمزه بوده (۸) لیکن به نظر میرسد درستتر این باشد که بگوییم: پرچم را حضرت علی (ع) در دست داشت. در این غزوه، ابولبابه در مدینه جانشین پیامبر بود. (۹)

بنوقینقاع که در اثر محاصره به زانو در آمده بودند، چارهای جز تسلیم ندیدند؛ بنابراین، به حکم پیامبر از قلعهها فرود آمدند و توسط مسلمانان دستگیر شدند. مسلمانان دستان گروهی از آنان را بستند و بستن دستها علامت این بود که پیامبر تصمیم داشت آنها را سخت تنبیه کند (۱۰) و یا به قتل رساند. (۱۱) ابولبابه که در جاهلیت همپیمان خزرج بود، از اینرو عبدالله بن ابَی از کنار ایشان گذشت در حالی که منذر بن قدامه سالمی را پیامبر بر آنها گماشته بود، به او گفت: ایشان را باز کنید. منذر گفت: آیا می‌خواهید گروهی را که پیامبر بسته است باز کنید؟ به خدا سوگند هرکس آنها را باز کند گردنش را میزنم. عبدالله بن ابی به جانب پیامبر دوید و دست خود را در گریبان زره آن حضرت کرد وگفت:

ای محمد، نسبت به دوستان من نیکیکن! پیامبر با چهره برافروخته و خشمگین به او فرمود: وای بر تو، رهایم کن! گفت: رهایت نمیکنم تا نسبت به دوستانم دستور نیکی دهی. آنها چهارصد مبارز زرهدار و سیصد جنگجوی بیزرهاند (۱۲) که در جنگهای حدائق و بعاث مرا از سرخ و سیاه حفظ کردند و تو میخواهیکه در یک روز همه آنها را درو کنی؟ ای محمد، من مردی هستم که از پیشامدها بیم دارم. پیامبر فرمود: رهایشان کنید. خدا ایشان را و او را، همراه ایشان لعنت کند! پس چون عبدالله بن ابی درباره آنها صحبت کرد، پیامبر آنها را از کشتن رها ساخت و فرمان داد که از مدینه بیرونشان کنند. عبدالله بن ابی همراه همپیمانان خود، که آهنگ خروج از مدینه را داشتند، به حضور پیامبر آمد و قصد داشت با آن حضرت صحبت کند تا اجازه فرماید که آنها همچنان در خانههای خود بمانند. عویمبن ساعده جلو درِ خانه پیامبر بود، چون عبدالله بن ابی خواست وارد شود، عویم کنارش زد و گفت: نباید پیش از آن‌که پیامبر اجازه دهد وارد شوی. یهودیان وقتی چنین دیدند، عبدالله بن ابی را به کنیه صدا کردند وگفتند: ابو

حباب! هرگز بر درِ خانه‌ای نمی‌ایستیم که چهره تو چنین مجروح شود و ما نتوانیم کاری انجام دهیم. ابن ابی در حالی که خونهای چهره خود را پاک میکرد، فریاد می‌کشید: بمانید. وای بر شما! آنها هم فریاد میزدند: همانگونه که گفتیم، هرگز بر در خانه‌ای که چهره تو این چنین زخمی شود و ما نتوانیم غیرتی از خود نشان دهیم، نمیمانیم! (۱۳)

پیامبر (ص) خمس غنایمی را که از ایشان گرفته بودند جدا کرد (۱۴) و میان اصحاب خود تقسیم نمود و به عبادهٔ بن صامت دستور داد ایشان را تبعید کند. بنی‌قینقاع به عباده گفتند: چرا از میان تمام قبیله اوس و خزرج، با ما که همپیمان تو هستیم چنین میکنی؟! ما دوستان تو هستیم. عباده گفت: وقتی شما به پیامبر خدا اعلان جنگ دادید، من به حضور پیامبر رسیدم وگفتم: ای فرستاده خدا، من از ایشان و همپیمانی با ایشان بیزارم.

ابن ابی و عباده از جهت همپیمانی با آنها یکسان بودند. از این رو بود که عبدالله بن ابی به عباده گفت: تو از پیمان

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۷؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۶

۲- سیره ابن هشام ج ۲، ص ۶۳۲ و اعیان الشیعه ج ۱، ص ۲۵۱ کالای زن را شیر دانستهاند.

۳- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۳۱؛ تاریخ تحلیلی اسلام، دکتر شهیدی، ص ۷۹

۴- انفال ۸: ۵۸

۵- المناقب، ج ۱، ص ۱۹۱؛ اعلام الوری، ص ۷۹

۶- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۶۳

۷- کافی، ج ۵، ص ۴۷؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۸، باب استحباب اتخاذ المسلمین شعاراً.

۸- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۴

۹- المناقب، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۲۴۸

۱۰- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۳۲

۱۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۰

۱۲- طبری و اعیان الشیعه و ابن اثیر، ۳۰۰ زره‌دار و ۴۰۰ بی زره نقل میکنند.

۱۳- مغازی، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹

۱۴- طبری و ابن اثیر می‌گویند: این نخستین خمسی بود که پیامبر جدا کرد؛ در حالی که علّامه جعفر مرتضی این مطلب را مردود می‌داند.

ص: ۵۰

دوستان خود بیزاری میجویی؟! این چه رفتاری است که داری؟ و مواردی را که بنی‌قینقاع متحمّل زحمت شده بودند، یادآوری کرد. عباده گفت: ای ابو حباب، میدانی که دلها دگرگون شده و اسلام پیمانها را از میان برده است! به خدا سوگند به کاری دست زده‌ای که بدبختی آن را فردا خواهی دید. بنی‌قینقاع گفتند: ای محمد، ما از مردم طلب داریم! فرمود: شتاب کنید و این حرفها را رها سازید. عباده ایشان را تبعید کرد. آنها از عباده مهلتی خواستند. در پاسخشان گفت: از سه شبانه روزی که پیامبر خدا به شما مهلت داده، حتی یک ساعت هم بیشتر مهلت نمیدهم. این فرمان پیامبر خداست و اگر به عهده من بود، اصلًا مهلت نمیدادم.

چون سه روز گذشت، عباده هم از پی ایشان روان شد و آنها به سوی شام کوچیدند. عباده میگفت: به مناطق دور و دورتر بروید. او تا محل ذباب آنها را همراهی کرد و بازگشت و یهودیان به اذرعات رفتند. (۱)

ابن اثیر گوید: «ثُمَّ سَارُوا إِلَى أَذْرِعَاتٍ ...» (۲) «فَلَمْ يلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى هَلَكُوا» (۳)

واقدی از قول ربیع بن سبره، از پدرش نقل میکند که میگفت: من از شام به مدینه میآمدم، در ناحیه فَلَجَتَین بنوقینقاع را دیدم که زنان و فرزندان خود را سوار بر شترها کرده بودند و خودشان پیاده میرفتند، موضوع را از ایشان پرسیدم. گفتند: محمد ما را بیرون کرد و اموال ما را گرفت. گفتم: کجا می‌روید؟ گفتند: به شام. سبره میگوید: چون به وادی‌القری رسیدند، یک ماه در آنجا توقف کردند و یهودیان وادی‌القری، برای پیادگان آنها مرکوب دادند و آنها را تقویت کردند و آنها به اذرعات رفتند و در آنجا بودند و پس از مدت کمی، از میان رفتند. (۴)

مبحث سوم: نکاتی در باره بنوقینقاع

نکته ۱: در تاریخ آمده است: چگونگی نقض عهد و پیمان بنوقینقاع بدین ترتیب بوده که بعد از جنگ بدر، آنان به پیامبر حسد ورزیدند، بدین جهت که دیدند اسلام روز به روز استوارتر می‌شود و عظمت میابد و حکومت اسلامی شکل قدرتمندتری میگیرد و بدین ترتیب یهود اهمیت سابق خود- به‌خصوص مرجعیت علمی و فرهنگی- را از دست میدهد؛ بنابراین، آغاز به تبلیغات مسموم بر ضدّ اسلام نمودند و از طعنه و تعرض (حد اقل لفظی) ابایی نداشتند و لذا پیامبر ایشان را در سوق قینقاع گرد آورد و آنها را نسبت به عواقب اعمالشان هشدار داد، که قرآن هم این مطلب را تصریح میکند. آنجا که می‌فرماید: وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ. (۵)

و مطلب دیگر که مورخان از آن به عنوان «نقض عهد یهود بنیقینقاع» یاد کرده‌اند، تعرض به زن یکی از مسلمانان انصار و در پی آن، کشته شدن یک مرد مسلمان به دست گروهی از یهود است که آنجا بودند و متعاقب این کار، در قلعههای خود رفته و موضع جنگی گرفتند؛ ولی با این حال نویسنده محترم کتاب تاریخ صدر اسلام، چگونگی نقض عهد را مبهم دانسته و مینویسد:

«در تمام گزارشهای مربوط به غزوه بنی‌قینقاع، آنچه آشکارا از آن سخن نرفته و ناگفته مانده، چگونگی شکستن پیمان وحدت از سوی یهودیان یاد شده است» و آنگاه میافزاید: «فقدان گزارشی صریح در باب چگونگی نقض پیمان وحدت از سوی بنی‌قینقاع، تنها زاییده غفلت و ناآگاهی مورّخانی است که حدود یک قرن ونیم بعد به تدوین اخبار این غزوه پرداختند.» و سپس ایشان قراینی را بر نقض عهد توسط یهود بنی‌قینقاع ارائه میکند. (۶) در پاسخ ایشان باید گفت نقض عهد وی چقدر باید صریح باشد؟! در حالی که هر یک از اعمال آنها به تنهایی در جامعه آن روز عرب، برای یک درگیری بزرگ کافی به نظر می‌رسد:

الف) تبلیغات سوء ب) تعرض به ناموس یک زن عرب که می‌دانیم این مسأله نزد عرب آنروز بسیار حساس و دارای اهمیت بوده است ج) کشتن دسته جمعی یک مسلمان د) داخل شدن در قلعه‌ها و اتخاذ موضع‌جنگی.

و نیز شایسته بود ایشان این دو مطلب را به عنوان قراین نقض عهد بنیقینقاع ذکر میکرد:

الف) خود این کار پیامبر (ص) که ایشان را جمع نموده و به آنها هشدار داد ب) جواب درشت بنی‌قینقاع به پیامبر.

نکته ۲: ابن اثیر و طبری نقل میکنند که در این غزوه، پرچم مسلمانان به دست حمزه بود؛ لیکن علّامه جعفر مرتضی این را نپذیرفته، میگوید: «إِنَّ حَامِلَ لِوَاءِ النَّبِی (ص) فِی جَمِیعِ حُرُوبِهِ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین (ع) فَکُلُّ مَا یذکَر خِلَاف ذَلِکَ مَا هُوَ إِلَّا عَرْبَدَهْ وَ تَضْلِیل». (۷) در تأییـد نظریه ایشان بایـد گفت: روایات زیادی این معنی را تأیید میکند (۸)و ثابت میکنـد که صاحب پرچم پیامبر در همه جنگها حضرت علی (ع) است؛ از جمله: «... وَ هُوَ الَّذِی کَانَ لِوَاؤُهُ مَعَهُ فِی کُلِّ زَحْف ...». (۹)

۱- مغازی، ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۰

۲- بلد فی أطراف الشام یجاور أرش البلقاء و عمان معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۵۵

۴- مغازی، ج ۱، ص ۱۳۰

۵- انفال ۸: ۵۸

۶- تاریخ صدر اسلام، دکتر زرگری نژاد، ص ۳۹۸

۷- الصحیح، ج ۴، ص ۱۵۰

۸- الخصال، ج ۱، ص ۲۱۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۸۰؛ العدد القویه، ص ۱۹۵؛ کنزل الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۲۱۰؛ همان، ج ۳۱، ص ۴۴۵؛ همان، ج ۴۰، ص ۸

۹- بناء المقاله، ص ۱۳۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۷؛ العدد القویه، ص ۲۴۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۴۳؛ همان، ج ۳۸، ص ۲۴۰؛ همان، ج ۴۲، ص ۵۹

ص: ۵۱

و شاید بتوان گفت روایت «أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهْ» (۱)

نیز مؤید این معناست.

نکته ۳: در مورد کار مسلمانی که یهودی را- به خاطر گره زدن لباس زن مسلمان و مکشوف شدن عورتش- کشت پرسشی به ذهن انسان خطور میکند و آن اینکه: آیا رفتار آن مسلمان در به قتل رساندن زرگر یهودی درست بود؟

در پاسخ، افزون بر آن‌چه درباره اهمیت عِرض و ناموس در نزد عرب، در آن زمان گفتیم، باید بگوییمکه گره زدن، خندیدن ومسخره کردن یهودیان را نباید عمل جاهلانه چند جوان تلقّی کرد؛ بلکه با توجه به وضعیت آن روز مدینه و اظهارات قبلی یهودیان، که حاکی از نقض عهد توسط آنها بود؛ از جمله سخنان درشت آنها در پاسخ پیامبر (ص) میتوان نتیجه گرفت که این کار، کاری حساب شده و برای تحقیر مسلمانها بوده است؛ بنابراین، به دنبال استغاثه زن، مسلمان غیرتمند به یهودی اعتراض میکند و به دنبال آن، درگیری به وجود میآید و در نتیجه، یهودی در این درگیری کشته میشود؛ بنابراین، کار آن مسلمان کاملًا طبیعی است؛ اما حمله گروهی یهودی بر ضدّ مرد مسلمان، کار ناجوانمردانه محسوب میشود.

نکته ۴: علّت درشتگویی یهود در حضور پیامبر (ص) چه بوده است؟

صاحب کتاب «تاریخ صدر اسلام» این مطلب را به غزوه سویق؛ یعنی حمله ۲۰۰ نفری ابوسفیان به اطراف مدینه و هماهنگی یهود بنی‌قینقاع و مشرکان مکه مرتبط می‌داند.

در این باره باید گفت: اگرچه این فرض بهظاهر درست بهنظر میرسد، اما به دو جهت نباید در مورد این مطلب غفلتکرد:

۱. با توجه به شکست سخت آنها در جنگ بدر و اراده عمومی و تصمیم جمعی قریش، مبنی بر گرفتن انتقام از مسلمانان.

۲. اگر ایشان میخواستند تسلیم این اراده عمومی شوند و خواست قریش را عملی نمایند و کار مهمی انجام دهند، میتوانستند و باید تعداد زیادی را بسیج میکردند، در حالی که همه مورّخان اذعان دارند، سپاه ابوسفیان در غزوه سویق بیش از ۲۰۰ نفر نبوده و ثانیاً زمان غزوه سویق را غالباً متفاوت نوشتهاند؛ مثلًا طبری آنرا در سال چهارم و با «بدرالموعد» یکی میداند (۲)؛ بنابراین، رابطه میان لشکرکشی ابوسفیان و نقض پیمان بنیقینقاع در پردهای از ابهام باقی میماند.

نکته ۵: ابن هشام مدعی است آیات شریفه: یا أیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الیهُودَ وَالنَّصارَی أوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أوْلِیاءُ بَعْض وَمَنْ یتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإنَّهُ مِنْهُمْ إنَّ اللهَ لَا یهْدِیالقَوْمَ الظَّالِمِینَ فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یسَارِعُونَ فِیهِم یقُولُونَ نَخْشَی أنْ تُصِیبَنَا دَائِرَهٌ فَعَسَی اللهُ أنْ یأتِی بِالفَتْح أوْ أمْر مِنْ عِنْدِهُ فَیصْبِحُوا عَلَی مَا أسَرُّوا فِی أنفُسِهِمْ نَادِمِینَ وَیقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أهَؤُلاءِ الَّذِینَ أقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أیمَانِهِمْ إنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أعْمَالُهُمْ فَأصْبَحُوا خَاسِرِینَ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِم ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون وَمَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الغَالِبُونَ (۳)

در شأن عبدالله بن ابی نازل شده؛ (۴) لیکن این مطلب به دلایل زیر محلّ تردید است:

۱. مفسران گفتهاند: سوره مائده در حَجّهُ الوداع، یکباره نازل شده و واقعه غزوه بنیقینقاع در سال دوم هجرت رخ دادهاست.

۲. آیه إنَّمَا وَلِیکُمُ اللهُ بنا بر روایات متواتره، در شأن حضرت علی (ع) میباشد و حال آنکه، ابن هشام مدعی است در شأن عبدالله بن ابی نازل شده است.

۳. خطاب آیه یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مؤمنان هستند، در حالی که عبدالله بن ابَی مؤمن نبوده است.

۴. در این آیات سخن از نصاری به میان آمده، در حالی که در قضیه غزوه بنیقینقاع سخن از نصاری در میان نبوده است. (۵)

و امّا در مورد آیه شریفه: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ المِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيةٌ فِى فِئَتَينِ التَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِى سَبِيلِ اللهِ وَاخْرَى كَافِرَةٌ يرَوْنَهُمْ مِثْلَيهِمْ رَأى العَينِ وَاللهُ يؤَيدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يشَاءُ إنَّ فِى ذَلِكَ لَعِبْرَةً لُاوْلِى الأبْصَارِ. (۶)

تفسیر قمی و مجمع البیان نقل میکنند که آن، بعد از بدر نازل شده و درباره یهود بنیقینقاع است. (۷)

اما صاحب المیزان، ضمن نقل قول ایشان مینویسد: این آیات تناسبی با یهود ندارد؛ بلکه مناسب با سیاق آیات این

۱- احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۱؛ بشاره المصطفی، ۱۹۷، ۲۰۰، صص ۲۱۶ و ۲۲۰

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۹

۳- مائده: ۵۱- ۵۵

۴- ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۴

۵- الصحیح، ج ۴، ص ۱۴۸

۶- آل عمران ۳: ۱۲ و ۱۳

۷- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۷

ص: ۵۲

است که بعد از احد نازل شده‌باشد. (۱)

* ۲- بنو نضیر

مبحث اول: مفاهیم و تعاریف

گفتار اول: معنای لغوی و اصطلاحی

واژه «نضیر» در لغت به معنای حُسْن و رونق آمده است. (۲) الصحیح به نقل از یعقوبی مینویسد: «النضیر اسم جبل نزلوا به فسمّوا باسمه».

گفتار دوم: نسب بنینضیر

این طایفه و طایفه بنوقریظه، از فرزندان هارون، برادر حضرت موسی ۸ هستند و از این رو، اعتباری ویژه نزد دیگر یهودیان داشتند. (۳)

دکتر جواد علی، در این‌باره به نقل از الأغانی و تاج‌العروس مینویسد:

«در میان یهودیان، بنوقریظه و بنونضیر به «الکاهنین» معروفاند؛ و این به خاطر آن است که به جدّ آنان (الکاهن) گفته میشد و او به زعم اهل اخبار، کاهن بن هارون بن عمران بوده و آنان به خاطر این نسبت، از ریشهای رفیع و نسبی والا برخوردار بودند و به همین علت از سایر یهودیان ممتاز بودند و به نسب خود افتخار میکردند و نیز برای ایشان، سروری و شرافت، نسبت به همکیشان دیگرشان قائل شدهاند.» (۴)

مبحث دوم: تاریخ وقوع غزوه بنی نضیر و علت و چگونگی وقوع آن تاریخ، علت و چگونگی وقوع غزوه بنی‌نضیر

گفتار اول: تاریخ وقوع

واقدی و بیشترکتابهای تاریخ، وقوع این غزوه را آغاز سال چهارم، بعد ازفاجعه بئر معونه، در ماه ربیع الأوّل، سی و ششمین (۵) ماه هجرت نوشته اند؛ (۶) لیکن قول دیگری آنرا پیش از غزوه احد و شش ماه بعد از غزوه بدرالکبری میداندکه این قول هم پیروان زیادی دارد و الصحیح نیز با ارائه دلایلی، قول دوم را میپذیرد. (۷) ابن هشام میگوید: سوره حشر درباره غزوه بنینضیر نازل شده (۸) و مفسران هم در این‌باره اتفاق نظریه دارند.

گفتار دوم: علت وقوع غزوه بنینضیر

درباره دلیل وقوع این غزوه، چندین نظریه وجود دارد و تا پنج قول در این‌باره گفتهاند:

۱. طبری، ابن هشام، تاریخ صدر اسلام، فروغ ابدیت، تفسیر تبیان، تاریخ سیاسی اسلام، المیزان، ابن اثیر، تاریخ تحلیلی اسلام، اعیان‌الشیعه و ... می‌نویسند:

«ابو بِرَاء عامر بن مالک، از بزرگان بنی عامر، به حضور پیامبر (ص) آمده، هدایایی تقدیمش کرد و حضرت پذیرش هدایا را مشروط به مسلمان شدن وی نمود، او اسلام را نپذیرفت اما رد هم نکرد بلکه این آیین الهی خوشایند وی واقع گردید؛ از این رو، از پیامبرخدا (ص) درخواست کرد که نخبگانی (و قاریانی از قرآن) به جانب نجد، برای دعوت به اسلام بفرستد. پیامبر فرمود: من از اهل نجد بر فرستادگانم بیمناکم. او گفت: افراد تو در امان خواهند بود. پیامبر چهل و دو نفر و بنا به قولی ۷۰ یا ۷۲ نفر را با او فرستاد که این گروه توسط عامر بن طفیل، در منطقه بئرمعونه به شهادت رسیدند؛ اما

۱- المیزان، ج ۳، ص ۱۱۸

۲- لسان العرب.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ همان، ج ۲، صص ۱۷۶ و ۱۷۷

۴- المفصل، ج ۶، ص ۵۲۲

۵- ماه سی و هفت درست است؛ چون هجرت در ماه ربیع الاول اتفاق افتاده و ربیع الاول سال چهارم، ماه سی و هفتم از هجرت می‌شود.

۶- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۳

۷- الصحیح، ج ۶، ص ۳۳

۸- ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۶

ص: ۵۳

عمرو بن امیه ضَمری نجات یافت. بر پیشانی وی داغ نهاده بودنـد که در هنگام بازگشت، به دو نفر از بنیعامر برخورد کرد که آنان از پیامبر (ص) امانامه گرفته بودنـد و عمرو این مطلب را نمیـدانست. آنان در زیر درختی به استراحت پرداختند و عمرو صبر کرد تا آن دو به خواب رفتنـد. پس هر دوی آنهـا را به انتقـام شـهدای بئر معونه کشت؛ وقتی پیامبر از این موضوع آگاه شـد، اراده کرد که دیه ایشان را به همراه وسایل باقی‌ماندهشان برای خانوادهشان بفرسـتد؛ برای همین، پیامبر به همراه تعدادی از اصحاب، برای مذاکره درباره پرداخت دیه آن دو، نزد قبیله بنی‌نضـیر رفتنـد؛ زیرا بنی‌نضـیر، هم با مسـلمانان همپیمان بودنـد و هم با بنیعامر. پیامبر ویارانش بیرون دژ در سـایه دیواری نشسـتند، آن حضـرت در مورد کمک بنی‌نضـیر برای پرداخت خونبهای دو نفری که عمروبن امیه آنها را کشـته بود، صـحبت کرد. بنی‌نضـیر گفتنـد: ابوالقاسم! هر چه دوست داشـته باشـی انجام میـدهیم، لطف کرده، به دیدار ما آمده‌ای. بنشین تا غذایی بیاوریم. پیامبر (ص) نشسته بود که در این هنگام گروهی از آنها با یکدیگر خلوت کرده و درگوشی حرف میزدند. حُیی بن اخطب گفت: ایگروه یهود، محمد با تعداد اندکی از یاران خود، که به ده نفر نمیرسند، به اینجا آمده است؛ (۱) پس باید از پشت بام سـنگی بر سـر او بیفکنید و به قتلش رسانید، چون هیچ وقت او را تنهاتر از این ساعت نمی‌یابید! اگر او کشـته شود یارانش پراکنـده شده، قریش به مکه برخواهند گشت و تنها افراد دو قبیله اوس و خزرج، که همپیمانان شـمایند، اینجا باقی میمانند. بنابراین، کاری را که یک روزی باید انجام دهید، اکنون تمام کنید! عمرو بن جحاش گفت: من هم اکنون پشت بام می‌روم و سـنگ را بر او میافکنم. سلّام بن مِشکم گفت: فقط این دفعه حرف مرا گوش کنید و پس از آن، در موارد دیگر با من مخالفت ورزید. به خدا، اگر این کار را بکنید، شایع خواهد شد که ما نسبت به محمد غدر و مکر کرده‌ایم و این نقض عهد و پیمانی است که میان ما و او بسته شـده است. این کار را نکنید! به خدا سوگند اگر چنین کنید، هرکس که تا روز قیامت سـرپرستی اسـلام را به عهده بگیرد، دشـمنی خود با یهود را آشـکار خواهد ساخت! در این هنگام که سـنگ را آماده کرده بودند تا بر سر پیامبر بیندازند و آن حضرت را به قتل رساننـد، جبرئیـل (ع) آن حضـرت را از قصـد آنـان آگـاه سـاخت و به سـرعت برخـاست و چنین وانمود کرد که برای انجـام کاری می‌رود و آهنگ مدینه کرد.

یـاران پیـامبر نشسـته، مشـغول حرف زدن بودنـد و تصور میکردنـد که پیامبرخـدا برای انجـام کاری رفته و باز میگردد؛ ولی چون از مراجعت آن حضـرت مأیوس شدند، یکی از ایشان گفت: نشسـتن ما در اینجا فایده‌ای ندارد و معلوم است پیامبر دنبال کاری رفته و بر نمیگردد. پس برخاسـتند. حُیی‌بن‌اخطب گفـت: ابوالقـاسم عجلـه کرد! حـال آن‌که مـا قصـد داشـتیم خواسـته او را برآوریم و در حضورش غـذا بخوریم. یهود از کردار خود سـخت پشـیمان شدنـد؛ پس کنـانه بن صویراء از ایشـان پرسـید: آیا فهمدیـد چرا محمد برخاست و رفت؟ گفتنـد: نه! گفت: محمد از مکر و قصد شـما آگاه شد! پس نسـبت به خود خدعه و مکر نکنید؛ به خدا سوگند او پیامبر خداست و برنخاست مگر اینکه از مکر شـما آگاه شد. به هرحال او خاتم پیامبران است؛ البته شـما طمع داشتید که پیامبر خاتم از فرزنـدان هارون باشـد؛ ولی باید بدانید که خداوند هرکس را بخواهد به آن منصب بر میگزیند. کتابهای ما و آنچه که در تورات آموخته و خوانـده‌ایم- که تغییرناپـذیر است- حـاکی از این اسـتکه زادگـاه آن پیامبر، مکه و محلّ هجرت او مـدینه است و صـفات محمد چنان است که هیچ اختلافی با آنچه که در کتابهای ما بیان شده است ندارد ویقین داشـته باشید آنچه که او برای شما آورده، بهتر از جنگیـدن با اوست و اطاعت هر فرمانی هم که در این مورد صادر کنـد آسانتر و بهتر از این است که با او بجنگید. گویی من میبینم که شـما، در حالی که کودکانتان گریه میکننـد، بایـد از این سـرزمین بکوچیـد، خانههای خود را ترک کنید و اموالتان را رها سازید وحال آنکه اموال و ثروت شما مایه شرف‌شماست.

۱- از جمله افراد یاد شده، حضرت علی ۷ بود.

ص: ۵۴

اکنون دو پیشنهاد دارم؛ آنها را بشنوید و اطاعت کنید، که در راه سوم خیری نیست! گفتند: دو پیشنهادت چیست؟ گفت: نخست اینکه اسلام بیاورید و به آیین محمد درآیید تا اموال و فرزندانتان در امان باشد. به علاوه، از گزیدگان اصحاب او خواهید شد. از سرزمین خود بیرون نمی‌روید و اموالتان هم در دست خودتان باقی میماند. گفتند: ما از تورات و عهد موسی بیرون نمیرویم و آن را رها نمی‌کنیم؛ گفت: پس، در این صورت یقین بدانید که محمد برای شما پیام میفرستد که از سرزمین من بیرون بروید. پیشنهاد دوم آن است که: سخن او را بپذیرید و بیرون بروید؛ چون در غیر این صورت، خون و مال شما هدر خواهد شد؛ یعنی اگر بپذیرید اموالتان برای خودتان باقی خواهد ماند. آنگاه، اگر خواستید میفروشید و اگر نخواستید با خود میبرید. گفتند: این پیشنهاد را میپذیریم. گفت: برای من هم پیشنهاد دوم بهتر است؛ هر چند اگر شما آبروی مرا نمیبردید مسلمان میشدم؛ ولی به خدا سوگند دلم نمیخواهد دخترم شعثاء به خاطر مسلمان شدن من مورد شماتت قرار گیرد! پس، هر چه بر سر شما بیاید بر سر من هم خواهد آمد.

سلّام بن مشکم گفت: من از این کار شما خوشنود نشدم. به هر حال محمد کسی نزد ما خواهد فرستاد و هشدار خواهد داد که از سرزمین من بیرون بروید. ای حُیی، از من بشنو و در آن باره صحبت بیهوده مکن و از اینجا برو. گفت: چنین خواهم کرد و از این دیار بیرون خواهم رفت!

چون پیامبر (ص) راهی مدینه شد، یارانش از پی آن حضرت روان شدند؛ در راه به مردی برخوردند که از مدینه میآمد، پرسیدند: آیا پیامبرخدا را ندیدی؟ گفت: چرا، آن حضرت را دیدم در حالی که وارد مدینه میشد. آنها به حضور پیامبر رسیدند و دیدند که آن حضرت کسی را به دنبال محمدبن مَسلَمه فرستاد و احضارش کرد. یکی از آنان پرسید: ای پیامبر، ندانستیم علت برخاستن و راهی مدینه شدن شما چه بود؟ فرمود: یهودیان تصمیم گرفته بودند مرا غافلگیر کنند؛ ولی خداوند مرا آگاه کرد. پس، از جای خود برخاستم و راه افتادم. در این هنگام محمد بن مسلمه آمد. پیامبر به او دستور داد: نزد یهودیان بنی‌نضیر برو و به ایشان بگو: رسول الله مرا فرستاده است تا به شما بگویم که از سرزمین او بیرون روید.» (۱)

۲. مرحوم طبرسی و راوندی، قضیه را بهگونهای دیگر نقل کرده و نوشتهاند:

«پیامبر نزد کعب بن اشرف رفت و از او قرض خواست و او گفت: درود بر تو ای ابوالقاسم! خوش آمدی. پیامبر و اصحابش نشستند و کعب از جای برخاست، گویی میخواست برای ایشان غذا آماده کند و با خود میگفت: خوب است پیامبر را بکشم! در این هنگام جبرئیل نازل شد و پیامبر را از نقشه یهود آگاه ساخت؛ پس پیامبر برخاست و مثل اینکه برای انجام کاری میرود، راه افتاد و میدانست تا زمانیکه او زنده است یارانش را نخواهند کشت. راه مدینه را در پیش گرفت و در راه، از جمله کسانیکه کعب از آنها بر ضد پیامبر کمک خواسته بود، پیامبر را دیدند و به کعب خبر دادند که پیامبر به طرف مدینه رفت؛ پس مسلمانها هم به مدینه برگشتند. عبدالله بن صوریا که از میان یهودیان، دانشمندترینشان بود گفت: به خدا سوگند که پروردگارش به او خبر داد از آن‌چه که شما اراده کرده بودید و به زودی فرستاده او نزد شما خواهد آمد، در حالی که پیام او را مبنی بر بیرون رفتن از مدینه به شما ابلاغ میکند؛ پس یکی از دو پیشنهاد مرا بپذیرید که در سومی خیری نیست. (۲)

پیشنهاد اول: اسلام بیاورید و ایمن باشید در دیارتان و حفظ کنید اموالتان را.

پیشنهاد دوم: از این سرزمین بیرون بروید.

گفتند: این برای ما بهتر است. ابن صوریا گفت: اما پیشنهاد نخست بهتر است برای شما، اگر نبود که شما را تنها گذارم، اسلام میآوردم.

پیامبر (ص)، محمد بن مسلمه را به سوی آنان فرستاد و امر کرد بدیشان به کوچ کردن و بیرون رفتن

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۳؛ تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳۸؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۹۲؛ التبیان، ج ۹، ص ۵۵۹؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۹۵؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۷

۲- منظور از سومی جنگ و درگیری است

ص: ۵۵

از سرزمینشان و اموالشان و امر فرمود که به ایشان سه شب برای خروج مهلت بدهد.» (۱)

۳. مرحوم قمی، صاحب «تفسیر قمی» به نوعی میان این دو قول جمع کرده و فشرده سخن ایشان این است که:

«حضرت برای قرض کردن دیه دو مرد عامری به خانه کعب بن اشرف رفته بود.» (۲)

۴. قول دیگر را زمخشری در کشاف آورده و مینویسد:

«هنگامی که مسلمانان در احُد متحمّل شکست شدند، بنی‌نضیر از عهد و پیمان خود برگشته و آن را نقض کردند، بدین صورت که کعب‌بن اشرف با چهل نفر راهی مکه گردید و در کنار کعبه، با هم بر ضدّ پیامبر هم قسم شدند. پس حضرت امر فرمود به محمد بن مسلمه انصاری که کعب را (که برادر رضاعیاش بود) بکشد و پیامبر هنگام صبح با لشکریانی بر بنی نضیر وارد شد و آنان را محاصره کرد و به آنها فرمود: از مدینه خارج شوید. گفتند: مرگ برای ما بهتر از این است. پس برای جنگ آماده شدند.» (۳)

۵. قولی دیگر نیز درباره چگونگی آغاز غزوه بنی‌نضیر آمده، که فشرده آن چنین است:

«آنان پیام دادند که پیامبر با ۳۰ نفر از نخبگان اصحاب و بنی نضیر نیز با ۳۰ تن از برگزیدگان خود نشستی ترتیب دهند و درباره مسائل دینی گفتگو کنند. نقشه آنها این بود که افرادشان سلاحهای خود را زیر لباس مخفی کنند و پیامبر و یارانش را غافلگیر نمایند و پیامبر (ص) به وسیله وحی یا زنی از بنی‌نضیر، که خواهر یکی از انصار بود، از قضیه آگاه شد و به آنها پیام داد که از مدینه بیرون روند.» (۴)

گفتار سوم: چگونگی وقوع غزوه بنی نضیر

وقتی محمد بن مسلمه نزد یهودیان رفت، گفت: پیامبر خدا مرا برای رساندن پیامی نزد شما فرستاده است و آن پیام را نمیدهم تا اینکه پیشتر مطلبی را که خودتان بهتر میدانید برایتان بگویم و چنینگفت: شما را به توراتی که خدا بر موسی نازل کرده است سوگند میدهم، به یاد بیاورید که من پیش از آن‌که محمد به رسالت مبعوث شود پیش شما آمدم. تورات پیش شما بود و شما در همینجا که اکنون نشستهاید به من گفتید: ای ابن مسلمه، اگر آمدهای که با هم چاشت بخوریم، غذا آماده کنیم و بیاوریم و اگر دلت میخواهد، تو را بهآیین یهود درآوریم وآداب آن را به تو بیاموزیم. و من گفتم: برای من چاشت بیاورید ولی مرا به دین یهود دعوت نکنید که به خدا قسم من هرگز یهودی نمی‌شوم! و شما مرا در کاسه بزرگی غذا دادید و به خدا سوگند، گویی هم اکنون نیز آن کاسه در نظرم هست که شبیه عقیق رنگارنگ بود. شما به من گفتید: چیزی تو را از دین ما باز نمیدارد مگر همین دین یهود! پسگفتید: شاید میخواهی پیرو دین حنیفی شوی که راجع به آن شنیدهای؛ ولی ابو عامر آن آیین را دوست نمیدارد و به آن عقیدهای ندارد و هم گفتید: صاحب آن آیین، که خندان و در عین حال بسیار کشنده است، میآید، چشمان او سرخ فام است، او از جانب یمن خواهد آمد، بر شتر سوار میشود و عبا میپوشد و به پارهای از هر چیز قناعت میکند، شمشیر او بر دوش اوست، و نشانه و آیتی همراه او نیست و او به حکمت صحبت میکند. گویی همین جمع شما در آن روز هم جمع بود و به خدا قسم! گفتید که در دهکده شما خونریزی و مثله و غارت خواهد بود! گفتند: بله ما این مطالب را گفتهایم؛ ولی محمد آن پیامبری که میآید نیست. محمد بن مسلمه گفت: اکنون آسوده شدم. به شما میگویم که پیامبر خدا (ص) مرا به سوی شما فرستاده و پیام داده است که به شما بگویم: پیمانی را که با شما بسته بودم با تصمیمی که برای غافلگیر کردن من داشتید شکستید! آنگاه محمد بن مسلمه اندیشهای را که یهودیان برای کشتن پیامبر (ص) کرده بودند و رفتن عمرو بن جحاش را به روی پشت بام برای انداختن سنگ باز گفت. یهودیان سکوت کردند؛ چون سخنی نداشتند که بگویند. محمد بن مسلمه گفت: پیامبر (ص) میفرماید: از شهر من بیرون روید. ده روز به شما مهلت دادم و پس از آن هر کس در اینجا دیده شود گردنش را خواهند زد! یهودیان گفتند: هرگز فکر نمیکردیم مردی از قبیله اوس حاضر شود و چنین پیامی برای ما بیاورد. محمد بن مسلمه در پاسخ گفت: دلها دگرگون شده است.

یهودیان پس از چند روز، کارهای خود را رو به راه کردند و بارهای خود را به حصاری، که در محل ذو الجدر داشتند، فرستادند و از گروهی از مردم قبیله اشجع، شتر کرایه کرده، آماده حرکت شدند. در این هنگام ابن ابی دو نفر به

۱- اعلام الوری، ص ۸۸؛ قصص راوندی، ص ۳۴۳

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۹

۳- الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۴، نیز این مطلب را نقل نموده است.

۴- اسباب النزول، صص ۲۷۸ و ۲۷۹

ص: ۵۶

نام سُوَید و داعی را پیش آنها فرستاد؛ آن دو به یهودیان گفتند: ابن ابَی میگوید: از خانهها و اموال خود دست برندارید و نروید، دو هزار نفر همراه من هستند، که از خویشان من و از اعراباند. آنها با شما وارد حصارتان میشوند و تا نفر آخر، تا پای مرگ، ایستادگی خواهند کرد. این عده پیش از آن‌که مسلمانان به سراغ شما بیایند، خواهند آمد؛ بعلاوه یهود قُریظه شما را یاری خواهند کرد. از سوی دیگر، ابن ابی کسی را پیش کعب بن اسد (رییس بنوقریظه) فرستاد و با او مذاکره کرد که یاریاش کند؛ ولی کعب پاسخ داد: حتی یک مرد از بنوقریظه، پیمان شکنی نمیکند. ابن ابی از قریظه مأیوس شد، در عین حال میخواست میان بنونضیر و پیامبر جنگ درگیرد و خونریزی شود. به همین منظور مرتب به حُیی پیام میداد، مقاومت کنند. در این‌باره این آیه شریف نازل شد: أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نَافَقُوا یقُولُونَ لإِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أهْلِ الکِتَابِ لَئِنْ اخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَلا نُطِیعُ فِیکُمْ أحَداً أبَداً وَإنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَاللهُ یشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ. (۱) تا اینکه حُیی گفت: من کسی نزد محمد خواهم فرستاد و پیغام خواهم داد که ما از خانه و اموال خود گذشت نمیکنیم و بیرون نمیرویم، هرکاری که میخواهد بکند. حیی که از گفتار ابن ابی به طمع افتاده بود گفت: حصارهای خود را استوار و محکم میکنیم و چهارپایان را هم داخل حصار میبریم؛ برای کوچهها در میگذاریم و به میزان کافی سنگ به داخل حصارها میبریم؛ خوراک ما برای یک سال کافی است. آب داخل دژ هم که همیشگی است و از قطع آب ترسی نداریم. خیال میکنی که محمد یک سال ما را محاصره خواهد کرد؟! من که چنین تصوّری نمیکنم. سلّام بن مشکم گفت: حیی! به خدا سوگند خیال باطل در سر میپرورانی و این تصمیم تو نابخردانه است. من اگر نمیترسیدم که به تو زیانی برسد، خودم همراه گروهی از یهود که اطاعتم کنند، از تو کنار میکشیدم. ای مرد، چنین نکن؛ بعلاوه به خدا قسم! تو میدانی و ما هم میدانیم که محمد فرستاده خداست و تمام صفات او در کتب ما آمده است؛ حال اگر حسد میورزیم و از او پیروی نمیکنیم، به‌خاطر این است که نبوت از خاندان هارون بیرون رفته است! بیا امان و مهلتی را که به ما داده، بپذیریم و از سرزمین او بیرون برویم؛ توجه داشته باش که در مسأله غافلگیر کردن او نیز با من مخالفت کردی. اگر حالا برویم هنگام برداشت محصول، خودمان یا کسی از جانب ما میآید و محصول را میفروشد یا هر طور صلاح بداند رفتار میکند؛ ولی به هر حال درآمد آن به خود ما میرسد و مثل این است که از این سرزمین بیرون نرفتهایم؛ چون در واقع زمین و اموال ما در دست خودمان خواهد بود و تو میدانی که شرف و ارزش ما، میان قوم یهود، به ثروتی است که داریم و اگر طوری شود که اموال ما از دستمان بیرون شود، ما هم در خواری و تنگدستی چون دیگر یهودیان خواهیم بود و اگر محمد اینجا بیاید و ما را محاصره کند، حتی اگر یک روز طول بکشد، بعد به او بگوییم که به همین شرط آمادهایم که بیرون برویم، نخواهد پذیرفت. حیی گفت: محمد اگر در ما آمادگی جنگی ببیند، محاصرهمان نمیکند و بر میگردد. وانگهی مگر خودت ندیدی که ابن ابی چه وعدهای میداد. سلّام گفت! وعده ابن ابی ارزشی ندارد. او میخواهد تو را به ورطه هلاکت بیندازد و وادارت کند که با محمد جنگ کنی؛ ولی خودش در خانهاش بنشیند و تو را تنها بگذارد. ابی از کعب بن اسد هم کمک خواسته ولی او نپذیرفته و گفته است: تا من زنده هستم، هیچ کس از بنی‌قریظه پیمان شکنی نخواهد کرد. ابن ابی به همپیمانان خود از بنیقینقاع هم همین وعدهها را داده بود که به تو داده است؛ اما چون آنها پیمان را شکستند، جنگ را آغاز و خود را در حصارهای خویش زندانی کردند و به امید وعدههای ابن ابی منتظر ماندند. او در خانه خود نشست و محمد بنیقینقاع را محاصره کرد و ایشان ناچار تن به حکم و فرمان او دادند. ابن ابی هرگز نه همپیمانان خود را یاری میدهد و نه کسانی که او را از تعرض مردم حفظ کردهاند. ما همواره با اوسیان به روی او شمشیر کشیدهایم، اما با آمدن محمد، جنگ میان اوس وخزرج

تمام شد. به هر حال ابن ابی نه یهودی است و نه به آیین محمد و نه به دین قوم خودش؛ پس‌تو چگونه گفتار او را می‌پذیری؟

حیی گفت: با همه اینها، دل من هیچ کاری غیر از ستیز و جنگ با محمد را نمیپذیرد. سلّام گفت: این کار موجب بیرون راندن ما از زمینهایمان و از بین رفتن اموال و شرفمان خواهد بود و نیز ممکن است که همه جنگجویان ما کشته شوند و زن و فرزندمان به

اسارت روند؛ اما حیی هیچ چیز غیر از جنگ را نپذیرفت. ساروک بن ابی الحقیق که در میان یهودیان به کم عقلی معروف بود و گویا جنون داشت، گفت: ای حیی، تو مرد شومی هستی و بنی‌نضیر را نابود خواهی کرد! حیی خشمگین شد و گفت: همه بنی‌نضیر و حتی این دیوانه هم، دراین‌باره با من صحبت میکنند. برادران ساروک او را زدند و به حیی گفتند: ما مطیع فرمان تو هستیم و هرگز با تو مخالفتی نداریم.

پس حیی برادر خود جُدَی بن اخطب را نزد پیامبر (ص) فرستاد و پیام داد ما خانهها و اموال خود را ترک نمی‌کنیم،

۱- حشر ۵۹: ۱۱

ص: ۵۷

هر تصمیم که میخواهی بگیر و به او دستور داد پیش ابن ابی نیز برود و ضمن در میان گذاشتن موضوع، از او کمک بخواهد و تأکید کند که در یاری رساندن درنگ نورزد.

وقتی جدی بن اخطب به حضور پیامبر (ص) آمد، آن حضرت میان اصحاب خود نشسته بود؛ چون این خبر را داد، پیامبر تکبیر گفت و همه مسلمانان، همراه او تکبیر گفتند. آنگاه خطاب به اصحاب فرمود: با یهود جنگ خواهم کرد.

جُدَی بیرون آمد و راهی خانه ابن ابی شد. وقتی رسید، دید که او با چند تن از هم‌پیمانان خود نشسته است. در همان هنگام فریاد منادی پیامبر خدا (ص) به گوش رسید که مسلمانان را به خروج از شهر و نبرد با بنینضیر فرا میخواند. پسر ابن ابی پیش پدر و آن چند نفر آمد، زره پوشیده، شمشیر برداشت و دوان دوان رفت تا به سپاه پیامبر بپیوندد. جُدَی گوید: وقتی دیدم ابن ابی در گوشه خانه نشسته و پسرش سلاح پوشید و رفت، از او نا امید شده، با سرعت نزد حیی برگشتم. او پرسید: چه خبر؟ گفتم: خبر بد! وقتی پیام شما را به محمد رساندم، فریاد تکبیر سرداد و گفت: «با یهود خواهم جنگید!» حیی گفت: این نیرنگ و حیله است!

جُدَی گزارش خود را پی گرفت و افزود: نزد ابن ابی هم رفتم و او را از ماجرا آگاه کردم؛ در همان حال بود که جارچی محمد فرمان او را برای حرکت به سوی بنی‌نضیر اعلام میکرد. حیی پرسید: واکنش ابن ابی چه بود؟ جُدَی گفت: خیری در او ندیدم. البته گفت که به همپیمانانم پیام میفرستم تا نزد شما بیایند و همراهتان داخل حصارها شوند ....

پیامبر (ص) همراه یارانش حرکت کرد و نماز عصر را در منطقه بنینضیر خواند. در این غزوه نیز طبق معمول پرچم را علی (ع) در دست داشت و شعار مسلمانان «یا رُوحَ الْقُدُسِ أَرِح» بود. (۱)

بنینضیر وقتی پیامبر و یارانش را آماده نبرد دیدند، در حالی که مسلّح به تیر و سنگ بودند، روی دیوارهای حصارهایشان به حالت آماده باش ایستادند. بنی‌قریظه از ایشان کناره گرفته، نه با سلاح یاریشان دادند و نه با افراد و نیروی انسانی، حتی به آنان نزدیک هم نشدند!

بنینضیر آن روز را تا شب مشغول تیراندازی و پرتاب سنگ بودند؛ آیه مبارکه لا یقَاتِلُونَکُمْ جَمِیعاً إِلَّا فِی قُرى مُحَصَّنَهٔ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُر بَأْسُهُمْ بَینَهُمْ شَدِیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یعْقِلُونَ کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِیباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ. (۲)

به این مطلب اشاره دارد.

گروهی از اصحاب پیامبر (ص) هم که به خاطر برخی کارها تأخیر کرده بودند، تا زمان نماز عشا به اردوگاه رسیدند. پیامبر پس از اقامه نماز عشا، در حالی که زره پوشیده و بر اسب سوار بودند، با ده نفر از اصحاب خود به خانه خویش در مدینه برگشتند و حضرت علی (ع) را به فرماندهی لشکر برگزیدند. (۳)

مسلمانان در آن شب، بنینضیر را در محاصره گرفته، تا صبح تکبیر میگفتند. چون بلال در مدینه اذان صبح گفت، پیامبر (ص) همراه با یلانی که با او بودند، در میدان بنی حطمه نماز صبح گزاردند و ابن ام مکتوم را در مدینه به جانشینی خویش گماردند. (ابن امّ مکتوم فردی نابینا بود و پیامبر در برخی غزوات او را در مدینه جانشین خود قرار میداد؛ بدیهی است چون نابینایان نمیتوانند بر مسند قضا بنشینند، این جانشینی جهت امامت نماز جماعت و اموری غیر از قضا بوده است).

همراه آنحضرت خیمهای از چرم دباغی شده حمل میکردند که متشکل از چند چوب بود و بر آن، پارچهای مویین انداخته بودند و آن را سعد بن عباده فرستاده بود. پیامبر به بلال فرمود آن خیمه را در کنار مسجد کوچکی که در میدان بنی حطمه بود، نصب کند؛ البته در اینکه محل خیمه کجا بوده اختلاف است؛ زیرا برخی از محققان (۴) بر این باورند که از آنجا تا بنی‌نضیر دور بوده و به صورت طبیعی نمیشد با تیر قلعههای بنی‌نضیر را هدف قرار داد.

الارشاد مینویسد: «فَضَرَبَ قُبَّةً فِی أَقْصَی بَنِی خَطْمَهْ». (۵)

و این درستتر به‌نظر میرسد.

پیامبر (ص) وارد آن خمیه شد، مردی از یهود به نام عَزْوَک (۶) که تیرانداز ماهری بود، تیری انداخت و آن، به خیمه پیامبر اصابت کرد؛ پس پیامبر فرمان داد خیمهاش را به کنار مسجد فضیخ (۷) انتقال دهند تا از تیررس دور شود.

یهودیان بنینضیر آن روز را هم به شب رساندند ولی ابن ابی و همپیمانانشان به کمک ایشان نیامدند. ابن ابی در خانهاش نشست و بنینضیر از او و نصرت و یاریاش نا امید شدند. این فراز از سوره مبارکه حشر به این مطلب اشاره دارد: لَئِنْ اخْرِجُوا لا یخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لاینْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَیوَلُّنَّ الأَدْبَارَ ثُمَّ لا ینْصَرُونَ کَمَثَلِ

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۸

۲- حشر ۵۹: ۱۴ و ۱۵

۳- واقدی می گوید برخی هم گفته‌اند که ابوبکر را منصوب کردند.

۴- الصحیح، ج ۶، ص ۸۹

۵- الارشاد، ج ۱، ص ۹۲

۶- گفتنی است، اعیان الشیعه از وی با نام «غَروَر» یا «غزول» یاد کرده البته بیشتر عزول خوانده است. ج ۱، ص ۲۶۰ و الارشاد «غرور» نوشته است.

۷- درباره علت تسمیه این مسجد به فضیخ، مطالبی از عامه نقل شده و طی آن نسبت ناروایی به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام داده‌اند الصحیح، ج ۶، ص ۱۵۸.

ص: ۵۸

الشَّيطَانِ إذْ قَالَ لِلإنسَانِ كْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إنِّی بَرِیءٌ مِنْكَ. (۱)

سلام بن مشکم، کنانه و ابن صوریا از حُیی پرسیدند: چه شد حمایت و یاری ابن ابی که آن همه از آن دم میزدی؟ حیی گفت: چه بگویم؟! به هر حال این جنگی است که ما ناگزیر از آنیم. پیامبر (ص) همچنان که زره بر تن داشت، شب را در حال محاصره ایشان گذراند. در یکی از شبها (احتمالًا شب همان روزی که تیر به خیمه حضرت اصابت کرد) مردم گفتند: ای پیامبر خدا، ما علی را نمیبینیم. فرمود: در پی کاری است، فکر بیجا نکنید. (۲)

اندکی گذشت و علی (ع) در حالیکه سرِ عزوک را همراه داشت آمد. او سر را مقابل پیامبر (ص) قرار داد و گفت: ای فرستاده خدا، مدتی در کمین این مرد پلید بودم. دیدم مرد شجاعی است، از این رو، با خود گفتم ممکن است این جرأت را داشته باشد که شبانه بر ما حمله کند و شبیخونی بزند. اتفاقاً امشب دیدم او در حالی که شمشیر برهنه در دست دارد، با تنی چند از یهود پیش میآید. پس بر او حمله کردم و کشتم اما همراهانش گریختند و اکنون در همین نزدیکیها هستند. اگرچند نفری همراهم بیایند، امیدوارم بر آنها دست یابم.

پیامبر (ص) ابو دجانه و سهل بن حنیف و ده نفر دیگر را همراه او فرستادند. آنها دشمن را پیش از آن‌که به حصار برسند، کشتند و سرهای ایشان را به حضور پیامبر (ص) آوردند.

پیامبر فرمان دادند نخلهای بنی‌نضیر را قطع کنند و بسوزانند و دو نفر از یاران خود، ابولیلی مازنی و عبدالله بن سلام را مأمور این کار کرد. ابولیلی بهترین نوع درختان خرما را قطع میکرد، ولی عبدالله بن سلام درختهای نر و کم بار را میبرید. در این مورد از آن دو پرسیده شد، ابو لیلی گفت: قطع درختان برگزیده برای یهود ناراحتی بیشتر تولید می‌کند و عبدالله بن سلام گفت: من می‌دانم که خداوند، اموال ایشان را نصیب پیامبر (ص) خواهد کرد، خواستم نوع بدی را قطع کرده باشم (با توجه به این که غرض و مقصود از بریدن نخلها به فرموده قرآن «وَ لِيُخْزِیَ الْفاسِقينَ» و به تصریح تاریخ برای نومید کردن بنی‌نضیر بوده و به نظر میرسد نومید کردن و خوار نمودن یهود با درختان کم بار حاصل نمیشود؛ معلوم نیست چرا عبدالله بن سلام دست به این کار زده است. «الصحیح» احتمال داده، با توجه به شخصیت این فرد، برای همدردی با یهود بوده و او نمی‌خواست دل یهود بسوزد). (۳)

نوعی درخت خرما که «عجوه» نامیده میشود، بهترین منبع درآمد یهودیان بود. درباره اینکه کار قطع درختان و رها کردن آنها هر دو مورد رضایت خداوند است، این آیه نازل شد: مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَۀ أوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَۀً عَلَی اصُولِهَا فَبِإذْنِ اللهِ وَلِيخْزِی الفَاسِقِينَ. (۴)

(البته در نقل دیگری آمده است نزول آیه بعد از بحثهایی بود که در بین مسلمانان درباره درستی یا نادرستی این کار پیش آمد). (۵)

تفسیر قمی مینویسد: «وَ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ فِيمَا عَابُوهُ مِنْ قَطْعِ النَّخْلِ» (۶) البته در توضیح این سخن باید گفت: تنها یک روایت موثق درباره نهی پیامبر از قطع درختان میوه دهنده داریم. (۷)

دانشمند گرانمایه، جناب جعفر مرتضی عاملی، از برخی فقهای اهلسنت، «حرمت قطع درخت مثمر، مگر در حال ضرورت» را نقل میکند و از عالمان شیعی بسیاری، مطالبی دال بر کراهت نقل کرده است. (۸) و در روایت وارد شده: «لَا تَقْطَعُوا الثِّمَارَ فَيَبْعَثَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْعَذَابَ صَبّاً» (۹)

و در جای دیگر دارد: «فَيَصُبَّ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْعَذَابَ صَبّا». (۱۰)

لیکن باید دانست که قطع درختان بنینضیر یا آتش کشیدن آنها، بنا به ضرورت بوده و همانطورکه گذشت، قرآن کریم نیز بر این کار صحّه میگذارد؛ پس همین که عجوه قطع شد؛ زنان یهودی گریبانها را چاک دادند و بر صورت خود زدند و صدای آنها به شیون بلند شد. پیامبر (ص) فرمودند: نخل عجوه شایسته آن است که برایش چنین کنند. پس فرمودند: نر و ماده نخلهای عجوه و

عتیق هر دو از درختان بهشتی هستند و عجوه شفای هر سمّی است.
همینکه زنها شیون کردند، ابو رافع سلّام بر سر آنها فریاد کشید و گفت: اگر نخلهای عجوه را در اینجا قطع کردند مهم نیست؛ ما در خیبر هم از این نوع نخل داریم. پیرزنیگفت: در خیبر چنین خرمایی حاصل میآید؟! ابو رافع گفت: خدا دهانت را پاره کند! همپیمانان من در خیبر ده هزار مرد جنگجو هستند؛ پس چون این خبر به پیامبر (ص) رسید، لبخند زد. مردان یهودی هم در مورد قطع درختان خرما بی تابی میکردند. پس سلّام بن مشکم گفت: ای حیی، خرمای «عَذْق» بهتر از خرمای «عجوه» است؛ چه، عجوه سی سال بعد از کاشت محصول می‌دهد، بگذار قطع کنند! پس حیی کسی پیش پیامبر (ص) فرستاد و پیام داد: تو تباهی و ویرانی را منع میکردی، پس چرا حالا خودت دستور قطع درختان خرما را دادهای. ما به آنچه که تو قبلًا میخواستی عمل میکنیم و از سرزمین تو بیرون میرویم. پیامبر (ص) فرمودند: امروز دیگر آن را نمیپذیرم؛ مگر به این شرط که از همه اموالتان فقط به اندازه بار یک شتر همراه ببرید، آن هم بدون

۱- حشر ۵۹: ۱۲ و ۱۶
۲- برخی نقل‌ها دارد که برای صلاح کار شماست.
۳- الصحیح، ج ۶، ص ۹۱، به نقل از الروض الأنف، ج ۳، ص ۲۵۰؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۱۹۶؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۶۱
۴- حشر ۵۹: ۵
۵- واقدی، ج ۱، ص ۲۸۳
۶- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۰
۷- کافی، ج ۵، ص ۲۹؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۹، باب آداب امراء السرایا؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۳۸
۸- الصحیح، ج ۶، ص ۹۲
۹- کافی، ج ۵، ص ۲۶۴
۱۰- وسائل‌الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۹

ص: ۵۹

اینکه حقّ بردن سلاح خود را داشته باشید. سلّام بن مشکم به حیی گفت: پیش از آنکه مجبور شوی شرایط بدتری را بپذیری. همین را قبول کن. حیی گفت: مگر بـدتر از این هم میشود؟ سـلّام گفت: آری، جنگجویان ما کشـته و زن و فرزندانمان اسـیر خواهند شد، اموال مـا هم از بین خواهـد رفت. پس اگر امروز اموال مـا، مانع از کشـته شـدن ما و به اسارت رفتن زن و بچههایمان شود از دسـت دادن آن برایمان آسان خواهـد بود. حیی یکی دو روز از پـذیرش این شـرط خودداری کرد. چون یامین بن عمیر بن کعب، ابوسـعد بن عمر و ابوسـعید بن وهب این چنین دیدند، یکی به دیگری گفت: تو که می‌دانی محمد فرسـتاده خداست، چرا منتظر نشسـتهای و حاضر نمیشوی مسلمان شویم تا جان و مال ما محفوظ بماند؟ آن دو، شبانه از حصار پایین آمده و مسلمان شدند و بدین وسیله جان و مال خود را حفظ کردنـد. آنگاه یهودیان پذیرفتنـد که فقط همان مقـدار از اموال خود را بردارند که به اندازه یک بار شتر باشد و هیچگونه سـلاحی با خود نبرند؛ چون پیامبر (ص) ایشان را تبعید کرد، به ابن یامین گفت: دیدی که پسـر عمویت، عمرو بن جحاش قصد کشتن مرا داشت؟

عمرو بن جحـاش شوهر خواهر ابن یـامین هم بود؛ یعنی رواع دختر عمیر، همسـر عمرو بن جحاش بود. ابن یامین گفت: ای فرسـتاده خـدا، خودم شـرّ او را از سـر شـما کم میکنم؛ پس به مردی از قـبیله قیس ده دینـار داد و آن مرد عمرو را غـافلگیر کرد و کشت. ابن یامین این خبر را برای پیامبر (ص) آورد. آن حضرت از این موضوع خوشحال شد.

پیامبر (ص) یهودیان را پانزده شـبانه روز محاصـره کرد (محل آن اختلافی است) و آنگاه آن‌ها را از مدینه تبعید نمود. کسی که این کار را بر عهده گرفت، محمد بن مسلمه بود. یهودیان گفتند: ما از مردم مطالباتی داریم که مدت دارد. حضرت فرمود: عجله کنید و حسابهای خود را تسویه کنید. چنان بود که ابورافع سـلّام بن ابی حقیق یکصد و بیست دینار از اسید بن حضیر طلب داشت که مدت آن یکسال بود. سلّام با او صلح کرد که فقط سرمایهاش را که هشتاد دینار بود بپردازد و بقیه را بخشید.

زمـانیکه یهودیـان در محاصـره بودنـد، از سویی خودشان خانههای خود را خراب میکردنـد (تا به دست مسـلمانان نیفتـد) و از سوی دیگر مسـلمانان هرچه میتوانسـتند خانههای آنان را خراب میکردند. این آیه کریمه به این مطلب اشاره دارد: یخْرِبُونَ بُیوتَهُمْ بِأَیدِیهِمْ وَأَیدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یا اولِی‌الأَبْصَار. (۱)

درباره علّت تخریب از هر دو طرف، مطالب مختلفی در تفاسیر آمده است:

«التبیان»: یهودیان از داخل، خانههای خود را خراب میکردند تا (بهتر بتوانند) بگریزند. (۲)

«الکشاف»: آنچه باعث میشد یهودیان خانههای خویش را از داخل ویران کنند، نیاز آنها به چوب و سنگ برای بستن دهانه خروجی جویهـای آب بوده است. علت دیگر ویران نمودن، آن بود که حسـرت نخورنـد از اینکه این خانهها سالم بمانـد و بعـد از کوچ آنها محلّ زندگی مسلمانان‌شود؛ اما تخریب خانههای آنها به دست مسلمانان، به جهت از بین بردنِ قلعه و مخفیگاه آنان بود. (۳)

«المیزان»: یخْرِبُونَ بُیوتَهُمْ بِأَیـدِیهِمْ؛ خانههای خود را به دست خود خراب میکردنـد؛ تا بعـد از خروجشان به دست مؤمنان نیفتد. و به دست مؤمنـان ویران میشـد به خـاطر اینکه پیـامبر آنـان را به این کـار فرمـان داده بود و این کـار برای موافقت آنهـا بـا امتثال امر آن حضرت بود. (۴)

یهودیان بسـیاری از چوبها و چارچوبهای درها را شکسته، برده بودند. گفته شده که خراب کردن چارچوب در، به خاطر این بود که یهودیان بنا به سـفارش موسی (ع) عهد دینی خود را در چارچوبه در قرار میدادند تا جای آن محفوظ باشد و هرگاه مجبور به ترک موطن خود میشدند، برای درآوردن آن عهد، چارچوبه در را خراب‌میکردند. (۵)

یهودیان زن و بچه را سوار کرده و به راه افتادنـد و از وسط بازار مدینه گذشـتند. زنان سوار بر محملها بودند و لباسـهای حریر و دیبا پوشیده بودند و قطیفههای خز، به رنگ‌های سرخ و سبز به تن داشتند. مردم صف کشیده بودند و آنها را نگاه میکردند. آنها ستونی

پس از ستون دیگر گذشتند و جمعاً ششصد شتر سوار بودند. پیامبر (ص) می‌فرمودند: اینان میان قوم خود، مانند بنی مغیره‌اند در میان قریش.

گویند یهودیان بنی‌نضیر در حال عبور، دف و نی میزدند. زنهای آنها زیورهای زرین و گرانقیمت خود را عمداً آشکار میکردند و از خود بی‌باکی نشان می‌دادند. (۶) جبّار بن صخر میگوید: هرگز زر و زیور و شوکتی چون زر و زیور ایشان را در قومی که از سرزمینی به سرزمین دیگر تبعید میشوند، ندیدهام. ابو رافع سلّام ابن ابی حقیق در حالی

۱- حشر ۵۹: ۲

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۶۰

۳- الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹

۴- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۲

۵- الصحیح، ج ۶، ص ۱۲۱

۶- همه این کارها برای پوشاندن ضعف و زبونی و جبران شکست بوده است.

ص: ۶۰

که بند از پای شتران میگشود، میگفت: مهم نیست؛ گمان میکنیم زمینهایمان فرسوده شده و ما مجبور به ترک آن هستیم، حالا هم اگر نخلهای خرمای خود را ترک میکنیم، به سوی نخلستانهای خیبرمیرویم.

آیه کریمه: (هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الکِتَابِ مِنْ دِیارِهِمْ لأَوَّلِ الحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ یخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَیثُ لَمْ یحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِیقُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ). (۱)اشاره به اخراج آنها دارد.

درباره کلمه «اوّل الحشر» در تبیان آمده است:

– «قال قوم: أوّل الحشر هو حشر الیهود من بنی النضیر إلی أرض الشام، و ثانی الحشر، حشر الناس یوم القیامهٔ إلی أرض الشام أیضا».

– و قال البلخی: «یرید أوّل الجلاء، لأنّ بنی النضیر أوّل من أجلی من أرض العرب». (۲)

البته کلام بلخی با توجه به اینکه بنی‌قینقاع قبلًا به این سرنوشت دچار شدند و آنها نیز به أذرعات در حوالی شام کوچ اجباری کردند، محل تردید است.

– الکشاف مینویسد: «و معنی أوّل الحشر: أن هذا أوّل حشرهم إِلَی الشأم، و کانوا من سبط لم یصبهم جلاء قط، و هم أوّل من أخرج من أهل الکتاب من جزیرهٔ العرب إِلَی الشام. أو هذا أوّل حشرهم، و آخر حشرهم: إجلاء عمر إیاهم من خیبر إِلَی الشام».

«و قیل آخر حشرهم حشر یوم القیامهٔ؛ لأنّ الحشر یکون بالشام». (۳)

در «اعیان الشیعه» آمده است: «أوّل الحشر (أی خروجاً مؤبّداً)». (۴)

اما اینکه بنی‌نضیر چه مقدار از اموال خود را بردند، محلّ اختلاف‌است.

واقدی میگوید: آنها قبول کردند که به اندازه بار شتر به غیر از سلاح با خود ببرند. (۵)

بیشتر کتب تاریخی؛ از جمله طبری، این مطلب را پذیرفتهاند. تفسیر قمی در این‌باره چنین نقل کرده است:

«نخرج من بلادک و أعطنا ما لنا، فقال لا، و لکن تخرجون و لکم ما حملت الإبل، فلم یقبلوا ذلک فبقوا أیاماً، ثمّ قالوا نخرج و لنا ما حملت الإبل، فقال لا و لکن تخرجون و لا یحمل أحد منکم شیئاً فمن وجدنا معه شیئاً من ذلک قتلناه، فخرجوا عَلَی ذلک». (۶)

مرحوم دکتر شهیدی هم قول قمی را پذیرفته است. (۷)

الصحیح، از یعقوبی نقل میکند که ذهب و فضه و سلاح نبردند. (۸)

در نقلی وارد شده که حضرت به ایشان فرمود: هر سه نفر، یک بارِ شتر میتوانید ببرید.

از آنجا که اموال بنی‌نضیر با صلح به دست پیامبر افتاد و اختصاص به خود پیامبر داشت، حضرت میتوانست هرجا که صلاح بداند مصرف کند. واقدی نقل میکند چون پیامبر (ص) اموال بنی‌نضیر را به غنیمت گرفت، ثابت بت قیس بن شمس را فرا خواند و به او فرمود: همه قوم خود را به اینجا بیاور! ثابت گفت: منظور قبیله خزرج است؟ پیامبر (ص) فرمود: همه انصار چه اوسی و چه خزرجی! پس او همه را فرا خواند. پیامبر (ص) سخنرانی کرد و حمد و ثنای خدای را گفت و سپس از انصار و محبتهای ایشان به مهاجران یاد کرد و این که انصار مهاجران را بر خود ترجیح داده و آنها را در منازل خود سکونت دادند. آنگاه خطاب به انصار گفت: اگر دوست داشته باشید، آنچه که خداوند از بنینضیر عنایت کرده، میان شما و مهاجران تقسیم میکنم و مهاجران همچنان در خانههای شما باشند و از اموال شما بهرهمند گردند و اگر دوست داشته باشید، آن را میان مهاجران قسمت کنم و ایشان از خانههای شما بروند. سعد بن عباده و سعد بن معاذ گفتند: ای فرستاده خدا، آن را میان مهاجران تقسیم کنید به شرط آنکه همچنان در خانههای ما سکونت داشته باشند. گروه انصار همگی گفتند: یا رسول الله، با همین پیشنهاد موافقیم و از آن خشنودیم. پیامبر دعا کرد و عرضه داشت: پروردگارا! انصار و فرزندان ایشان را رحمت فرمای! پس آن اموال را در میان مهاجران قسمت کرد و به کسی از انصار به جز دو نفر (۹) که نیازمند بودند، چیزی نداد و آن دو؛ سهل بن حنیف و ابو دجانه بودند.

آیات زیر در این‌باره نازل گردید:

ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ کَیْ لا

۱- حشر ۵۹: ۲

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۵۹

۳- الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹

۴- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۰

۵- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۷

۶- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۹

۷- تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۸۵

۸- الصحیح، ج ۶، ص ۲۱

۹- گفته شده حارث بن صمد نیز از جمله انصار بود که از اموال بنی‌نضیر به او داده شد، به نقل از الروض الانف، ج ۳، ص ۲۵۱؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵۴

ص: ۶۱

یَکُونَ دُولَهً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَهً مِمَّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۱)

طبری گوید: یهودیان، از جمله سلّام بن ابی حقیق و کنانه بن ربیع بن ابی حقیق و حیی بن اخطب به خیبر و شام رفتند. (۲)

در تفسیر قمی آمده است: برخی از آنها در فدک و برخی در وادی‌القری ساکن شدند و گروهی دیگر به شام رفتند. (۳)

«الصحیح» به نقل از «مناقب آل ابی طالب» نقل میکند: «به أذرعات، أریحا، خیبر و حیره رفتند.» (۴)

افرادی که به خیبر رفتند و در آنجا به عنوان مهتری پذیرفته شدند، نقش اساسی در تحریک احزاب داشتند. در شمار اینان «سلّام» شخصیت برجستهای داشت. او شمار زیادی از عربهای قبیله غطفان را پیرامون خودگرد آورد و جایزههایی برای جنگ با پیامبرخدا (ص) جهت آنها تعیین کرد. به همین دلیل رسول الله (ص) یک گروه پنج نفری را برای قتل سلّام به خیبر فرستاد. این گروه را عبدالله بن عتیک رهبری میکرد. وی زبان عبری میدانست و مادر رضاعیاش در خیبر میزیست. آنان با نقشهای دقیق و با کمک مادر عبدالله توانستند درون خیبر نفوذ کرده، سلّام را در درون خانهاش به قتل برسانند. یهودیان تلاش زیادی برای یافتن آنان کردند اما موفق نشدند. (۵)

حیی بن اخطب نیز از تحریک کنندگان احزاب بود و در کشاندن بنی‌قریظه به آن سرنوشت شوم نقش داشت. تفصیل آن در بررسی غزوه بنوقریظه- ان‌شاءالله- خواهد آمد.

مبحث سوم: نکاتی در باره غزوه بنی نضیر

نکته ۱- اگر بپذیریم که غزوه بنی نضیر، شش ماه بعد از بدرالکبری و پیش از غزوه احد و بئر معونه بوده؛ به خصوص با توجه به این که اسامی افرادی که در فاجعه بئر معونه به شهادت رسیدند در تاریخ آمده و اسامی افرادی که پیامبر (ص) از زمینهای بنی‌نضیر به آنها بخشیدند نیز ثبت گردیده و از سویی دو تن از شهدای بئر معونه از کسانی هستند که از زمینهای بنی‌نضیر به آنها داده شده؛ این نظریه تقویت میشود که غزوه بنینضیر پیش از بئر معونه رخ داده و شش ماه بعد از بدر بوده است.

پس چون غزوه بئر معونه (بنابراین قول) هنوز به وقوع نپیوسته، داستان عمرو بن امیه ضمری و کشته شدن دو مرد عامری به دست او و طلب دیه ایشان از بنینضیر درست به نظر نمیرسد و قول نخست که قول مشهور است، از این جهت دچار مشکل میشود.

اما نظریه دوم (قول طبرسی و راوندی) نیز که قرض گرفتن حضرت از کعب بن اشرف را مطرح میکند، با توجه به شخصیت کعب که شعرهایی بر ضدّ اسلام و مسلمانان و حتی زنان مسلمان میسرود و نیز گفته شده که همراه چهل نفر به مکه رفت و با قریش در کنار کعبه برای مبارزه با اسلام هم‌قَسَم شدند، بعید به نظر میرسد که پیامبر از چنین شخصی قرض بگیرد، مگر اینکه گفته شود هدف اصلی پیامبر (ص) از این کار، ارزیابی میزان تعهّد بنی‌نضیر به عهدنامه خود با پیامبر بوده و پیامبر این ارزیابی را تحت پوشش طلب قرض انجام داده است.

و اما قول سوم (نظریه صاحب تفسیر قمی) که میگوید: پیامبر برای طلب قرض جهت ادای دیه دو مرد عامری پیش آنها رفته بود، اشکال قول اول و دوم- هر دو- را دارد.

اما قول چهارم، (سخن زمخشری در کشاف) خوب است لیکن از نظر زمانی بر روی آن اتفاق نظر وجود ندارد.

اما قول پنجم، خلاف مشهور است و از سویی خود نیشابوری در اسباب النزول، قبل از نقل این قول، خلاف آن را از قول مفسران نقل کرده‌است. (۶)

نکته ۲- الارشاد مینویسد: شب فتح، نبرد مختصری روی داد و طی آن، ده نفر از بنی نضیر کشته شدند و این زمینه تسلیم را فراهم کرد. (۷) به نظر میرسد که میتوان میان این قول و قضیه کمین حضرت علی (ع) و کشتن عَزْوک و همراهانش جمع کرد؛ به این صورت که هر دوی اینها یک قضیه است و زمینه تسلیم را فراهم کرده و در تسلیم بنی‌نضیر نقش اساسی داشته است؛ زیرا این فرد (عَزْوک) شجاعترین آنها بوده است. جمع میان این قول و حمل سخن

۱- حشر: ۷- ۹

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۹

۴- الصحیح، ج ۶، ص ۱۴۰ به نقل از مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۶۲

۵- تاریخ سیاسی اسلام، استاد رسول جعفریان، ج ۱، صص ۵۰۱ و ۵۰۲

۶- اسباب النزول، ص ۲۷۸

۷- الارشاد، صص ۴۷ و ۴۸

ص: ۶۲

شیخ مفید از این جهت است که اموال بنی‌نضیر فیء بوده و اختصاص به شخص پیامبر داشته است.

نکته ۳- نویسنده کتاب «تاریخ صدر اسلام» مینویسد: «با عنایت به پیوند غیر قابل انکار او (سلّام بن مشکم) با ابوسفیان و پذیرایی‌اش ریاست عالیه مکه و فرمانده سپاه مشرکین در غزوه سَویق، شکی نمیماند که مواضع محافظهکارانه ابن مشکم به معنای علاقه به تأخیر عملیات جنگی و فراهم شدن حداکثر زمینهها بوده است، نه وفاداری او به پیمان وحدت بامسلمانان.» (۱)

همانطور که ملاحظه میشود این مطلب قابل نقد است؛ بدین صورت که:

اگر جرقه آغاز غزوه بنی‌نضیر را طلب خونبهای دو نفر عامری بدانیم و آنگاه یهودیها فرصت را جهت ترور پیامبر غنیمت شمرده باشند،

و یا جرقه آغاز جنگ را قول دوم یا سوم بدانیم،

بسیار بعید به نظر میرسد که درخواست سلّام‌بن مشکم از حیی بن اخطب جهت ترک جنگ، برای این باشد که سپاه مشرکین از راه برسند، به چنددلیل:

الف) در سخنانی که از سلّام در دلایل ترک جنگ نقل کردهاند، اشارهای به محافظه کاری و سرگرم کردن مسلمانان تا رسیدن سپاه قریش نشده است.

ب) قریش هیچگاه سپاه آمادهای برای مقاصد نظامی نداشتند، بدیهی است اگر یهود میخواستند از آنها کمک بگیرند، به طور طبیعی باید با فرستادن پیکی، آنها را از نقشه خود آگاه میکردند و میگفتند وضعیت خاصی پیش آمده و نیاز به کمک دارند تا قریش هم طی چندین روز، سپاهی را ساماندهی و تجهیز کنند و پس از چند روز طی مسافت، به مدینه برسند.

ج) سلّام از ابتدا با جنگ مخالف بود و حتی حیی را از اعتماد کردن به وعدههای ابن ابی برحذر میداشت.

د) اگر علّت آغاز غزوه بنی‌نضیر قول چهارم باشد باز در صورتی، نظر ایشان درست است که سپاه قریش از مکه بیرون آمده و در راه مدینه باشد، در حالی که چنین مطالبی هرگز گزارش نشده است.

نکته ۴- به نظر کتاب «تاریخ صدر اسلام» یهود بنی‌نضیر در تحمیل نا امنی و کشتار به اهالی مدینه، با قریش هماهنگ شدند. (۲)

این مطلب بعید به نظر نمیرسد، بهخصوص اگر علّت آغاز غزوه بنی‌نضیر را این بدانیم که: بنی‌نضیر به پیامبر پیام دادند با سی نفر از نخبگان اصحابش نزد آنها برود و آنها هم سی نفر از برگزیدگان یهود را گرد آورند و در نشستی، در باره مسائل دینی گفتگو کنند و پیامبر از آن بوی توطئه فهمید و پیشنهادشان را نپذیرفت. همچنین است اگر بپذیریم غزوه بنی‌نضیر شش ماه بعد از غزوه بدرالکبری بود؛ چون قریش در بدر شکست سختی خورده و همگی همقَسَم شده بودند که به هر ترتیب از مسلمانان انتقام بگیرند و لذا ملاقاتهایی هم با یهودیان مدینه و به خصوص با بنی‌نضیر داشتهاند و نیز با توجه به اینکه کعب‌بن اشرف به همراه چهل نفر راهی مکه شد و با ابوسفیان ملاقات کرد و در کنار کعبه با هم برای جنگ با حضرت عهد بستند. شیخ مفید (رحمه الله) مینویسد: کعب بن اشرف در شبی به قتل رسید که حضرت امیر (ع) عَزْوَک و همراهان او را به همراهی ده نفر از مسلمانان یافته و کشتند. (۳)

نکته ۵- واقدی میگوید: مدت محاصره ۱۵ روز بود. طبری (۴) هم همین را گفته و اما ابن هشام و برخی دیگر ۶ روز نقل کردهاند. (۵)

اینکه مدت محاصره بنی‌نضیر شش روز بوده، قویتر به نظر میرسد؛ به چند دلیل:

الف) اگر حُیی بن اخطب توسط برادرش جُدَی به پیامبر (ص) پیام داد که ما از خانههایمان بیرون نمیرویم و هر تصمیمی داری بگیر، دلش به وعدههای عبدالله بن ابی خوش بود، در حالیکه وقتی جدی با پیام حیی بن اخطب نزد ابن ابی رفت، با چشمان خود دید که پسر ابن ابی در حضور پدر و برخی از یارانش، لباس رزم پوشید و سلاح به دست گرفت و به یاری پیامبر شتافت و عبدالله

بن ابی هیچ واکنشی نشان نداد و آنگاه که جُدی عزم بنی‌نضیر را برای مقاومت، به ابن ابی گفت، او پاسخ سردی داد و گفت: باشد به همپیمانانم اطلاع می‌دهم؛ لـذا جـدی بن اخطب هنگامی که برگشت و از او پرسیدند: پاسخ ابن ابی چیست؟ گفت: در او چیزی نیافتم. بنی‌نضیر از همان ابتدا مأیوس شده و از کرده خود پشیمان شدند و یأس و نومیدی بر جبهه آنان حاکم شد.

ب) دلیل دیگری که موجب شـد بنی‌نضـیر زودتر تسـلیم شونـد، کمین کردن علی (ع) برای کشـتن عَزوَک بود که بالأخره او را، در حالی که نُه نفر از جنگجویان بنی‌نضیر همراهی میکردند، به دام انداخت و شجاعانه از پای درآورد.

۱- تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳۷

۲- تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳۹

۳- الإرشاد، ص ۵۰

۴- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۵

۵- ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۵

ص: ۶۳

روشن است که این کار، تأثیر به سزایی در تضعیف روحیه بنی‌نضیر داشت. (در نکته دوم نیز به این مطلب اشاره شد). (۱)

ج) گویا پیامبرخدا (ص) نیز قصد داشت این ماجرا زودتر فیصله پیدا کند و امید مختصر آنها را بدل به یأس سازد؛ لذا فرمان داد نخلهای آنها را قطع کنند که این تدبیر مؤثّر واقع شد و زنان و مردان بنی‌نضیر بیتابی کردند و حُیی مجبور شد که زود تسلیم شود.

۱- حشر ۵۹: ۲

ص: ۶۴

سفرنامه حج مشتری طوسی

رسول جعفریان

به کوشش: رسول جعفریان

نجم الشعرا، نامش محمد ابراهیم، لقبش ضیاءالدین، تخلصش مشتری، مسقط رأسش مشهد مقدس حضرت رضا- علیه آلاف التحیه و الثنا- پدرش از خاک شیراز جنت طراز، از طرف مادر به چهار واسطه منتهی می‌شود به میرزا طاهر وحید، وزیر شاه طهماسب صفوی.

این مطلب نخستین عبارتی است که در آغاز نسخه خطی شماره ۱۳۳۰۷ کتابخانه مجلس که دیوان مشتری طوسی است، آمده است. در همان مقدمه، شرحی از چگونگی زندگی ادبی وی و محبوبیتش نزد امیران و بزرگان آورده و از سفرها و اقامتهای طولانی‌اش در عتبات و نیز سفر حج او یاد کرده است:

«... به طرف اصفهان و فارس با اهل حاج روانه شد. شرح سفر خود را حجازیه و عراقیه، نیکو نوشته. بعد از رسیدن به مقامات عالیه و طواف بیت الله و بیت الرسول، از راه نجد به نجف اشرف و عتبات عالیات مشرف گردید. مدت یک سال پس از حج در عراق عرب به سر برد. آنگاه به دارالخلافه بازگشت.»

آنچه در این نسخه از سفرنامه حج او میشناسیم اشعاری است که ارائه خواهد شد. این اشعار به طور عمده در باره سفر به مکه و نیز گزارش عراق و بازگشت به ایران تا تهران است. اما مع الأسف در باره خود مکه و مدینه، اشعار بایستهای ندارد. به علاوه گرایش او به سرودن هجویات، سبب شده است تا اشعار نازیبای فراوانی در این بین بسراید. این اشعار، همگی حذف گردید. سفرنامه حج وی از دیوان خطی مذکور در برگ ۶۰- ۸۲ آمده است.

در دیوان شمس الشعرا، میرزا محمد علیخان سروشکه با نام شمس المناقب (مناقب معصومین) چاپ شده، شش صفحه مطلبی با عنوان «مختصری از سفرنامه در تحمید پروردار به توفیق یافتن حاجی مشتری به مکه معظمه» درج شده که دو بیت آنچه در اشعاری که در اینجا نیز آمده وجود دارد اما بقیه آن در متن موجود در نسخه خطی نیست. آن متن را در ادامه خواهیم آورد. این متن در سال ۱۳۰۰ ق. در تهران به صورت سنگی چاپ شده است.

سفری که مشتری طوسی به حج رفته، سال ۱۲۹۷ ق. بوده است. این همان سالی است که بسیاری از شاهزادگان قاجاری؛ از جمله حسام السلطنه (م ۱۳۰۰) و دختر فرهاد میرزا به حج رفته بودند. مشتری در همین اشعار شرحی از رسیدن حسام السلطنه به جده دارد.

[آغاز سفر]

نیمه شعبان مه از توفیق بی پایان رب سوی مکّه بار بستم بی غم و رنج و تعب

آمدم از ری به قم وز قم به شهر اصفهان ز اصفهان تا فارس جفت شادی و عیش و طرب

چون بدیدم شهر شیراز و هوای دلکشش همچو جان شد جسم من زآن آب و خاک بوالعجب

کرد بخششها به من فرمانروای مملکت

ص: ۶۵

عمّ شاهنشاه عالم، خسرو خسرو نسب آفتاب معدلت فرهاد شه کزدانش است

هم خداوند کمال و هم خداوند ادب مؤتمن در ملّت است و معتمد بر دولت است

بر لقب نازند خلق امّا بدو نازد لقب تا سه هفته بودم ازخوان و نواش ریزه‌خوار

خاصه اندر نزد فرزند گرامش روز و شب نامور شهزاده والاگهر عبدالعلی

آن که در فضل و هنر ز امثال باشد منتخب دانش و علم کمالات و بزرگی و خرد

با زبان طبع او هستند هر یک منتسب نیکبخت و کامرانست آن بلند اختر پدر

کز عنایات الهی آن چنان دارد پسر هفته چارم از آن شهزاده والا همم

اذن بگرفتم شتابیدم برون از ملک جم سوی بندر روی کردم با هزاران درد داغ

بسته دل بر لطف و توفیق خدای ذو النّعم کوهساری سخت و راهی صعب پیش آمد مرا

کز فراز و از نشیبش دیدمی رنج و الم دشت ارژن با گدار پیرزن دیدم به راه

طی نمودم در ره دختر هزاران پیچ و خم آه از راه ملود آن درّه مردم شکار

کآسمان گفتی زمین گردیده در زیر قدم سهمناک و پر خطر راهی که غول و دیو اگر

می‌گذشتندی از آنجا هر دو میکردند رَم راست گویم هفت خوان رستم و اسپندیار

اندرین بیدادگر ره بوده بی لا و نعم گَه ز بیم جان پیاده می شدم گاهی سوار

خستگی تا رفع گردد می نشستم دمبدم لاتکونوا بالغیه الّا بشّق الانفس

مر مرا آمد به یاد و از دلم بزدود غم چون رسیدم، بار اندر بندر آوردم فرود

مرزبانش شد زمن آگاه در روز ورود

در دیدن حاکم بوشهر را

روز دیگر رفتم اندر قصر آن میر زمن کردمش دیدار و برخورد نکو کرد او به من

مردمی کرد آنچه اندر خورد اهل دانش است خاطرم را شاد کرد آن منبع فضل و فطن

چون به جای آورد رسم مردمی از روی مهر

ص: ۶۶

گفت با من ای به هر فنّی خداوند سخن کشتی حاجی ملک تجّار از دیگر جهاز

زودتر افتد به راه امسال بی رنج و محن اندر آن کشتی تو را باید معین کرد جای

زآنکه از عمّ شه آوردی رقم ای مؤتمن گفتمش فرمان ترا باشد همان کن کت سزاست

شد رُخَش سرخ از حیا ماننده گل در چمن سوی ایوان ملک با یک تن از خاصان خویش

کرد راهی مر مرا رفتم به عون ذوالمنن محفلی دیدم نوآیین، آن ملک در صُفّه‌اش

بر نشسته همچو جوکی‌ها به صدر انجمن در میان هر دو پا ... غرش گفتی مگر

داده جا دو هندوانه در ازار خویشتن گاه تازی، گاه هندی، گه زبان بوشری

بود با مردم به صحبت آن گدای سامری

در نکوهش حاجی بابا صاحب

بس که فربه بود و سنگین ... آن فرتوت چون که بنشستم تواضع کرد بهرم نیم خیز

خواست آنگه قهوه و غلیان و گفت از راه مهر فرّخت باد این سفر کردن به بطحا و حجیز [حجاز]

گفتمش من مشتری هستم هلا هشیار باش از چنین سودا که با من میکنی ای بی‌تمیز

دادم او را بدره زر چتّیام این گونه داد تا دهد در سطحه جایم ناخدا اندر جهیز

شد دلم خورسند از حاجی ملک بی انتها آمدم بیرون ز کاخش وز طرب در جست و خیز

بر لب دریا شتابیدم بدیدم حاجیان هریکی با دیگری در جنگ و آهنگ ستیز

تا که اندر نول کشتی سیم و زر کمتر دهند چتّی از جای دگر گیرند مردان عزیز

من تماشا کرده ایشان را سوی ایوان خویش روی آوردم نگشتم داخل آن رستخیز

یک تن از تجّار بوشهری به راهم دید گفت ای که باشد خامه‌ات برنامه هر دم مُشکبیز

حاج بابا صاحب غُر پیرکفتار عبوس عامل داور ساسان است هم کیش مجوس

وله ایضاً

کشتی من از جهاز اوست خیلی بهترا سیم و زر کمتر بده در کشتی من اندرا

ص: ۶۷

گفتمش قسمت چنین بوده است بد یا آن که خوب کی توان پیچید سر از حکم‌های داورا

تا سه هفته بودم اندر بندر بوشر مقیم تا چه پیش آرد پس از این دور چرخ اخضرا

مژده عبدالله کافر دمبدم میدادیام زودتر کشتی تو خواهد فکندن لنگرا

کشتی حاجی ملک آمد چو بعد از پنج روز درتماشا رفتم و دیدم هجوم محشرا

حاجی بغداد و بصره سطحه را بگرفته‌اند غیر خن خالی نمانده هیچ جای دیگرا

خن مگو یک گلخنی دیدم کثیف و ناپسند در حقیقت بر مثال قعر گور کافرا

ناگزیر احمال و اثقال سفر زآنچه بود بردم از بندر به کشتی با دلی غم پرورا

ناخدا را چون سفارش نامه حاجی ملک من نشان دادم بگفت آن ظالم بد اخترا

در نشستن کشتی و دل بستن به فضل الهی

عاقبت گردید چون در کنج خن مأوای من برگذشت از اوج گردون آه و واویلای من

ریختم چندان سرشک از دیده بر رخسار خویش کآب دریا سرخ شد از جزع مرجان رای من

چار فرسخ راه طی می‌کرد هر ساعت جهاز برق واماندی ازو هر لحظه گفتم وای من

روز دیگر ناخدا در لِنگه شد لنگر فکن گفتم امروزم چنین شد وای بر فردای من

سر به زانو، مُهر بر لب، پا به دامن، لیک بود غمگسارم هر دم این طبع خوش غرّای من

بس که جمعیت بد از اعراب بحرینی به خن سست از گرما شدی هر ساعتی اعضای من

یک تن از آزادگان محتشم در آن جهاز داد بر بالای عرشه در برِ خود جای من

گاه در خن گاه اندر عرشه بودم ناگزیر تسلیت تا یافت از غم این دل شیدای من

مهربانیها به من می‌کرد آن مرد بزرگ میستردی هر دم اشک از چشم خونپالای من

روز سیم آن کپیتان دغل بیچون و چند شد قرینِ بندرِ عباس و لنگر برفکند

ص: ۶۸

جدال حاجیان با کپیتان جهاز

چارصد بار تجارت ناخدای حقّه باز حمل کرد از بندرعباس آنگه در جهاز

کشتی از آن بارها سنگین شد و از واهمه اشتلم کردیم با آن طامع نیرنگ ساز

جنگ اهل حاج با خدّام کشتی در گرفت تا رسانیدند آن هنگامه را بر مشت و گاز

ناخدا مغلوب شد افکند کشتی را به راه شکر بنمودیم بر پروردگار بی نیاز

ماند مسقط واپس و آن گه گذشتیم از عدن تا به روی حاجیان باب سکندر گشت باز

با سلامت چون جهاز از باب اسکندر گذشت هر یکی بردیم بر درگاه یزدانی نماز

بحر احمر وضع دیگر داشت جذر و مد موج اندرین معنی نباشد هیچ کس آگه ز راز

چون دو هفته روز را کردیم شب بر روی آب جدّه از دور آشکارا گشت با خاک حجاز

مانده یک میدان به جدّه، ناخدا لنگر فکند گاه گردیدیم پهن از شادی و گاهی دراز

آمدم از بحر بی پایان برون با طنطنه مژده دادندم رسد اینک حسام السّلطنه

در رسیدن نوّاب والا حسام السلطنه به جدّه و شرفیاب شدن حضورشان

خاطرم بشکفته شد زین مژده چون گل در بهار شکر کردم اینکه خواهم دید عّم شهریار

زآن که من مدّاح اویم او ولی نعمت مرا ز اوّل دولت که جاویدان بماند برقرار

منزلی در جدّه بهر خود گرفتم دلپذیر برفکندم اندر آنجا با هزاران شوق بار

بازگشتم بر لب دریا پی تطهیر تن خویشتن را شست و شو دادم به بحر بی‌کنار

ناگهان برخاست بانگ توپ طبل خرّمی گفتم آمد خسرو نیک اختر جم اقتدار

سوی ایوان شریف مکّه بگرفتم شتاب طرفه قصر دلکشی دیدم بزرگ و زرنگار

ناگهان احرام بسته دیدم آن شهزاده را آمد و آنجا پیاده گشت با عزّ و وقار

بر شهنشه زاده بو نصر و سلیمان میرزا چون نظر کردم مرا روشن بشد این چشم تار

سوی منزل آمدم طبعم چنین اقبال کرد تا بگیریم در بنان خویش کلک مشکبار

شکوه دریا و کشتی را چنان سازم رقم تا بدانند اهل حاج و خواجگان محتشم

ص: ۶۹

دستورالعمل حاج در راه کعبه

حاجیا! در راه مکّه خویش را رسوا مکن دل بکن در خرج دریا روی بر دریا مکن

هست دریا را و کشتی را خطرهای بزرگ در خطر خود را میفکن آه و واویلا مکن

مرد عاقل! کی شود کشتی نشین با اختیار گر تویی عاقل، به کشتی ساعتی مأوا مکن

زر اگر دادی و اندر سطحه چتّی دادنت ای برادر، همچو من در کنج خن سکنا مکن

با دکل بشکن سر آن ناخدای نابکار غیرتی کن آشکار امروز را فردا مکن

ور ز تقدیر الهی قسمتت شد راه آب صبر کن از موج و طوفان چشم خونپالا مکن

چون ببینی منقلب دریاست از طوفان موج تکیه جز بر عون و حفظ خالق یکتا مکن

گر تورا هست استطاعت مکّه، از خشکی برو نیستی گر مستطیع اندیشه بیجا مکن

مصلحت را ای برادر آنچه گفتم در پذیر گر برفتی رنج دیدی شکوه‌ای از ما مکن

کار بند این پند را کز پند لقمان بهتر است هرکه نینوشد به عالم او زمن ابله تر است

وله ایضاً

حافظ خلق ار چه اندر خشکی و دریا خداست لیکن از دریا سفر کردن سوی کعبه خطاست

هر که از راه نجف یا شام سوی کعبه رفت او بود با استطاعت حاجی دریا گداست

وجه کشتی یک درم هم گر بود باشد گران زآن نجاستها که در هر گوشه او برملاست

ای برادر هر که باشد با نصارا همنشین طاعت او کی پسند بارگاه کبریاست

زین سبب هستند مردم جمله خواهان جهاز تا بگویندش که این حاجی ز مردان خداست

ای دریغا نیست یک تن تا که انصافی دهد یا بداند این نصیحت جمله بی ریب و ریاست

هیچ کس با غیر مذهب کی شود یار و ندیم غیر آن حاجی که در زندان کشتی مبتلاست

اغنیا را خوانده اندر خانه خود کردگار نه کسی کز عقل مسکینُ ز دولت بینواست

ص: ۷۰

صد هزاران شکر کایزد جاه و مالم داده است بر گذشته پایگاهم اینک از اوج سماست

مشتری زین طبع دریا درّ شعر آبدار بهتر از این حاجیان آب را کن هوشیار

در نهی کردن حاج را از راه دریا به مکّه

الحذر ای اهل حاج از کشتی و از راه آب خانه تجّار او ای کاشکی گردد خراب

کی توان خفتن شبی آسوده خاطر در جهاز عاقل ایمن کی شود در منزل پر انقلاب

هست کشتی در حقیقت همچو زندان اجل بر سر دریا روان، در وی هزاران شیخ و شاب

در چنان دریای بی پایان واین زندان تنگ نه عجب باشد دل اندر اضطرار و اضطراب

هر که بی بهره است از دانش شود کشتی نشین افکند خود را ز خسّت مدّتی اندر عذاب

من به چشم خویش دیدم در جهاز از اهل حاج چند تن مردند گشتم در مُضی شان کباب

گر چه با غسل و کفن رفتند زین دار فنا کام ماهی قبرشان شد إنُه شیء عُجاب

الغرض هر کس که باشد مستطیع و محتشم باید از خشکی رود حاجی شود آن بی کتاب

نه بسان جوکیان تا کم نماید خرج و برج تن دهد در رنج و در کشتی نشیند با شتاب

از ملک تجار باید مر مرا کردن گله زانکه تنگ اندر جهاز او مرا شد حوصله (۱)

در شکرانه رسیدن به مقصود

الحمد که در کعبه رسیدیم نکوحال وز عون الهی به سر آمد همه اعمال

در آخر ذی الحجّه ز بطحا سوی یثرب گشتیم روان با مدد اشتر جمّال

دیدیم بسی وادی پر فتنه و رهزن وز قافله حاج ببردند بسی مال

نزدیک مدینه چو رسیدیم نمودیم صد شکر به لطف و کرم ایزد متعال

یک هفته ز طوف حرم سید لولاک بودیم شب و روز چو اوتاد و چو ابدال

وندر حرم چار امام دگر از شوق بودیم به تعظیم خمیده، بتر از دال

وآنگاه به راه جبل و دشت خوش نجد

۱- در اینجا بندی مفصل در نکوهش حاج بابا صاحب که دارای تعابیر نازیبا بود حذف شد.

ص: ۷۱

شد بی سپر آن قافله با فرّخی فال ز آن جای سپردیم بسی راه خطرناک

وز بیم عنیزه تن غمدیده به زلزال درشهر نجف با من حجاج چو گردید

یکسر برهیدند ز آشوب و ز اهوال لیکن همه را جان و تن از هیبت طاعون

گه بود پریشان وگهی خسته و محزون

در طاعون نجف اشرف است

چنان به شهر نجف کارها دگر سان بود که زندگانی دشوار و مردن آسان بود

ز دستبرد وبا وز طعنه طاعون به کوی و برزن هر خانه شور افغان بود

ز بس که مرده به تابوت و تخته می دیدم سرشکم از مژه جاری به سان باران بود

کسیکه همدم و یار و انیس بود به شب به وقت صبحدمان زیر خاک پنهان بود

چه از عرب، چه عجم، مرد و زن هزار هزار ز شهر رفته و سرگشته بیابان بود

هر آنکه ماند در آن شهر گریه بودش کار به جز طبیب و به جز قبر کن که خندان بود

چه گویم آه ز بزّاز کرد و کز چلوار اگر بدادی یک ذرع هم پشیمان بود

ز مرده شور و ز عطّار من چه شرح دهم کزین دو تن ملک الموت نیز حیران بود

نبود هیچ دعا را در آن مکان تأثیر دعا کننده توگفتی دلش چو سندان بود

به روزدوم سال از نجف به زاری و زار روان شدیم به کرب و بلا ز غم افکار

درنکوهش قرنطین است

کاش برافتد ز دهر نام قرنطین تا که نیفتد کسی به دام قرنطین

ز آنکه به دامش من افتاده و دیدم کاهش جان و تن از نظام قرنطین

محبس حجّاج هم نداشته هرگز گرمی و سردی صبح و شام قرنطین

جور جفا و تحکّم خلف آقا بأس شدید است در مقام قرنطین

می کند آن خیره سر ز راه تعصّب خون دل اندر نهار و شام قرنطین

ص: ۷۲

ریش سفیدی به آن سیاه دلی نیست در همه خدّام و خاص و عام قرنطین

از عمر سعد یادگار بمانده است این سگ ظالم به انتظام قرنطین

من لقبش دادهام ز روی حقیقت مظهر کفر و ابوهشام قرنطین

شطّ فرات از سرشک گشت لبالب بسکه گریستیم از دوام قرنطین

واقعه کربلا هر آنکه ندیده است آید و بیند به ازدحام قرنطین

فیض افندی قرین فوز عظیم است تا که بود در کفش زمام قرنطین

از پی بگرفتن مجیدی و لیره آید وگوید منم امام قرنطین

فوز عظیمش همه گرفتن پول است از عرب و از عجم به نام قرنطین .... (۱)

در صفت سامره و سرّ من رأی روشن سپیده دم چو ز خورشید شد عیان

جستم ز جای خویشتن آسوده از غمان از بهر خاک بوس شه دین امام عصر

بستم ز روی شوق کمر تنگ بر میان با چند تن مسافر و زایر به انبساط

رفتیم زی جزاینه خرسند و شادمان هم بود فصل معتدل و هم طریق امن

هم همدم موافق و هم یار مهربان اندر جزاینه برسیدیم بیگزند

کردیم شکر بار خداوند غیب دان در آن مکان به مرد امینی سپرده شد

سیم و زر و تجمّل آن طرفه کاروان من بنده را که هیچ نبود از منال و مال

جز اندکی دلم ز ستم بود در امان بشنیده بودم اینکه ز بیداد رهزنانش

بسیار کس نهاده در آن راه مال وجان خانی که بود شهره به تجّار بهر خلق

شد جایگاه و منزل هم پیر و هم جوان

وله ایضاً

به وحش الله (۲)کوی و شهر حجت ثانی عشر کز فرشته بود در آن جا حشر اندر حشر

دیده بر در گوش بر فرمان همه افرشتگان

۱- در اینجا ۳۵ بیت شعر در ذم بغداد و بعقوبه بود که به دلیل نازیبایی حذف شد.

۲- مخفف لا اوحش الله.

ص: ۷۳

تا برون آید شه و در دست تیغ جان شکر بر در آن شهر بنهادم چو پای از راه شوق

دیدم افزون از بهشت او را جمال زیب و فر می بباید خلد خواند آن جای را نه سامره

ز آنکه دیدم قدسیان آنجا فزون از حدّ و مر هست در آبش صفا و حسن روی حور عین

هست از خاکش ملایک را طراز بال و پر قبّه او نور بخشاید به ماه و آفتاب

گرد ایوانش بود جبریل را کحل و بصر چون بر اهل حاج از رحمت خدای عرش را

باشد اندر روز و شب بر زایران او نظر خاک او را سوی فردوس برین روح الأمین

بهر زلف و گیسوی حوران برد شام و سحر هرکه فیروزی و نصرت خواهد از پروردگار

از منش برگوی گردد سوی صاحب بی سپر

مرخصی از حضرت صاحب (ع)

خرّم و شاد سحرگه ز حضور سه امام خواستم اذن وطن با شرف و عز تمام

نه به تن خستگی از ره نه به دل زنگ گنه نه به خاطر غم و آسیب و نه در جسم آلام

با احبّا به تن آسانی و شادی رفتیم تا جزاینه که آن مرد امین داشت مقام

آن چه اندر برِ او بود گرفتیم همه آفرین باد به آن مرد نکوکار همام

یک نیازی ز ره مهر بدادیم او را کرد تحسین که چنین است ره و رسم کرام

پس دعا گفت به یاران همگی کرد وداع ما از و خوشدل، از ما شده او شیرین کام

از جزاینه به آسودگی و خورسندی بنهادیم سوی راه عجم یکسره کام

لیکن از واهمه دزد عرب در شب تار خواب در دیده ما غمزدگان بود حرام

چه ره پر خطری بود و چه بیداد گران که ربودندی مهر از فلک آینه فام

در منزل شهروان

سپیده دم آمدیم به منزل شهروان ز خستگی تن دژم شمیده از غم دوان

ز حال خود دم مزن ز مال غافل مشو دلا چو منزل کنی به ساحت شهروان

ص: ۷۴

هزار دزد دغل ستمگر و بد عمل در آن زمین دیدمی شده پی هم روان

ز زایران چند تن به باد دادند مال همه به هم داشتند ز جور دزد الأمان

تمام دشت آب بود از آن بماندم شگفت یکی زیاران مرا بگفت کی نکته دان

به شهروان دختریست ز خیل عثمانیان درین زمین کرده وقف ز جهل، آب روان

که هر زمانی ز راه رسند زوّار شاه به راه جاری کنند مر آب را ناگهان

که در گل افتند ولای گروه بی دست و پای روان .... ازو همی شود شادمان

بگفتم آن دخترك به دوزخش جای باد هزار لعنت برو ز کردگار جهان

در منزل قزل رباط

از شهروان به وقت سحر با هزار بیم سوی قزل رباط براندیم ای ندیم

وقت ناهار منزل ما شد قزل رباط در آن زمین شدیم به صد خوشدلی مقیم

لیکن ز شرّ مردم آنجا خبر شدیم کان فرقه راست صبح و مسا، عادت ذمیم

دزدند بی مروّت و بدخواه و نابکار خونخواره و ستمگر و خیره‌سر و لئیم

نبوَد شبی که از ستم آن بد اختران بر اوج چرخ می نرسد ناله یتیم

در دست دزدها همه دبّوسها ز قیر کز ضرب او شود دل بیچارگان دو نیم

هر یك دونده از پی زایر بسان برق از بهر مال بردن همیان زرّ و سیم

من تا سحر نخفتم و میگفتمی مدام فریاد رس به خلق تو یا ربّ و یا رحیم

این فرقه را ز قهر خود اندر حیاتشان برزن به جان شراره‌ای از آتش حجیم

در منزل خانقی [خانقین]

خانقی شُهره اگر در عرب و در عجم است عرب آنجای فزونست، عجم سخت کم است

همچو بغداد که آبادی او باد خراب شیعیان را به شب و روز ز .... ستم است

قطره آب ننوشیده کس آنجا به خوشی

ص: ۷۵

ز آن که آمیخته خاکش همه با رنج وغم است این قدر کاوش عشار بود بر زوّار

کز بیان کردن او مرد سخندان بُکم است وای از آن نایب ایران حسن قزوینی

گر چه نزدیک خردمند وجودش عدم است نتواند بکند دفع ستم ا ز زوّار

زآن که از دولت عثمانیه‌اش بر شکم است یار با قافله ها لیک شریک است به دزد

آن دو سر قاف ندانم ز کدامین حشم است ای وزیر دول خارجه معزولش کن

مایه عزل وی از حضرت تو یک رقم است مشتری شکوه مکن، هیچ مگو، خرّم باش

که غم و شادی با شکّر و حنظل بههم است

در منزل قصر شیرین

به سوی قصر شیرینت دلا روزی گذر باید اگر از حالت فرهاد مسکینت خبر باید

ببین ایوان خسرو را شده از آه او ویران ولیکن این سخن را در دل عاقل اثر باید

به گیتی هرکه خواهد وصل چون شیرین نگارت را هَمش در خانه نقل می، هَمش در بدره زر باید

چو فرهاد آن که او را نیست بر این هر سه فیروزی طمع به گسستنش از وصل یار سیم برباید

نباید کوه‌کن گردد بباید جان کَند از غم ز سیم و زر درخت عشقبازی را ثمر باشد

دلا گر اندرین عالم بخواهی عشق ورزیدن تراماننده پرویز گنج بی ثمر باید

همت چون باربُد باید به مجلس مطربی زیبا هم اندر محفلت معشوق شیرین چون شکر ماند

فراوان دید فرهاد از فراق عشق شیرین، غم ز نقش طاق بستانت بپرسیدن خبر باید

غرض نبود به راه عاشقی جز خون دل خوردن بگو عاشق شود آن را که خون اندر جگر باید

در منزل سر پل

در سر پل ذهاب مکن منزل ای پسر کآنجا بیوفتد خر تو درگل ای پسر

با مردم مجرّب دانا سفر بکن شاید که تجربت بکنی حاصل ای پسر

در منزلی که هستی باز آی بیار دلی هرگز مشو به رفتن مستعجل ای پسر

ص: ۷۶

کاندر میان ره کند ابر آن چنان نمت کآری برون، خروش و فغان از دل ای پسر

بشنو نصیحت پدر پیر خسته را تا در سفر خرد شودت کامل ای پسر

کرِا ندانم آنکه که بوده است پیش از این کانجای طاق ساخته و محفل ای پسر

باران به پای طاق چنان ریخت بر سرم کز گل بیوفتاد مرا محمل ای پسر

مانند موش آب کشیده شدم به راه گردید عقل از سر من زایل ای پسر

بالای طاق از یخ و سنگ و نسیم برف شد مشتری به مردن خود مایل ای پسر

در منزل میان طاق

لرز لرزان و به اندوه تمام به میان طاق مرا گشت مقام

آتشی کردم و چون گرم شدم بفرستاد برم ابر پیام

گفت فردا به نثار قدمت ریزم از راه کرم نقره خام

تا که شکوه نکنی از گل و لای آب را سخت کنم همچو رُخام

ریش بگرفتم و در پاسخ ابر با دو صد عجز بدادم پیغام

که به خیر تو مرا نیست امید مرسان شر به من گمشده نام

ابر از رعد چنان تیزی داد که بلرزید هوای در و بام

میغ یک سو بشد و برف استاد خوش به جنگل بنمودیم خرام

آرزو کرد دل ای کاش که بود می که نوشیدمی از وی دو سه جام

در کرند

معروف به گیتی، همه جا نامِ کرند است همسایه خورشید در و بام کرند است

با چشم دل آنجای نظر کن که ببینی تشریف هوا راست به اندام کرند است

می خوردن عشّاق به هنگام بهاران در سایه بید و گل بادام کرند است

از صبح نشابور دو صد بار نکوتر

ص: ۷۷

در دیده ارباب خرد شام کرند است ای آن که تنت خسته شد از برف ز باران

آسودگی از رنج به حمّام کرند است کانجا بچّه دلاک خوشی دیدم و دلخواه

گفتند که این سرو گلندام کرند است زر دادم و بر کام دلم خدمت او بود

گفتا که عطایت به من انعام کرند است سر حدّ عراق عرب از بیم دلیران

چون توسن بد خوی فلک رام کرند است کرمانشه با آن همه نعمت که ببینی

آباد به اعزاز و به اکرام کرند است

منزل هارون آباد

به آن منزل رسیدم من که هارون کرده آبادش ز بچوکرّ کلهرها نمی باید کنم یادش

به خاک و باد او گفتی بدی باشد که من آنجا ندیدم هیچ نیکویی نه از خاکش نه از بادش

بدانسان در فروش مال جانبازند خلق او که گویی هر یکی را بوده شیطان پیر استادش

اگر اسبی بود صد ساله سازندش چنان فربه تو گویی کز نژاد رخش رستم مادیان زادش

یکی اسبی خریدم من به از شبدیز پرویزی سوارش چون شدم دیدم بسی سست است بنیادش

چو از سنّش بپرسیدم مرا گفتند سی و چل ولی اهل نظر گفتند از هفتاد و هشتادش

یکی گفتا مرا کی مشتری! این اسب را بی شک که طوفان برون آورده نوح از شطّ بغدادش

ز یاران من آنجا یک نفر بخرید یابویی بماند از قافله واپس نمیدانم چه افتادش

میفکن اندر آنجا بار، بیغوله است ایوانش مکن آنجای گه منزل که ویران است آبادش

منزل ماهی دشت

فریاد ز ماهی دشت کانجا گِل بسیار است افتاده به گل آنجا صد قافله با بار است

گه برف و گهی باران بر فرق سر یاران ای وای بر آن کس کو بی‌موزه و دستار است

گویی تو که با خاکش بسرشته سریش و قیر از گل نتواند خواست مردی که گرانبار است

خلقش علی اللّهی هستند وازین دعوی هرکس که خردمند است ز آن طایفه بیزار است (۱)

۱- در اینجا چهار بیت نازیبا حذف شد.

ص: ۷۸

از ره نرود هرگز با وسوسه شیطان اندر پی آن فرقه آن را که خدا یار است

در ورود کرمانشاه

خوشا به روز ورود بلاد کرمانشاه که بر گذشت سر مشتری ز تارک ماه

دلم ز دیدن یاران و دوستان قدیم قرین شادی و عیش آمد و رفیق رفاه

عجب دیار پراز نعمتی بود کآنجا بلای قحط و غلا هیچ گه نیافته راه

چه یک فلوس دهی بری نان خورش دگر گرسنه نگردی به مدت یک ماه

ز فرّ مقدم و از عدل حشمت الدّوله که کردگارش دارد ز حادثات نگاه

شده ولایت کرمانشهان چنان آباد که با بهشت زند بر نیاز و نعمت و جاه

مرا به نزد خود آن شاهزاده والا بخواند و برتریام داد از همه اشباه

به یک قصیده که اندر حضور او خواندم عطا نمود به این بنده اشرفی پنجاه

همیشه باد به فرماندهی و بخت بلند معین و یاور بادش همیشه عون الله

در منزل بیستون

کاشکی بیستون نبود آباد کَندی از تیشه‌اش ز بن فرهاد

گر چه سر منزل فرحناکی است از هوایش روان غمزده شاد

لیک بسیار بد گذشت به من که به صد نامه شرح نتوان داد

راست گویم به نیم شب گفتی زمهریرش سرشته‌اند به باد

دادم اندر بهای هیمه تر تا دم صبح زر و سیم زیاد

هیچ از آتشش نگشتم گرم لعن بادا بر آن خراب آباد

بامدادان چو گشت نوبت بار برکشیدم ز جان و دل فریاد

گفتم ای همرهان زمن این بیت بنیوشید و بسپرید به یاد

... رندان به سبلت خُسرو

ص: ۷۹

.... شیرین .... رندان باد (۱)

در منزل کنگاور

گر دزد دغل خواهی روی آر به کنگاور کان قصبه پر دزد است، شیطان به همه یاور

رو از دگری می پرس از شومی آن منزل بر این سخنان من گر نیست ترا باور

تا بر تو شود پیدا دعوی منِ شیدا از پای برندت کفش، دستارُ کلاه از سر

دزدان قوی چنگند آنجای به هر گوشه خاصه ز لرستانی وز ایل خزل یک سر

در چشم نیاید خواب از بیم در آن منزل از بس که هیاهوی است از اکبر و از اصغر

در راسته بازارش بنشسته ز هر ملّت فرقی ندهد دانا از مؤمن و از کافر

یک قصر بدیدم من از سنگ و شده ویران کاندر صفت مدحش عاجز شده دانشور

گفتند بنای او از دختر نمرود است کش پایه نهاده بود بر تارک دو پیکر

گر صدق بیان من، خواهی به عیان بینی رو کن سوی کنگاور آثار وِرا بنگر

در منزل فرسفج

زی فَرَسفَج چون ز کنگاور فرو بستیم بار دست و پای من برفت از برف و از سرما ز کار

خود تو گفتی اندر آن صحرا نسیم زمهریر هر زمان آید به رویم از یمین و از یسار

هیچ کس را دم زدن یارا از آن سرما نبود الأمان زآن باد و سردی دوستاران زینهار

تا مگر زودی به منزل زآن بیابان در رسیم همرهان را چشم همچون برف شد از انتظار

گاه گریه، گاه ناله، گاه فریاد و خروش شیخ و شاب و پیرُ برنا از صغار و از کبار

از هوا میآمدی چون آرد از غربال برف از زمین هی آب میجوشید، چون دریا کنار

مرکبان مانند کشتی روان بر روی آب تا به منزل در رسیدیم و بیفکندیم بار

هیمه بسیار آتش کرده و گشتیم گرم بعد از آن هر یک نهاده دیگ خود بر روی بار

شام چون آماده شد خوردیم و خفتیم و سحر خواستیم از جای از بهر دوگانه کردگار

۱- در اینجا هشت بیت نازیبا در باره شهر صحنه حذف گردید.

ص: ۸۰

در منزل ننهج

ننهج ملك ملاير چو بهشت عدن است آب و خاكش به صفت راحت جانست و تن است

مردمانش همه بسرشته ز مهرند و وفا هر يك از عقل و خرد رتبت صد انجمن است

گلستانی که بود شیر علیخانش میر اندرو محفل آسایش اهل سخن است

از بر شاخ و گل و بر سر سرو سمنش بلبلان نغمه سرا فاختهاش چنگ زنست

پسرانش همه غلمان وش و حورا نسبند دل من در خم زلف همگی مرتهن است

همه طنّاز و شکر بوسه و شیرین دهنند خاصه آن مه که خجل از لب ولعلش لبن است

زلف از روی چو یکسوی کند پنداری گل به خروار بود عنبر سارا به من است

دل من شیفته هیچ نگاری نشود تا که آن شاهد شکر لب معشوق من است

دوستی من و اوی حسد جور رقیب مَثَل خسرو و شیرین و غم کوهکن است

در منزل دیزآباد

هزار داد ز سرمای راه دیز آباد درست گفتی کز زمهریر آید یاد

شدیم دور ز خاك ننهج چو يك فرسنگ تمام خلق ز سرما شدیم در فریاد

زبان به کام همه کاروانیان افسرد چنانکه رفت جواب و سؤالشان از یاد

گهی ز میغ بشد تار جامهها پر پر گهی ز صولت سردی دماغها پر باد

نعوذ بالله از آن راهِ سخت دور و دراز چنانکه فرسخ هفتش بدیده بد هفتاد

خوشا هوای بهاران و فصل تابستان که هر مسافر در کوه و دشت باشد شاد

ز سبزه بستر بالین کند بخسبد خوش به زیر سایه سرو و صنوبر و شمشاد

اگر رفیق موافق به هم رسد به سفر در آن سفر همه جا، دادِ عیش باید داد

غرض به فصل زمستان سفر سقر باشد نصیب هیچ مسلمان پا برهنه مباد

ص: ۸۱

در منزل ساوه

چون سوی منزل ساروق سحر رو کردیم بی نگار ننهجی یاد ز یارو کردیم

برسیدیم به منزل چو گرفتیم آرام یاد معشوق شکر بوسه خوشخو کردیم

مژده دادند که آمد پسری سیم سرین سر راهش ز وفا با مژه جارو کردیم

خستگی داشت دل غمزده زآن راه دراز رفع آن خستگی از کشمش و گردو کردیم

از رعایا یکی آمد به برِ ما بنشست کاو سر پشت وی از دسته پارو کردیم

تا شبیخون نکند برسر ما لشکر غم گرد خود ز آتش می قلعه و بارو کردیم

چون بخوردیم دو سه جام از آن جوهر رز ورد دیرینه خود را همه دارو کردیم

یک برادر که به کرمانشه از ما ببرید مست گشتیم بسی یاد برارو کردیم

صبح خورشید نیاورده برون از سر کوه سوی ایوان سیاوش همگی روکردیم (۱)

در منزل جهرود

خوشا هوای فرح بخش ساحت جهرود که از نسیمش خیزد شمیم عنبرو عود

به باغ و راغش بنگر دمی به دیده دل اگر بخواهی دیدار جنّت موعود

ز شاخ سرو گلش هر شبی به گوش آید خروش و ناله بلبل چو نغمه داود

تمام مردم آن قریه سبط پیغمبر حبیب بار خداوند احمد و محمود

خدای را غرض او بود ز آفرینش خلق که باغبان را میوه است از شجر مقصود

چو گشت منزلم آن قریه بهشت مثال ز بهر تهنیتم بخت گفت عزّ ورود

به خانه خواهی این بنده یکتن از سادات کمر به بست و بکرد آنچه خواستم موجود

ز روی مهر و محبت چو بود خدمت او ازو فراوان گردید خاطرم خوشنود

اگر بخواهی در آن زمین تن آسایی سراغ خانه او کن دمی چو در جهرود

در صفت قم است

۱- در اینجا نه بیت نازیبا در باره سیاوشان حذف گردید.

ص: ۸۲

ای حرم کبریا حریم تو در قم چرخ نگفته است با مقیم درت قم

زیر پی زایر تو خار نماید نرم چو استبرق و لطیف چو قاقم

نخله مریم چو چوب خوابگهت نیست شاخه طوبی کجا و شاخه هیزم

شیعت جدّ تو چون سلام تو گویند جدّ تو شان گوید السلام علیکم

زایر از درگه تو بازگراید ورداً فی جیبه والسا فی الکم (؟)

عیسی در مهد بهر پاکی مریم کردگر از قدرت خدای تکلّم

نیز ترا ور نبی ستوده به پاکی یزدان در آیت لیذهب عنکم

چون تو به نزهتگه بهشت خرامی حوّا جستن نیارد از تو تقدم

حوران از یکدگر شکر بربایند چون تو کنی در بهشت عدن تبسم

در منزل پل دلّاک

چون رسیدیم در پل دلّاک بشدیم از فراق قم غمناک

۸۰ مسألت در زیارتش کردم تا نماید نصیب ایزد پاک

به یکی حجره آمدیم فرود تخت کردیم نشاءه تریاک

آنگه از سیم تلگراف سخن گفتم آنجای با مه افلاک

گفت ماه فلک به پاسخ من مشتری ای سخنور چالاک

حال نزدیک ری رسیدستی نامهای کن روان به پاکت دلاک

ناگهان بانگ الرحیل به گوش آمد از قافله به ناله راک

زود جستم ز جای و توشه راه چست بستم ز مهر بر فتراک

شربه آب من شکست آنجا تشنگی شد نصیب این بیباک

ص: ۸۳

در منزل حوض سلطان

مرا حوض سلطان چو آید مقام کشیدم ز آب خنك انتقام

بخواندم یک اخلاص با فاتحه به خورسندی روح صدر کرام

که آنجا یکی برکه دلپذیر ازو یادگار است بر خاص و عام

چنان تشنه گشتم به راه کویر که خشکیده آمد زبانم به کام

مباد ای گروه مسافر نهید در آن راه بی شربه آب کام

که تفّ هوا تابش آفتاب کند بر شما زندگانی حرام

فروشد درین راه بهرام گور میان کویر و ازو ماند نام

کنم شکر یزدان که رنج سفر به پایان رسید و شد اقبال رام

خوشا حال آنان که در راحتند همه در حضر صبحدم تا به شام

در منزل کناره کر

کناره کر مرا گشت چون مقرّ جلال بیامدند همه دوستان به استقبال

به تندرستی من تحفهها بیاوردند ز نقل و قند و لباس و ز نعمت وز مال

یکی بخنده فرو ریخت تُنگهای شکر یکی ز گریه بیفشاند عقدهای لئال

یکی بگفت که ای کاسته تن از محنت به بحرو بر بگو بر تو چون گذشت احوال

جواب دادم ایزد بود گواه رهی که پیش دیده من بودهاید در همه حال

چو مکّه و چو مدینه چه کربلا چه نجف دعا نمودمتان بِالغُدُوّ و الآصال

اگر چه دیدم و بردم ملال و رنج زیاد ولی خیال شما بود رفع رنج و ملال

به وقت سعی و طواف و به مشعر و عرفات سؤال من همه این بود ز ایزد متعال

که دوستان مرا ای خدا چنین توفیق بده به دوستی و حرمت محمد و آل

در صفت حضرت عبدالعظیم (ع)

ای همایون بارگاه خسرو عالی نسب با هوای باغ خلدی با شکوه عرش رب

ص: ۸۴

خوابگاه آن درخشان اختری کز نور او روشن و تابنده باشد مهر و مه در روز و شب

زاده زهرا و حیدر حضرت عبد العظیم خسرو ملک عجم شاهنشه دین عرب

زائران را در حریمت از ره معنی طواف چون طواف قدسیان باشد به گردش عزّ رب

فرش درگاه تو را روح الأمین گسترده پر کز غبارش زیب تاج خسروانی شد عجب

ای خدیو خطّه امکان که باشد حبّ تو کامرانی را اساس، رستگاری را سبب

این خبر قول امام است این که طوف مرقدت هست چون طوف حریم پادشاه تشنه لب

هرکه را از معصیت تاریک گردد چشم دل گردد از این خاک درگاه تو بینایی طلب

از تولّای تو خواهم ایزد اندر روز حشر مشتری را سر به تن از مغفرت پوشد سلب

ورود طهران است

این نه طهران و نه آن شهر که دیدم پیرار چون ز بهر سفر مکّه فرو بستم بار

رفتم و سیر جهان کردم و برگردیدم بینم اکنون که به این خلق دگر گون شده کار

پسران جمله بزک کرده به مانند عروس که ز آرایش مشاطه شود طرفه نگار

جامهها در بر هر ساده نه اطریش و پردیس خاصه با ...... فروجسته برون از شلوار

بسته اندی همه قدّاره خرامان با ناز از چپ و راست درین زیر سپهر غدّار

خوبرویان فرنگی همه با همسر خویش دست بر دست به هر برزنُ کوی بازار

بهتر از لندن و پاریس شده دارالملک از دلارایی و از خوبی سرباز و سوار

هر خیابان چو گلستان ارم خرّم و سبز ز گل و سنبل و ریحان و فراوان اشجار

قهوه خانه، بسی از هر طرفی ساختهاند نه یکی نه ده و نه صد که فزونتر ز هزار

ای بسا کوزه نارنج و ترنج و گل یاس به لب برکه هر قهوه نهاده به قطار ....

سر هر راهگذر محتسب استاده پولیس گفت منت آمده بر جمله ایشان سالار

عیسوی گشته تو گویی همه مردم ری

ص: ۸۵

نام از اسلام نمانده به صغار و به کبار فرقه سیم سرین یاور و سرهنگ شده

به میان بسته بمانند کشیشان زنار همگی را به سر دوش علامات نشان

بافته از زر و خطّی به میان مسطروار آن یکی گوید هستم ز نظام کُرنِل

این دگرگوید اطریشم از تاج تبار همچو من از پی شان ساده پرستان فقیر

به گروگان همه را دست و ز غم خ ... فشار چند وچون همگی از عشرات است و مآت

نرخ آن حلقه که بودی دو هزار و سه هزار من دلخسته که برگشتهام از این ره دور

چه کنم آنکه نباشد به کفم یک دینار باید از بهر چنین کار روم گیرم زر

از ملکزاده نیک اختر پاکیزه شعار

سفرنامه منظوم حج مختصرمختصری از سفرنامه در تحمید پروردگار به توفیق یافتن حاجی مشتری به مکه معظمه

ای نام تو با هزار اعزاز بر نامه کائنات آغاز

گردنده بحمد تو زبانهاست زنده به سپاس تو روانهاست

هر ذرّه ز ماه تا به ماهی دارند به وحدتت گواهی

پاکی و منزّهی ز هر عیب دانای رموز عالم غیب

بیرون صفتت ز چند و چون است اندیشه ز دانشش [کذا] زبون است

من بنده به صد هزار تقصیر حمد تو کند چگونه تقریر

آن به که به عجز خود بکوشم تا خلعت مغفرت بپوشم

در مصمم شدن به سفر حج

ای چاره درد خسته بالان فریاد رس فسرده حالان

آن را که شکسته باشدش دل آنجا بودت مقام و منزل

ص: ۸۶

چون هست من خطاکار دارم دلکی شکسته هموار

خواهم ز تو ای خدای ذو المن اصلاح پذیرد این دل من

بر سر بودم هوای کویت پایی که قدم نهم به سویت

چون از زر و سیم و از بضاعت بر بنده تو دادی استطاعت

باید که به عزّ و کامرانی در خانه خود مرا بخوانی

تا درنگرم طواف ابرار اندر حرم تو ای جهاندار

در سپاس و شکر پروردگار از سلامت رسیدن به جده

ای نام مقدّست دمادم آسایش جان خلق عالم

از فضل تو ای مهیمن پاک بگذشت سرم ز اوج افلاک

توفیق رفیق و یار من شد عون تو نگاهدار من شد

گز صدمه برّ و دشت و کوهسار وز لطمه موج و بحر خونخوار

ایمن شده و به جده خرسند من باز فکندم ای خداوند

یا رب برسان مرا ز اکرام در سعدیه از برای احرام

که احرام ببندم و به تشویر [خجالت، ریاضت] از بر فکنم لباس تقصیر

در شکرانه رسیدن به سعدیه و مُحرم شدن

الحمد از ره ارادات در سعدیه یافتم سعادت

از فال خوش و دل منوّر با مشتری فلک زدم برّ

آن دم که ز شوق بستم احرام گشتند فرشتگان مرا رام

دادند به صف خویش راهم وز نامه سترده شد گناهم

لبیک زنان و حمد گویان با حاج شدم به کعبه پویان

اندر شب تار دیده من

ص: ۸۷

گردید ز خاک مکه روشن در اوّل بامداد هنگام

در برزن و کوی او زدم گام از باب سلام شاد و خرّم

رفتم سوی خانه معظم از شوق گهر به مژه سفتم

با کعبه به صد نیاز گفتم

خطاب در ستایش حرم کعبه است

ای خانه معجز و کرامات با قدر جلیلی از مقامات

بگذشته ز عرش پایه توست جنات به زیر سایه توست

ارکان تو هست و بوده هر دم مسجود چهار رکن عالم

آید حجرت به دیده از دور مانند سواد دیده حور

تابد روی آیتِ الهی تو آب حیات از سیاهی

هر رشحه ز زمزم تو خوشتر ای کعبه ز سلسبیل و کوثر

من بنده چه گویم از صفاتت وز رفعت و جاه و این ثباتت

بهر شرف ای سرای دادار گردید تو را خلیل معمار

تا در تو چنان که گوهر است کان آید به وجود شیر یزدان

صهر نبی و ولی مطلق در هر دو سرا خلیفه حق

بر دوش رسول پای بنهاد در بت شکنی بداد او داد

گر تیغ دو پیکرش نبودی کس لفظ شهادت کی شنودی

مقصود خدا ز خلق عالم او باشد و آل او مسلّم

در شکرانه به جا آوردن عمره و حج و دعا شاه

ای پاک و بزرگ کردگارم من شکر تو را چسان گذارم

کز عمره و حج چوفتم کام اندر دو جهان شدم نکونام

ص: ۸۸

با آن که ز جرم شرمسارم امید قبولی از تو دارم

بپذیر طواف من بهر آن خاصه ز برای شاه ایران

سلطان سریر عزّ تمکین خورشید ملوک ناصرالدین

پیروزی و کامکاریش ده صد قرن تو شهریاریش ده

به شکرانه اتمام حج و شرفیابی مدینه طیبه و رسیدن به نجف اشرف:

الحمد که از موهبت قادر متعال در کعبه به خوبی به سر آمد همه اعمال

در آخر ذی حجه ز بطحا سوی یثرب مانند افرشته گشودیم پر و بال

دیدیم بسی وادی پر فتنه و رهزن وز قافله حاج تلف گشت بسی مال

در شهر مدینه چو رسیدیم برآمد ما را همه زان تربت طیب همه آمال

یک هفته ز طوف حرم سید لولاک بودیم شب و روز چو اوتاد و چو ابدال

وانگه به بقیع از حرم پاک ائمه بشکفته دلی بود مرا در همه احوال

آن گاه به راه جبل و دشت خوش نجد شد پی سپر آن قافله با فرخی فال

سه ماه سپردیم بسی دشت خطرناک از بیم عنیزه تن وجان در غم و زلزال

در خاک نجف چون برسیدیم تن آسان یک سر برهیدیم ز آشوب و ز اهوال

هر که بگذارد قدم ای دل به صحرای نجف روز محشر ایمن است از ناله و آه و اسف

شکر یزدان را که بعد از حج مرا توفیق داد تا کشم در دیده خاک درگه شاه نجف

صهر پیغمبر امیرالمؤمنین حیدر که هست باعث ایجاد عالم مایه برّ و لطَف

تا ز طاق کعبه سازد سرنگون اصنام را بر نهاد او پای بر کتف پیمبر از شرف

لوحش الله [مخفف: لا اوحش الله] بارگاه او که عرش کبریا

بر فراز قبهاش اندر طواف است از شعف تا قبار درگهش روبند بهر افتخار

صد هزار افرشته اندر آستانش بسته صف ای که هستی غرق دریای معاصی و گناه

ص: ۸۹

روی بر درگاه حیدر کن ز دوزخ لاتخف در حریم او ز سر باید قدم سازند خلق

تا نگردد در جهان عمر گرامی‌شان تلف هست جای منکرانش جمله در قعر جحیم

در جنان جای محب اوست در اعلی غرف

این منقبت در حرم مطهر مولای متقیان، هنگام تحویل حمل و عید روز عرض شد

تبارك الله از این بارگاه عرش مثال که جبرئیل امین است حاجبش مه و سال

به عرش دادم از آن روی نسبتش که مدام به این حریم بود روی ایزد متعال

دگر بهشت برین خانمش عجب نبود که از بهشت فزون باشدش بها و جمال

بهشت شاید اگر مر مرا سپاس آرد چو گفتم این حرم او را بود نظیر و همال

ص: ۹۰

تحلیلی بر یک سفرنامه حج

غلام عباس فدایی

آدمی در طول عمر خویش ممکن است بارها سفرکند و از جایی به جایی یا از شهری به شهر دیگر برود و هدفش در این آمد و رفتها، گردش و تفریح یا تغییر روحیه باشد و کم هستند افرادی که در سفرها وقایع و رخدادها یا مکانهایی که در مسیر دیده‌اند را با تمام جزئیاتش ثبت و آن را به دیگران ارائه کنند. شاید دیگران تمایلی به شنیدن یا خواندن چنین خاطراتی نداشته باشند اما اگر سفر، سفری معنوی باشد و شخص مسافر هجرت معنوی کند؛ مثلًا سفرش به خانه خدا یا اماکن مقدس شیعیان باشد، وضعیت تفاوت می‌کند. بسیاری مشتاقانه این سفرنامه را مطالعه می‌کنند تا مکانهای زیارت شده را بشناسند و هرچه نکات ارائه شده ریزتر باشد و به جزئیات بیشتری بپردازد، اشتیاق برای مطالعه آن بیشتر می‌شود و همچنین موانع و مشکل سفرنامه و ضبط وقایع و رخدادهای تلخ و شیرین مسافرت برای دیگران جذاب و دلپسند است. تفاوتی نمی‌کند که نویسنده مرد باشد یا زن و مطالب نوشته شده، نثر باشد یا نظم.

سفرنامه‌های حج، میراث مکتوب برای ما مسلمان است. با خواندن آنها، از وضعیت راه‌ها یا اتراقگاه‌ها، چگونگی حج گزاری درزمان نویسنده و ... آگاه می‌شویم.

هدف من از این نوشته، آن نیست که گزارش حج نویسنده را باز نویسی کنم و دیگران را از چند و چون سفر حج نویسنده آگاه سازم، بلکه هدفم این است که نوشته حج نامه منظومِ انتشار یافته در فصلنامه «میقات حج» شماره ۶۳ را بیشتر بشناسانم.

مطلب یاد شده که در عنوان «حج در آینه شعر و ادبِ فارسی» آمده، نویسنده محترم اشاره کرده است که تنها یک نسخه از این حج نامه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود و به زمان و تاریخ برگزاری حج و جنسیت نویسنده نپرداخته است؛ زیرا ناظم در هیچ جای سفرنامه از خود نام نبرده است.

با مطالعه متن چاپ شده و با استفاده از قرائن موجود در شعرها، به نظر میرسد ناظم یک زن ایرانی و داری مذهب شیعه است و به دلیل حُجب و حیا و مرسومات آن زمان، ازبردن نام خود پرهیز کرده است. او در بخشی از مثنوی خویش آورده است:

الهی به حق وصی رسول نماند تنی زان گروه جهول

نه لشکر بماند نه عسکر نه شاه شود وارث تختشان، شاه ما

جهان جمله گردد به آیین ما بده فتح بر ناصر دین ما

به نظر می‌رسد که ناظم، وابسته دربار ناصرالدین شاه بوده و یا دست کم کسی بوده که در پایتخت زندگی می‌کرده است وچون زنها از معرفی خویش در گذشته ابا داشته‌اند، او نیز خود را معرفی نکرده است.

دلایلی که می‌توان از آنها استفاده کرد ناظم یک زنِ شیعه ایرانی بوده، به صورت زیر بیان می‌گردد:

ص: ۹۱

۱- هنگامیکه کاروان به نجف می‌رسد، وی بعد از شرح زیارت نجف، در بخشی از دعایش میگوید:

ز تو خواهم ای شاه با اقتدار به محشر نباشیم ما شرمسار

رسانی تو بی‌رنج و بی واهمه کنیزان خود را برِ فاطمه

به کار بردن واژه «کنیز» برای خود، نشان می‌دهد که شاعر زن بوده، زیرا اگر مرد بود، به جای کنیز از واژه «غلام» و یا کلمات دیگر استفاده می کرد.

۲- از نوشته‌های شاعر سفرنامه چنین بر می‌آید که آن سفر، سفر نخست نویسنده است.

شکر لله بخت با ما یار شد طالع خوابیده‌ام بیدار شد

از تفضّل‌های ربّ بی نیاز عقده‌ها از کارها گردیده باز

بار حج بستیم در روز سعید دل نهاده اندر آن راه بعید

ولی هنگامی که در منا اعمال انجام داده و قربانی کرده و سپس رمی جمرات نموده، می گوید:

رسیدیم به خیمه در آن خستگی گرفتیم ناخن به آهستگی

در اینجا سخن از تراشیدن سر و ریش به میان نیامده، در صورتی که در سفر اول بنابر احتیاط واجب مردان بایستی سر بتراشند (حلق کنند) و در سفرهای بعد تقصیر نمایند؛ یعنی قسمتی از موی سر و ریش یا ناخن را بگیرند.

در زمان سراینده مثنوی، مردم در تمام ایام سال به دلیل گذاشتن کلاه یا عمامه بر سر، موی خویش را کوتاه می کردند و در ایام حج نیز ابایی از تراشیدن سر و یا صورت نداشتند و شاعر تنها به گرفتن ناخن اشاره کرده که این خود می‌تواند دال بر زن بودن شاعر باشد.

۳- هنگامیکه بعد ازپایان اعمال به مکه بر می گردند و دو روز مانده عید غدیر است می گوید:

رسیدند به مکه گرفتند بار که تا چون شود گردش روزگار

دو روز دیگر روز عید غدیر فکندیم سرچون کنیزان به زیر

که در اینجا نیز برای معرفی خویش، از واژه کنیز استفاده کرده است.

۴- بعد از زیارت منزل حضرت خدیجه، برای خویش و همراهان، اینگونه دعا میکند:

گدایان خود را کنی یک نظر نماند به ما هول محشر دگر

کنیزان خود را رهایی زغم به زهرای اطهر دهیمت قسم

واژه «گدا» برای عموم است و شامل زن و مرد می‌شود، ولی لفظ «کنیز» فقط برای زن به کار می‌رود و در صورتیکه شاعر مرد بود، در اینجا باید از کلمه «غلام» استفاده می کرد.

۵- شاعر آنگاه که به کنار ضریح زهرا (س) (که در آن زمان ضریح داشته) می‌رود، شعری برای همدردی و عرض تسلیت چنین بیان می دارد:

زدیم بوسه بر آستان رسول برفتیم برِ قبر پاک بتول

در آنجا ضریح شریف بتول بود زینت قبر پاک رسول

***

سر زنم بر زینبت زاری کنم با تو بنشینم عزاداری کنیم

مرسوم است که زنان درکنار هم مینشینند و با تشکیل حلقه، با هم عزاداری میکنند.

۶- پریشان کردن مو، از نشانه‌های عزاداری زنان بوده و درباره جنگ احُد چنین بیان می کند:

صفیه به همراه خود برگرفت به زاری همی ناله از سر گرفت

به همراه چندی دگر از زنان چو انجم به دور مه آسمان

برفتند یکسر پراکنده مو نهادند به دشت احُد جمله رو

شاعر وقتی به دمشق می‌رسد، چنین توصیفی برای خود میکند:

دلی پر ز ماتم پراکنده مو به سوی خرابه نهادیم رو

۷- درهنگام طواف، شاعر از گروه و همراهان دور می‌افتد و بلافاصله دچار وحشت می‌شود:

همه همرهان گم شدند از نظر نمانده به من تاب و طاقت دگر

زمین داغ سرگشته راه عبور نه راه طواف و نه جای مرور

درچنین مواردی، یک مرد بدین سرعت دچار وحشت از تنهایی و گمشدن همرهان نمی‌شود.

با مطالبی که در بالا بیان داشتیم، می‌توان گفت سفر نامه یاد شده را یک بانوی حاجیه سروده و می‌توان آن را در شمارکارهای زنان به حساب آورد.

ص: ۹۲

حاجیه مهر ماه خانم عصمت السلطنه دختر فرهاد میرزا

غلامعلی دیانتی

چندین سال پیش سفرنامه حج دختر فرهاد میرزا را در اختیار فصلنامه «میقات حج» قرار دادم که در شماره ۱۷ آن مجله منتشر گردید. این سفرنامه از آنجا که نوشته یک زن فرهیخته قاجاری است، آن هم فرزند کسی مانند فرهاد میرزا، جالب و خواندنی است.

در مقدمه سفرنامه حج دختر فرهاد میرزا نوشته بودم که از وی خبری ندارم. اما اکنون یادداشتی از طرف آقای غلامعلی دیانتی، توسط حاج آقای قاضی عسکر به دستم رسیده که حاوی اطلاعاتی در باره این زن است. برای این که زحمات ایشان منعکس شود و خوانندگان فصلنامه در جریان مطالبش قرار گیرند، آن را در اختیار آن مجله قرار می دهم و در آخر از ایشان به خاطر زحمتی که متحمّل شده و دقتی که داشتهاند، سپاسگزارم. «رسول جعفریان»

حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، پسر پانزدهم عباس میرزا، نایب السلطنه بودکه در تاریخ ۲۵ ذیقعده ۱۳۰۵ ه-. ق. در سن ۷۲ سالگی در تهران از دنیا رفت و جنازهاش را در مقبره خانوادگیاش، که در شهر کاظمین ساخته بود، دفن کردند. وی از رجال نامدار و فاضل و با سواد خاندان قاجار بود و تألیفات زیادی داشت؛ به ویژه سفرنامه مکه اش در سال ۱۲۹۲ معروف و مشهور است و به کوشش مجد طباطبایی به چاپ رسیده است.

همسر فرهاد میرزا حاجیه «جهان آرا خانم» دختر شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه (پسر بزرگ فتحعلی شاه) دختر عموی فرهاد میرزا بوده که او را همراه خود به مکه هم برده است. وی در روز شنبه، دهم شوال ۱۳۰۱ ق. در سن ۶۶ سالگی در تجریش تهران فوت کرد.

فرهاد میرزا معتمد الدوله دو فرزند پسر و سه دختر به نامهای عصمت الدوله، حرمت الدوله و شمس السلطنه داشت.

۱. سلطان اویس میرزا احتشام الدوله متولد ۱۲۵۵ ق. پسر بزرگ او بود. وی داماد عموی خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بود و در سال ۱۳۱۰ ق. پس از دو ماه ابتلا به بیماری یرقان درگذشت و جنازهاش را در کنار پدرش در کاظمین به خاک سپردند.

۲. عبدالعلی میرزا (احتشام الدوله ثانی و معتمد الدوله ثالث) فردی فاضل، با سواد، شاعر و تخلّص او «عبدی» بوده است.

دختر بزرگ فرهاد میرزا معتمد الدوله «مهرماه خانم» عصمت السلطنه نام داشت.

«محمد شاه، در آخر عمر، نسبت به فرهاد میرزا کمال محبّت را داشت و برای آنکه تقویتی از عباس میرزای نایب السلطنه ملک آراء نماید و حامی بعد از خود برای او تهیه کند، شاهزاده «مهرماه خانم» عصمت السلطنه دختر بزرگ فرهاد میرزا را نامزد پسر خود عباس میرزا کرد که نظر به وقوع فوت محمد شاه (۶ شوال ۱۲۶۴ ق.) و رسیدن «ناصر الدین شاه» به سلطنت و مغضوب شدن عباس میرزا و تبعید او به عتبات عالیات، این فکر جامه عمل نپوشید.» (۱)

عصمت السلطنه در مدت عمرش سه شوهر کرد؛ شوهر نخست او میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی، شوهر دومش میرزا موسی وزیر لشکر پسر میرزا هادی آشتیانی و شوهر سومش میرزا عبدالوهاب خان شیرازی بود. نامبرده از شوهر اول و دوم فرزندانی داشت لیکن از آصف الدوله فرزندی نیاورد.

شرح حال مختصر شوهران عصمت السلطنه:

۱. میرزا محمد مستوفی، قوام الدوله، پسر میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی، زمانی از مستوفیان درجه یک و از رجال سرشناس ایران بود. در سال ۱۲۶۵ ق. وزارت و پیشکاری حمزه میرزا حشمت الدوله در آذربایجان را عهده دار شد و در سال ۱۲۶۸ ق. میرزا

محمد ملقّب به قوام الدوله گردید و در سال ۱۲۷۲ ق. پیشکار فریدون میرزا پسر پنجم عباس میرزا در خراسان شد و وزارت قوام الدوله تا حدود سال ۱۲۷۶ ق. یعنی تاریخ شکست افتضاح آمیز مرو به طول انجامید؛

۱- شرح حال فرهادمیرزا، ص ۲۰۸

ص: ۹۳

ی

عنی در سال ۱۲۷۵ ق. حمزه میرزا حشمت الدوله به استانداری خراسان منصوب شد و حدود شصت هزار نفر از پیاده و سوار تخمین زدهاند به فرماندهی حشمت الدوله برای جنگ با ترکمنها و دفع آنان از راه سرخس به طرف مرو حرکت کردند و حشمت الدوله فرمانده کلّ قوا به بهانه اینکه من در عقب اردو برای تهیه مهمّات و تجهیزات و فرستادن نفرات کمکی میمانم، میرزا محمد قوام الدوله را برای فرماندهی لشکر فرستاد، آقا میرزا محمد مستوفی هم پذیرفت و رفت و این فرد ..... بی اطلاع از اصول نظامی، سبب شد قوای ایرانی به سختی شکست خورد و حدود سی هزار نفر به کلّی تلف شدند و پس از شکست و رسوایی مرو، تقریباً تمام کاسه و کوزهها به سر قوام الدوله شکست و او را با یک وضع بسیار فجیع و مفتضحانهای به تهران وارد کردند و این کار هم بیشتر برای این بود که ناصرالدین شاه می‌خواست جواهرات و نقدینهای که خود و پدرش در مأموریتها به دست آورده بودند، از او بگیرد.

قوام الدوله پس از دو سال که با خفت وشرمساری زیاد بیکار و خانه نشین بود، به وسیله تقدیم پیش کشی و وساطت میرزایوسف مستوفی الممالک در نزد شاه، در سال ۱۲۷۸ ق. وارد کار شد و معاونت حکومت اصفهان را تا سال ۱۲۸۰ ق. در دست داشت و در سالهای ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ ق. به پیشکاری حکومت فارس منصوب شد و بعد به تهران احضار گردید و در سال ۱۲۸۳ ق. به سمت وزارت گمرکات انتخاب شد. قوام الدوله در محرم سال ۱۲۹۰ به مرض محرقه در تهران درگذشت. (۱)

ظاهراً قبر قوام الدوله در قم است؛ زیرا عصمت السلطنه در راه بازگشت از سفر مکه، وقتی وارد قم شده، نوشته است: «عصر چهارشنبه، سوم شهر رجب المرجب ۱۲۹۸ ق. به حرم مشرف گشته، بعد از زیارت، سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته، آنجا نشسته مشغول تلاوت قرآن و گریه بودم، صبح پنجشنبه چهارم شهر رجب المرجب (۱۲۹۸ ق.) مجدداً به حرم مشرف شده، سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته، مراجعت کردم.» (۲)

۲. میرزا موسی وزیر لشکر پسر میرزا هادی آشتیانی بوده و در سال ۱۲۹۰ ق. که میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی وزیر محاسبات به مرض محرقه درگذشت، میرزا هدایت آشتیانی (پدر دکتر مصدق) که در سال ۱۲۹۸ ق. وزیر لشکر شده بود، به جای وی با لقب وزیر دفتر رییس دفتر استیفا (وزیر دارایی) شد و وزارت لشکر به میرزا موسی آشتیانی، که با قوام الدوله و میرزا هدایت نبیره عمو بود، رسید. در سال ۱۲۹۸ ق. که به وزارت لشکر منصوب شد، ابتدا عنوانش رییس دفتر لشکر بود و بعد در سال ۱۲۹۱ ق. عنوانش وزیر لشکر شد (رییس دارایی ارتش) میرزا موسی وزیر لشکر در جمادی الثانیه ۱۲۹۸ ق. در گذشت. (۳)

عصمت السلطنه در زمان حیات میرزا موسی وزیر لشکر، در روز سه شنبه ۲۴ رمضان ۱۲۹۷ ق. (مطابق ۹ شهریورماه)، سفر مکه خود را از تهران آغاز کرد و در روز سه شنبه، ۹ رجب ۱۲۹۸ ق. از سفر مکه مراجعت کرد و وارد تهران شد و سفر او نزدیک به ده ماه طول کشید و ۳۶ روز بعد از مرگ وزیر لشکر که شوهر دومش بود، به منزل رسید.

حاجیه عصمت السلطنه در مراجعت از مکه، از راه دریا از جده با کشتی وارد بندر بوشهر شد و از راه زمینی، در روز سه شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۹۸ ق. وارد شهر شیراز شد. وی در خاطراتش نوشته است:

«زمان توقف در شیراز از روز ورود تا زمان حرکت، دو ماه و یازده روز طول کشید. در این مدت بسیار سخت گذشت، خاصه چند روز بعد از عید نوروز (یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۹۸ ق.) که خبر ناخوش جناب وزیر لشکر رسید. در ماه جمادی الأولی هر چه بگویم بدگذشت. بحمدالله خداوند تفضّل فرموده، در روز سه شنبه، غرّه جمادی الثانیه (۱۲۹۸ ق.)، جواب تلگراف میرزا سید رضی حکیم باشی رسید که بحمدالله تعالی تب قطع شده است. قدری آسودگی حاصل شده است.» (۴)

«پنج شنبه، چهارم شهر رجب المرجب (۱۲۹۸ ق.) عصر هم به حرم (در قم) مشرف گشته، تلگراف احوال پرسی به طهران کرده

بودم، جواب رسیده، معلوم شد که دوباره به جناب وزیر لشکر کسالت پیدا شده است. پناه بر خدا بجز ملتجی شدن به ائمه اطهار (علیهم السلام) راه نجاتی ندارم.

نمیدانم چه گذشت. طرف عصر بحمدالله تلگراف رسید که قدری بهترم. خداوند- ان‌شاءالله- از در خانه اش مرا باز نگرداند. خیال داشتند روز یکشنبه (۷ رجب ۱۲۹۸ ق.) از قم حرکت بفرمایند. چون خبر ناخوش جناب وزیر لشکر دوباره رسید، صبح شنبه ششم رجب المرجب، به حرم مشرف گشته، مرخصی حاصل کرده، از قم بیرون آمدیم.» (۵)

زمانی که حاجیه عصمت السلطنه در شیراز متوقف بود، خبر ناخوشی وزیر لشکر را در جمادی الأول ۱۲۹۸ ق. به اطلاع او رساندند ولی وزیر لشکر روز دوشنبه سوم جمادی الثانی ۱۲۹۸ ق. در تهران فوت کرد و عصمت السلطنه روز

۱- نقل به اختصار از رجال بامداد، ج ۳

۲- فصلنامه میقات حج، ش ۱۷، صص ۱۱۴ و ۱۱۵

۳- نقل از رجال بامداد، ج ۴، ص ۱۶۳

۴- فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۷، ص ۱۰۶

۵- فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۷، ص ۱۱۵

ص: ۹۴

بعد از شیراز به سمت تهران حرکت کرد ولی خبر ناگوار فوت شوهرش را به او ندادند و کماکان بهبودی جزئی وزیر لشکر را به او تلگراف میکردند.

ظاهراً یکی از خواهران عصمت السلطنه قبل از خودش به مکه رفته بود و نام دو فرزند پسر خود را در موقع مشایعت کردن او برای رفتن به مکه، چنین نوشته است:

«همشیره مکرمه، حاجیه شاهزاده و بعضی از همراهان ایشان تا غروب (در امام زاده حسن تهران) مانده مراجعت به شهر نمودند ... فرزندان میرزا تقی و میرزا مصطفی و بعضی دیگر ماندهاند که بعد از حرکت کردن ما معاودت به شهر نمایند.» (۱)

«عصمت السلطنه از میرزا موسی وزیر لشکر دارای چهار پسر شد به نامهای: منتصر الملک، مشیر اکرم، وثوق السلطنه و قوام السلطنه. آقایان محمود فرهاد معتمد، نویسنده کتاب «سپهسالار اعظم» و احمد فرهاد معتمد رییس پیشین دانشگاه تهران و جلال السلطنه پسران مشیر اکرم بودهاند. پسران دیگر او از وثوق السلطنه (مهدی دادور) و سرتیپ دادور از (قوام السلطان) بودهاند.» (۲)

۳. میرزا عبدالوهاب خان شیرازی (نایب الوزاره، نصیرالدوله، آصف الدوله) پسر محمد جعفر خان در سال ۱۲۴۲ ه-. ق. در شیراز متولد شد. وی از رجال فاضل و با سواد بوده و استعداد و حافظه قوی داشت و شعر هم میسرود و تخلّصش «یزدانی» بود. در سال ۱۲۶۶ ق. همراه عمویش به تهران آمد و معلومات خود را تکمیل نمود. وی شوهر سوم حاجیه عصمت السلطنه شد. وی در روز دوشنبه ۶ جمادی الأ ولی ۱۳۰۴ ه-. ق. در تهران درگذشت. (۳)

مهدی بامداد در پاورقی ج ۲ ص ۳۱۴ اسم کوچک عصمت السلطنه را «هما» نوشته و در مورد اسم شوهران عصمت السلطنه اشتباه کرده است.

تحریر سفر مکه عصمت السلطنه توسط کاتب در ربیع الثانی ۱۲۹۹ ق. پایان یافته و عصمت السلطنه «متعلّقه جناب جلالتمآب، اجلّ اکرم، نصیرالدوله مدّ ظله العالی» معرفی شده است و معلوم میشود که نامبرده در ظرف کمتر از ۸ ماه بعد از مرگ وزیر لشکر با میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله ازدواج کرد.

ولی با توجه به تاریخ فوت نصیرالدوله، عصمت السلطنه حدود چهار سال با او زندگی کرد و برای سومین بار بیوه شد و از سرانجام عصمت السلطنه اطلاعاتی در دست نیست.

۱- فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۷، ص ۵۹

۲- شرح حال فرهاد میرزا، ص ۱۶۶

۳- شرح مفصل او در رجال بامداد ج ۲ ص ۳۰۱ درج شده است.

ص: ۹۵

وهّابیان در مسیر طالبی

سید ابراهیم سیدعلوی

از سفر نامه‌هاییکه در ضمن گزارش سفر، به برخی رخدادهای تاریخی در بلاد اسلامی و حرکت تخریبی وهّابیان؛ به ویژه در عراق مجروح و اعتاب مقدسه شیعه مظلوم، پرداخته «سفرنامه میرزا ابوطالبخان» است که به «مسیر طالبی» مشهور است.

میرزا ابوطالب خان این سفرنامه را در سه جلد سامان داده و در جلد سوّم آن، به بیان سیاحت خود از «ازمیر» ترکیه به عراق و اعتاب مقدّسه آن پرداخته و به نکته‌هایی اشاره دارد و اوضاع مسلمانان آن روزگار و روحیه حاکمان زمان را برجسته و مطالب سودمندی ارائه کرده است.

حرکت تبلیغی جالب

از مطالبیکه در نظرم جالب آمد، بیان دیدار او با سراسقف لندن است:

روزی از ذکر محمد (ص) در انجیل و وصیت عیسی (ع) به اطاعت او مر امّت خود را، بدو سخن گفتم. عجالتاً انکار این خبر کرده، جواب منقّح را به هفته بعد حواله نمود. روز موعود اقرار خبر کرد (یعنی: به موضوع اعتراف نمود) و

ص: ۹۶

انجیل قدیم به زبان «گریک» یونانی و آن موضع را که این ذکر بعینه چون (مانند) آیه کریمه وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَد (۱)

در آنجا مندرج بود برآورده به من نمود. گفتم: چون انجیل از کتب سماوی و عیسی (ع) مقبول شماست، چرا اطاعت امر او نمی‌کنید؟ گفت: گمان کنیم که این الفاظ، الحاق قیصری از قیاصره روم است که بعد شیوع اسلام مایل به آن مذهب شده بود. گفتم: اوّل (یعنی اولًا)، الحاق در امثال این کتب که نقل آن در پیش هرکس می‌باشد محال است و ثانیاً: چه خواهی گفت در اخبار کتب تواریخ جانبین (مسلمانان و مسیحیان) که مقوّی (یعنی مؤید) قدامت (یعنی قدمت و دیرینگی) خبر مذکور و عدم الحاق آن است و آن این که در حیات محمد (ص) چون با نصارا گفتگو به میان آمد و محمد- صلوات الله و سلامه علیه- می‌فرمود: و من آن احمد موعود که عیسی (ع) وصیت اطاعت من کرده، نصارا انکار اصل خبر نمی‌کردند بلکه می گفتند: تو آن شخص موعود نیستی و ما وجود او را منتظرانیم، اگر این الفاظ، عبارت قدیم نبودی، بایستی جواب دهند که ما چنین وصیت از عیسی (ع) نداریم خندید و گفت: تو مگر به انگلند (انگلستان) آمده‌ای تا همه را از مذهب قدیم بگردانی؟» (۲)

میرزا ابوطالب خان کیست؟

او مسلمانی است پرورش یافته در دامان یکی از حکمرانان هند در عصر سلطه کمپانی هندشرقی و مسلمان زاده‌ای بوده روشنفکر و ماجرا جو. پدر او محمد بیک خان تبریزی، اصفهانی که از ترکان آذربایجانی به شمار می‌آمده و در اصفهان به دنیا آمده و در عهد نادرشاه افشار، مرتکب خطایی شده و از ترس به هند گریخته و در آنجا به خدمت حکمرانی مسلمان پیوسته و از فیض کار و کوشش خود صاحب مال و مقام گردیده است. میرزا ابوطالب خان پسر او، معروف به ابوطالب لندنی در ایران چندان شناخته نیست. او به سال ۱۱۶۶ ه. ق. در لکهنو به دنیا آمده و پس از فوت پدر به سال ۱۱۸۳ ه. ق. در مرشد آباد از سیزده تا بیست سالگی در آنجا به سر برده و در فاصله سالهای ۱۲۱۸- ۱۲۱۳ ه. ق. به مسافرت پرداخته و بعد از بازگشت و فراهم آوردن یاد داشت‌های سفر خود، در سال ۱۲۲۱ ه. ق. در لکهنو وفات یافته است. (۳)

مراتب ولای او به اهل بیت (ع)

او سیاحت خود را از ترکیه آغاز کرده و از راه سامرّا به بغداد رفته و بعد به کربلا و نجف شرفیاب شده و سپس از بغداد عازم سامرّا به قصد زیارت آن عتَبه مبارکه رفته است.

او خود می‌نویسد: «در ۲۷ شوّال ۱۲۱۷ ه- ق. از سامرّا به بغداد رسیدم، بعد از آن که از زحمت آن سفر در بغداد آسودم، احرام زیارت کربلا و نجف در میان جان بستم. چهارم ذیقعده روانه کربلا شدم، با آنکه راه ناامن بود و من نابلد، این سفر از اوّل تا به آخر به خیر و خوشی و سهولت گذشت و به خلاف سفر سامره به هر جا که می‌رسیدم، مردم اکرام می کردند.» (۴)

و در ادامه میافزاید: «در کربلا با کربلایی بیگم خاله خود ملاقات افتاد. او را بسیار پیر و شکسته و از قضیه وهابی فقیر و غارت زده یافتم ...» (۵)

نگارنده این مقاله، در اربعین حسینی سال ۱۴۲۹ ه- ق. به زیارت امامان عراق و عتبه سیدالشهدا حسین بن علی- روحی فداه- در روز اربعین توفیق یافتم. در بغداد و کاظمین حضور ارتش اشغالگران را به میان دیدم. ناامنی محسوس و نگرانی فوق وصف و بیان است! در برگشتن، که از راه زمینی و از کناره‌های بصره به مرز ایران می‌آمدیم، عراق را یکپارچه عزادار دیدیم. در مسیر و در هر آبادی و روستا از مردم و زوّار پذیرایی گرم به عمل می‌آمد. امّا به سامرّا نرفتیم که همچنان ناامن است. گو این که از دیر زمان چنین بوده است.

میرزا ابوطالب‌خان، پیش از حدود دویست واندی سال از ناامنی سامرّا شاکی بوده امّا از اکرام و احترام در دیگر جاهای عراق خاطره

خوشی داشته است. او در ادامه سخن خود می‌نویسد: «روضه کاظمین و نجف و کربلا، شبها به اهتمام سکنه آنجا قدری قلیل روشن می‌شود امّا باب روضه سامره از اوّل شب مسدود می‌گردد. مشاهده این حال در من بسیار اثر کرده، بی‌اختیار گریستم. (۶)

متأسّفانه باگذشت زمانِ نه چندان کم، اوضاع اجتماعی مناطق مختلف عراق همچنان متفاوت است. سامرّا امروز- هم

۱- صف ۶۱: ۶

۲- مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، ص ۲۴۹. به کوشش حسین خدیو جم، چاپ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، نوبت دوّم، ۱۳۶۳ ش.

۳- همان، صص ۱۴ و ۲۲، از مقدمه خدیو جم.

۴- همان، صص ۴۰۷ و ۴۰۲

۵- همان.

۶- همان.

ص: ۹۷

- نا امنترین است و اقامت مرحوم میرزای شیرازی بزرگ و انتقال موقّت حوزه نجف به روضه عسکریین و خدماتی که آن بزرگ مرجع دینی و شیعی انجام داده، گو اینکه تأثیر اساسی نکرده است و امروز تروریست‌های خارجی مسلک در آن منطقه بیشتر حضور دارند و مقدّسات اسلامی را مورد هتک و بی حرمتی قرار می‌دهند. امّا إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصاد. (۱)

به هر حال، صاحب سفرنامه در جای جای کتاب خود که از سامره سخن به میان میآورد، از غربت و مظلومیت امامان در آن‌جا، مویه می کند و با یاد تلخ از مردمان آن سامان، ناخوشایندی خویش را ابراز می‌دارد او از گدایان سمج و پر رو و هجوم آنان، سخن می گوید و این مَثَل سائر را به یاد می‌آورد: «مثل گدای سامره» (۲)

از خوف وهابی‌ها

او درباره قبر حرّ و زیارتش می‌نویسد: «... و به فاصله دو- سه فرسخ از شهر، قبر حرّ شهید است که از دور به نظر می‌آید. چون اعراب آن نوحی به نام وهّابی راهزنی می کنند و بدون قافله سنگین، کسی بدان طرف نمی‌رود، از زیارت آن مرد خدا محروم ماندیم.» (۳)

وهابی‌ها در کربلا

میرزا ابوطالب خان، هجوم وهابیان به کربلا و قتل و غارت در آن شهر مقدّس را چنین گزارش کرده است: «هیجدهم ذیحجّه روز غدیر خم که اکثر مردم معتبر کربلا- به زیارت مخصوصه نجف رفته بودند، قریب بیست وپنج هزار وهابی سوار بر اسبان عربی و شترهای نجیب، وارد نواحی کربلا شدند. چون بعضی از آن‌ها در لباس زوّار، قبل از این داخل شهر شده بودند و عمر آغای حاکم (از سوی سلاطین عثمانی) به سبب تعصّب تسنّن با آن‌ها، همرأی و همدل شده و تبانی کرده بود، (۴) بهحمله اوّل اندرون شهر آمده، صدای «اقْتُلُوا الْمُشْرِکِین»؛ «مشرکان را بکشید» و آوازه «اذْبَحُوا الْکَافِرِینَ»؛ «کافران را سر ببرید.» سر دادند و عمرآغا به دیهی گریخته آخر کار به فرمان سلیمان پاشا، به قصاص رسید. (وهابی‌ها) بعد از قتل و اسر عمومی، می‌خواستند خشتهای طلای گنبد را کنده ببرند از غایت استحکام میسّر نیامد، لهذا قبر اندرون گنبد را با کلنگ و تَبَر خراب کردند. زیاده از پنج هزار نفر کشته شد و زخمی‌ها را خود حساب نیست. (۵)

در تاریخ وهابی

شاید به سبب رعب و وحشتی که درآن روزگار، در اثر رفتار خشونتبار جماعت وهّابی برضدّ مسلمانان موحّد و خدا پرست حاکم بوده، میرزا ابوطالب سیاح که اروپا و بخش‌هایی از آسیا و خاور میانه عربی را گشته و اطلاعات نسبتاً سودمندی آورده، در خصوص وهابیت و مؤسس آن، نتوانسته آگاهی دقیقی به دست آورد و ارائه کند و در نوشته او احیاناً خطا و ابهامی به چشم می‌خورد. او در بخشی از نوشتههایش آورده است:

«از اصول و فروع ملّت (یعنی مسلک) وهّابی و حسب و نسب مخترع آن، هرچند تفحّص کردم، ازکسی مفصّل معلوم نشد؛ زیراکه مردم این ملک به اغوای امرای عثمانی و از غایت سبک عقلی، حسابی از او برنداشته و امر او را قابل ضبط و حفظ نمی‌دانند.» (۶)

او اینگونه ادامه داده است: «مؤسّس این مذهب عبدالوهّاب نامی است. (۷) از نواحی دجله بوده به تقریب پسر خواندگی در خانه ابراهیم نامی از اعراب بنی حرب در دیهی (دهی) از توابع درعیه مِن اعمال نجد پروش یافته، در اماثل و اقران به ذهن و ذکاء معروف و به عقل و کیاست موصوف بود. جودی به افراط داشت. هرچه به دست او رسیدی به اتباع و انصار بذل و ایثار نمودی. بعد از آنکه در وطن پاره‌ای از علوم عربی و فقه حنفی (۸) اخذ کرده بود، مسافرت به اصفهان و درآن بلده حکمیات (حکمت) از فضلای نامدار نمود سپس اکثر بلاد عراق و خراسان را تا سرحدّ غزنین سیر نموده، به وطن عود کرد. در سنه ۱۱۷۱ ه. ق. دعوی این ملّت (مسلک) از باطنش سرزد. در آغاز مقلّد ابوحنیفه و در فروع به رأی خود عامل بود. درآخرش در بعضی اصول نیز گردن از

قلّاده تقلید پیچید و آنچه برای او مستحسن آمدی، مستقلّانه گفتی و مردم را بدان دعوت کردی؛ از آن جمله جمیع فِرَق اسلام را مشرک و کافر و در زمره عبدَه اصنام محسوب داشت، بلکه ایشان را به تراز کفّار و پرستندگان عُزّا و هُبل پنداشت؛ زیرا که آن جماعت (بت پرستان) در حین

۱– فجر: ۸۹: ۱۴

۲– همان، صص ۴۰۸ و ۴۰۶

۳– همان، ص ۴۰۸

۴– همان ص ۴۰۹

۵– خوشبختانه در سالهای بعد، رساله‌های متعدّدی در تبیین مرام این گروه تند رو و خارجی مسلک، توسط خود وهابی‌ها و دیگران منتشر شده است. دانشمندان مسلمان؛ اعم از شیعه و سنّی، به شبهه‌ها پاسخ داده و ابهام زدایی کرده‌اند. علامه سید محسن امین جبل عاملی و فرزند محقّق او، سید حسن امین با تألیف و نشر کتاب «کشف الاوتیاب» این جماعت را از زوایای عقیده و رفتار ضدّ اسلامی و دیگر خصوصیات، شناسانده‌اند. این کتاب با نام تاریخچه نقد و بررسی عقاید و اعمال وهّابی، به فارسی به گردانده شده و هم اکنون چاپ پنجم آن در آستانه انتشاراست، ان شاء الله.

۶– نام مؤسس و بنیانگذار این مسلک، محمد بن عبدالوهاب ویا به اختصار و برحسب اصطلاح عرب: محمد عبد الوهاب است که در ۱۱۱۱ و یا ۱۱۱۵ ه. ق. زاده شده و در ۱۲۰۶ و یا ۱۲۰۷ ه. ق. در گذشته است. ر. ک. به: کشف الارتیاب و ترجمه آن و نیز ترجمه «هذه هی الوهابیه»؛ «این است آیین وهابیت»، از محمد جواد مغنیه لبنانی، چاپ ۱۳۵۱ ش. تهران.

۷– و یا حنبلی. ر. ک. به: کشف الارتیاب.

۸– مسیر طالبی ص ۴۱۰

ص: ۹۸

نزول بلایا بی‌اختیار رجوع بـه خـالق می‌کردنـد و (امّیا) مسلمانان در اثنـای واردات- نیز- جز نـام محمـد و علی و ائمـه و صـحابه نمی‌برند.»

مجملًا جمعی از عوام طوایف نجـد بدو گرویده، به تدریج درآن نواحی صاحب آوازه و اشـتهار گردید. مدام تخریب قبّه رسول أنام و مراقد منورّه ائمّه کرام را نصب عین داشتی که در هنگام قدرت به عمل آورد. اجل او را فرصت نداده درگذشت. (۱)

از اشـتباهات این سـفرنامه، اینکه او مؤسّـِس وهابیت را عبدالوهابِ پدر پنداشـته و پسر او محمد را ادامه دهنده راه پدر قلمداد کرده است. درحالی که عبدالوهابِ پدر نه تنها چنان مسـلکی نداشته، بلکه احیاناً فرزندش را از به زبان آوردن برخی سخنان باز می‌داشته و سـرانجام کار به تنـدی کشـیده است و او فرزنـدی دیگر به نام سـلیمان بن عبد الوهاب داشـته دارای فکر درست و رأی مسـتقیم و کتابی به نام «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف کرده و منتشر ساخته است. (۲)

و احتمالًا میرزا ابوطالب، میان «محمـد بن عبدالوهاب» مؤسّـِس آیین و «محمد بن سـعود» نخستین حامی او اشـتباه کرده است و چون نامهای مشترک در این خاندان‌ها زیاد و آگاهی مردم در آن زمان اندک بوده، چنین خطایی رخ داده است.

البتّه خود محمد بن عبدالوهاب چهار پسـر داشـته به نام‌های عبدالله، حسن، حسـین و علی که پسر بزرگتر راه پدر را پیش گرفته و او دو پسـر به نام‌های سـلیمان و عبدالرحمان داشـته و سلیمان شخصی بسیار متعصّب بوده وبه سال ۱۲۳۳ ه. ق. به دست ابراهیم پاشـا به قتل رسیده و برادر او عبدالرحمان- هم- گرفتار و به مصر تبعید شده و در آن‌جا درگذشته است. (۳)

از آموزه‌های تاریخ، نکته‌ای است که او درباره محمد عبدالوهاب نوشـته که: «او جودی به افراط داشت هرچه به دست او رسیده، به اتباع و انصار بذل و ایثار نمودی.» (۴)

به نظر ما، این یکی از عوامل موفقیت هر صاحب دعوی تواند بود و اگر کسـی از آن تبار به مال اندوزی و به فکر کاخ سازی باشـد بـا ناکـامی روبـه رو شـده و اگر پیشـرفتی در آغـاز بـه دست آورد قـدرت او طـبیعی نبـوده و دوام نخواهـد داشت، مگر به زور و به اصطلاح حکومت پلیسی.

عامل دیگر از عوامل موفقیت در دعاوی دینی، سیاسـی و اجتماعی، باور داشت صاحب دعوت به مرام خویش است که بدانوسیله بر خیلی از موانع فائق آمده و سـرانجام به مقصد می‌رسد. در این زمینه، میرزا ابوطالب خان، مطلبی درباره محمد بن عبدالوهاب دارد و مطلبی دیگر در مورد پادشاه سعودی.

الف) زهـد و بیرغبتی او به مظـاهر دنیوی و پرداختن او به زرق و برق زنـدگی، از او در نظر مریـدانش شخصـیتی افسانه‌ای ساخت و پیروان او بیچون و چرا فرمان‌هایش را اجرا می‌کردند.

ب) او در بـاره پادشاه سـعودی می‌نویسـد: وقایع کربلا به سـمع سـلطان روم (عثمانی) و پادشاه عجم (ایران) مکرّر رسـیده، کسـی از ایشان به تدارک نپرداخت، لهذا دلیر گشته به تقلید حضرت خاتم، به دعوت سلاطین عالم نامه‌ها ارسال ساخت.

نامه به فتحعلی شاه قاجار

میرزا ابوطالب خان در این سفرنامه، ترجمه نامهای را آورده که نگارنده آن را در جای دیگر ندیده‌ام. شاید این نامه به سبب ارتباط وی بـا سیاسـتکاران انگلیسـی که از بایگانی‌هـای وزارت خارجه‌شان گاه گاهی بروز پیـدا می‌کنـد، در اختیار او قرار گرفته و هر چه باشد حاکی از صلابت و تاطعیت و غرور پادشاه است که چنین جرأتی داشته و به آن اقدام کرده است:

ترجمه نامه وهّابی به شاه ایران:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم

من بد العزیز أمیرالمسلمین إلی فتحعلی شاه ملک عجم:

«آن که بعد پیامبر خدا محمد بن عبدالله، شرک و بت پرستی در امت شیوع یافته بود؛ چنانچه مردم

۱- تاریچه ... وهابی‌ها، صص ۴ و ۷ و «این است آیین وهابیت» صص ۱۹۸ و ۱۹۷

۲- همان.

۳- مسیر طالبی، ص ۴۰۹

۴- همان، ص ۴۱۲

ص: ۹۹

بقعات کربلا و نجف پیش قبور، که از سنگ و گِلِ ساخته ایشان است، به خاک می‌افتند و سجده کرده عرض حاجات می‌دارند. این اضعف عباد الله چون می‌دانست که سیدنا علی و حسین به این افعال راضی نیستند، کمر همّت به تصفیه دین مبین بسته به توفیق حق تعالی نواحی نجد و اکثر بلاد عرب را از آلایشها پاک ساخت. خدمه وسکنه کربلا و نجف که بنا به اغراض نفسانی منع پذیر نبودند، صلاح در افنا و اعدام ایشان دانست. لهذا فوجی از غزات (سربازان جنگی) به کربلا فرستاده، چنانچه معلوم شده باشد سزای لایق به ایشان داده شد. اگر مَلِک عجم هم بدین عقیده بوده باشد باید که از آن توبه کند؛ زیرا که هر کس به شرک و کفر اصرار ورزد بدو آن خواهد رسید که به سکنه کربلا رسیده، والسلام ...»

ص: ۱۰۰

آثار سازنده زیارت از دیدگاه قرآن و سنّت

آیت الله سبحانی

«زیارت» در لغت به معنای «قصد» است و در موردی به کار می‌رود که فردی از نقطه‌ای به نقطه دیگر، برای دیدار شخصی یا مکانی برود و هدفش از این کار تعظیم و تکریم آن فرد یا آن مکان باشد. (۱) گاهی نیز زیارت به جملهها و عباراتی گفته میشود که انسان با آنها، با فرد سخن میگوید و این اصطلاحی غیر از اصطلاح لغوی است.

اسلام و فطرت

اسلام، آیینی است فطری و دستورهای آن با آفرینش انسان هماهنگ و همسو است؛ این آیین، از هر نوع تشریعِ خلاف فطرت پیراسته است. قرآن مجید بر این اصل تصریح میکند و می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یعْلَمُون). (۲)

مثلًا انسان همواره عدل و داد را دوست دارد و از ظلم و ستم بیزار است و به زندگی اجتماعی علاقهمند و از زندگی در بیغولهها گریزان و ....

اکنون به بحث در مورد دیدار و زیارت انسانهای محبوب در آرامگاههایشان پرداخته و نظریه اسلام را در این زمینه بررسی میکنیم:

علاقه به درگذشتگان فطری است

هر انسان سالمی به پدر، مادر، فرزندان، بستگان و دوستان خود علاقهمند است و گاهی هستی خود را فدای آنها میکند و پس از درگذشت ایشان، به یاد آنها است و در خانه دل، مهر و محبت آنان را پرورش میدهد و از همین رو است که آثار و یادگارهای آنها را حفظ میکند و پس از خاکسپاری، همواره مهر خود را در کنار قبر آنان به نمایش میگذارد تا رابطهاش با این از دست‌رفتگان قطع نشود و آرامگاه آنان به صورتی خاص محفوظ بماند. بنابراین، جلوگیری از زیارت قبور افرادِ مورد علاقه، امری است ناسازگار با فطرت و گامی است در مخالفت با خواستههای انسان. از این رو، شرع مقدس به زیارت قبور فرمان داده و آثاری بر آن بیان شده است.

آثار تربیتی زیارت قبور

شک نیست که انسان موجودی است با حرص و ولع و دوستار مال و جاه؛ ولی در عین حال عواملی در زندگی او هست که این خواسته را تعدیل میکند و به این غریزه سر و سامان میبخشد و کاری میکند که تلاشش برای زندگی و

۱- مصباح المنیر، ص ۳۵۴

۲- لقمان: ۳۰

ص: ۱۰۱

گردآوری اموال و ثروت در مسیر سعادت باشد نه در مسیر گردآوری اموال.

یکی از عوامل تعدیل‌کننده این درخواست، رفتن به وادی خاموشان است که در آن، بزرگان و قدرتمندان و ثروتمندانِ جهان با لباسی سفید و همشکل آرمیده‌اند و چیزی جز کفن همراه خود نبرده‌اند. همین دیدار سبب میشود که انسان، از حرص و آز خویش بکاهد و دل به دنیا نبندد.

در روایاتیکه از پیامبر خدا (ص) نقل شده، به این نکته تصریحگردیده است. آنحضرت میفرمایند:

«كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ. أَلَا فَزُورُوها فَإِنَّهَا تُرِقُّ الْقَلْبَ وَ تُدْمِعُ الْعَينَ وَ تُذَكِرُ الْآخِرَةَ». (۱)

و در حدیث دیگر فرمودند:

«زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْآخِرَةَ». (۲)

امّ سلمه میگوید: پیامبر (ص) فرمودند: «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهَا عِبْرَةً»؛ «قبور را زیارت کنید؛ زیرا برای شما در آن آموزندگی و عبرت است.»

زیارت قبور عالمان

آنچه گفته شد، مربوط به زیارت قبور مردم عادی است که کمترین فایده آن، یادآوری مرگ و روز رستاخیز است، ولی زیارت تربت عالمان، اثر دیگری دارد؛ زیرا علاوه بر این‌که از شخص آنان تجلیل می‌شود، نوعی ترویج از علم و دانش به شمار میرود و سبب میشود که نسل جوان، به خاطر احترامیکه عالمان- در زندگی و پس از مرگ- دارند، به علم گرایش پیدا کنند و در شمار آنان درآیند.

زیارت تربت شهیدان

زیارت تربت شهیدان که با خون سرخ خویش از شرف و عزّت ملّتی، دفاع کرده‌اند مفهومی فراتر از زیارت قبور افراد عادی دارد. حضور در کنار مرقد آنان نوعی بستن پیمان با ایشان است که راه آنها را ادامه خواهند داد. برای روشن شدن مطلب، مثالی را مطرح میکنیم:

زائر خانه خدا در طواف، «حجرالأسود» را استلام میکند. هدف از دست‌گذاردن بر این سنگ سیاه چیست؟ هدف، نوعی پیمان بستن با ابراهیم خلیل (ع) است که پیوسته در راه آرمان او، سعی و کوشش کند و چون دست زائر به قهرمان توحید نمیرسد، دست بر چیزی می‌گذارد که بازمانده از اوست.

در احادیث وارد شده که زائر خانه خدا به هنگام استلام حجر بگوید:

«أمانتى أَدَّيتُها و مِيثَاقِى تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهُدَ لى بِالْمُوَافَاةُ».

«امانتیکه بر ذمّهام بود ادا کردم و بیعت خود را تجدید نمودم تا به ادای آن گواهی دهی.»

از این بیان روشن میشود که چرا اسلام دستور میدهد به زیارت شهیدان احُد و کربلا و دیگر شهدا بشتابیم؛ زیرا حضور در کنار تربت آنان و یا دست‌گذاردن بر ضریح و قبرشان نوعی بستن پیمان با روح و هدف آنان است که زائر راه آنان را تداوم خواهد بخشید.

پس زیارت قبر شهید، گذشته از تکریم و احترام او، پاسداری از آرمانهای اوست.

حضور در حرم پیامبر (ص)

حضور یافتن در حرم حضرت رسول (ص)، گذشته از اینکه قدرشناسی از جانفشانیها و فداکاریهای اوست، بیعت با آن حضرت و نشان پایداری بر آرمانهای او نیز هست. این مطلب از امام هشتم (ع) وارد شده که فرمود:

«إِنَّ لِكَلِّ إِمَامٍ عَهْداً فِی عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةَ قُبُورِهِم». (۳)

۱- کنز العُمّال، ج ۱۵، حدیث ۴۲۵۵۵

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۴۴، از ابواب مزار، حدیث ۲

ص: ۱۰۲

«هر امامی به گردن دوستان و شیعیان خویش پیمانی دارد و زیارت قبور پیشوایان، بخشی از عمل به این پیمان است.»

گویی زائر در زیارت، با پیشوای خویش پیمان میبنـدد که جز راه آنان نپیمایـد و از راه و رسم دیگری پیروی نکند و با رهبر خویش اینگونه گفت و گو میکند:

«ای پیامبرخـدا، اگر انصار در «عقبه دوم» با تو بیعت کردند تا از حریم رسالت دفاع کنند و یا گروهی از مهاجر و انصار در «حدیبیه» با تو دست بیعت دادنـد که به حمایت از دین خدا بپردازند، من نیز ای شـفیع امّت، با حضور در حرم تو و تماس با تربت پاک تو، با تو پیمـان می‌بنـدم که پاسـدار آرمانهـای تو بـاشم. گرد شـرک و گناه نگردم و از تو میخواهم که برایم از درگاه الهی طلب آمرزش کنی.

اگر گردشگران عالم برای دیدار آثار باستانی و مناظر زیبا، رنج سفر بر خود هموار می‌کنند؛ من با دویدن در بیابان و خفتن در کنار خار مغیلان، خواهان زیارت مرقد تو هستم. از آنجا که دستم به تو نمیرسد، تربت تو را میبویم و میبوسم.

طلب آمرزش از پیامبر خدا (ص)

در قرآن مجیـد به گنهکاران دسـتور داده شـده که به حضور پیامبر (ص) برسـند و از او درخواست آمرزش کنند و پیامبر خدا (ص) هم در حق آنان دعا نمایند. در این صورت خداوند گناهان آنان را می‌بخشد:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحيما). (۱)

«اگر آنان که بر خویش سـتم کردهاند نزد تو میآمدند و از خدا آمرزش میخواستند و پیامبر نیز برای آنان آمرزش میخواست، خدا را توبه‌پذیر و مهربان مییافتند.»

این آیه هر چنـد در آغاز نظر، مربوط به دوران حیات پیامبر (ص) است، ولی با توجه به این‌که پیامبرِ شـهیدان بهتر از شـهیدان، زنده است و پیام‌های زائران را می‌شنود و پاسخ درود فرستندگان را نیز میگوید؛ میتواند برای زائران مرقد خویش طلب مغفرت کند.

شگفتا! همین آیه، هم‌اکنون که مرقد پیامبر خدا (ص) در اختیار افراد بی‌مهر و یا کم‌مهر قرار گرفته، بالای مرقد او نوشته شده است.

زیارت قبور و سنّت پیامبر (ص)

نه تنها پیامبر (ص) بهطور شـفاهی، یاران را به زیارت قبور میخواند، بلکه خود نیز به زیارت آنان میرفت. مُسلِم در صحیح خود نقل میکند: عایشه- همسـر پیامبر (ص)- میگوید: پیامبر در آخرین بخش شب، خانه را به قصد زیارت بقیع ترک میکرد وآنگاه وارد این سرزمین میشد و با آرمیدگان در دل خاک اینگونه سخن میگفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَأَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ». (۲)

«درود بر شـما ای ساکنان خانه افراد با ایمان! آنچه که به وقوع آن در آینده وعده داده میشدید، سراغ شما آمد (و شما میان مرگ و روز رستاخیز به سر می‌برید.) ما نیز به شما خواهیم پیوست. پروردگارا! اهل بقیع غرقد را بیامرز!»

نه تنها خود پیامبر (ص) به زیارت آنها میشتافت، حتی همسرش را نیز آموزش داد که آنها را اینگونه زیارت کند:

«السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلَاحِقُونَ». (۳)

«درود بر ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین! خداوند همه مؤمنان را؛ چه آنها که درگذشتهاند و چه آنها که خواهند مرد، رحمت کند. ما نیز به خواست خدا به شما خواهیم پیوست.»

۱- نساء: ۶۴

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳، کتاب جنائز.

۳- همان، ص ۶۴

ص: ۱۰۳

همسر پیامبر (ص) و نیز دخت گرامی آن حضرت، فاطمه زهرا (س) به زیارت قبور میرفتند و هیچ کس بر آنان ایراد نمیگرفت، ولی اکنون باب زیارت قبور بقیع به روی زنان بسته است. این نوعی تناقض میان سنّت صحابه و رفتار دستگاههای دینی برخی کشورهاست. آیا حکم خدا در قرن چهاردهم دگرگون شده است؟ چرا باید زنان از آثار سازنده زیارت قبور، آن‌هم زیارت شهیدان و اولیا محروم باشند؟!

زیارت مرقد پیامبر (ص) در احادیث

تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶) از فقیهان چیره‌دستی است که عقاید ابن تیمیه را در مورد عدم استحباب زیارت قبر پیامبر (ص) نقد کرده و کتابی به نام «شفاء السّقام فی زیارة خَیرِ الأنام» نوشته است.

وی در این کتاب احادیثی را که محدّثان درباره زیارت قبر پیامبر (ص) نقل کرده‌اند، گردآورده است که میتواند مسأله را به حدّ تواتر برساند. حتی مفتی سابق عربستان سعودی- عبدالعزیز بن باز- به این جماعت پیوسته و با صراحت، به استحباب زیارت قبر پیامبر (ص) فتوا داده است. (۱)

اکنون در اینجا تنها به نقل چند روایت می‌پردازیم:

عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) نقل می کند:

«مَنْ زَارَ قَبْرِی وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی». (۲)

«هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعتم بر او حتمی است.»

امام محمد باقر (ع) از پیامبر نقل میکند:

«مَنْ زارَنی حَیاً و مَیتاً کُنْتُ لَهُ شَفیعاً یومَ القیامةِ». (۳)

«هرکس در دوران حیاتم و بعد مرگم زیارتم کند، در روز قیامت شفیعش خواهم بود.»

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«أَتِمُّوا بِرَسُولِ اللَّه (ص) حَجَّکُمْ إِذَا خَرَجْتُمْ إِلَی بَیتِ اللَّهِ فَإِنَّ تَرْکَهُ جَفَاءٌ وَ بِذَلِکَ أُمِرْتُمْ وَ أَتِمُّوا بِالْقُبُورِ الَّتِی أَلْزَمَکُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّهَا». (۴)

«زمانی که آهنگ زیارت خانه خدا کردید، حج خود را با زیارت مرقد پیامبر (ص) به پایان رسانید؛ زیرا ترک زیارت مرقدِ او، جفا بر آن حضرت است و شما به این کار مأمور شده‌اید و نیز با زیارت قبوری که به زیارت آنها ملزم شده‌اید، حج خود را به پایان رسانید.»

روی این اساس، همه مسلمانان جهان، در ایام حج، برنامه سفر خود را طوری تنظیم می کنند که یا در رفتن و یا به هنگام برگشتن، به زیارت مرقد پیامبر (ص) موفق شوند. چه بسا راه دوری را بر میگزینند تا به این هدف جامه عمل بپوشانند.

تفسیر حدیث «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ ...»

در این‌جا ممکن است سؤالی مطرح شود که این روایات، زیارت پیامبر (ص) را مستحب می‌شمارد اما درباره سفر برای زیارت او سخن نمیگوید، بلکه میتوان گفت که سفر طبق روایت ابوهریره، برای زیارت مرقد او جایز نیست؛ زیرا وی از پیامبر (ص) نقل میکند:

«لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَی ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدَی هَذَا وَ مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الأَقْصَی». (۵)

«سفر جز به سوی سه مسجد انجام نمیگیرد: این مسجد من، مسجدالحرام و مسجدالأقصی.»

ولی پاسخ این پرسش روشن است. موضوع در حدیث پیامبر (ص) «شدّ رحال» (و سفر) به مساجد است نه سفر به غیر آنها؛ مثلًا

زیارت قبور، زیارت والدین، سفر برای تجارت و یا تحصیل علم.

علت اینکه فقط برای این سه مسجد «شدّ رحال» میشود، این است که غیر این سه مسجد، در همهجا ثواب یکسانی

۱- جریده الجزیره، تاریخ ۲۴ ذی‌القعده، سال ۱۴۱۱، شماره ۶۸۲۶

۲- سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۷۸، باب المواقیت.

۳- قرب الاسناد، ۳

۴- خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۰۶

۵- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، باب لا تشدّ الرّحال.

ص: ۱۰۴

دارد؛ مثلًا آن کس که در تهران است شایسته نیست برای درک ثواب مسجد جامع به شهر دیگر برود؛ زیرا ثواب مسجد جامع مثلًا تهران و سمنان یکسان است و این ارتباطی به زیارت قبور ندارد.

زیارت مساجد سبعه

زائران مدینه منوره به زیارت «مساجد سبعه» میروند و اگر مسجد «ردّ شمس»، «بلال» و «الاجابه» را بر آنها بیفزاییم، شمار مساجد به ده میرسد. اگر زائران خانه خدا به زیارت این مساجد میروند، نه بهخاطر آن استکه در آنجا با گزاردن نماز اجر بیشتری ببرند، بلکه هدف، یاد و تجدید خاطره مسلمانان صدر اسلام است که در سختترین وضعیت (دوران جنگ احزاب یا خندق) برخی از این مساجد را ساختند و در آنها نماز گزاردند. حضور در این مراکز، بستن پیمان با شهیدان آن راه است. در اینجا هدف دیگری نیز هست و آن، تبرّک جستن از این مساجد است که خون شهیدان راه توحید با آنها عجین میباشد.

در پایان، آیهای را یادآور میشویم که به صورت آشکار دستور میدهد به زیارت قبور مؤمنان بشتابیم: وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لَا تَقُمْ عَلَی قَبْرِهِ. (۱)

در این آیه، پیامبر (ص) در باره مشرکان، از دو چیز نهی شده است:

الف) بر هیچیک از مردگان آنان نماز نگزار!

ب) در کنار قبر آنها برای دعا توقف نکن!

بخش دوم آیه برای ما اهمیت ویژهای دارد و آن اینکه آیا مقصود از ایستادن در کنار قبر، تنها توقف در هنگام دفن است یا مفهومی گستردهتر دارد؟ مفسّران معنای دوم را تأیید میکنند که به اختصار، کلام برخی از آنان را یادآور میشویم:

بیضاوی میگوید:

«لَا تَقِفْ عِنْدَ قَبْرِهِ لِلدَّفْنِ أوْ الزِّیارَهْ» (۲)

؛ «بر سر قبر منافقان- خواه برای دفن و خواه برای زیارت- توقف نکن.»

همین نظریه را جلالالدین سیوطی (۳) و عارف بورسی (۴) و آلوسی بغدادی (۵) آوردهاند. در این صورت معنا چنین خواهد بود: «بر سر قبر هیچیک از منافقان، در هیچ زمانی توقف نکن».

و مفهوم آیه این است که توقف بر قبر مؤمنان جایز و بلکه شایسته است، خواه برای دفن و خواه برای غیر آن. بنابر این، هر مسلمانِ با ایمانی میتواند از این فیض بهرهمند باشد که پیامبر (ص) در کنار قبر او توقف و برای او دعا کند، به جز منافقان که از این فیض بیبهرهاند.

حفظ آثار صالحان در سایه زیارت قبور

آثار سازنده زیارت قبور، بهویژه زیارت قبور عالمان و شهیدان و اولیای الهی و پیامبر گرامی (ص) در گرو حفظ قبور آنان است. زیارت، سبب بازسازی این قبور و صیانت آنهاست و روشن است اگر امت اسلامی پیوند خود را با این مراقد متبرّکه قطع کند؛ با گذشت زمان، این مراکز به دست فراموشی سپرده میشوند و اثری از آنها باقی نمیمانند و در نتیجه دو خسارت بزرگ متوجه امت اسلامی میشود:

۱. آثار سازندهای که در زیارت این مراکز بوده، از دست میرود.

۲. مسائل صدر اسلام و سیره و تاریخ اولیای دین به تدریج فراموش میشود و نسلهای آینده با دیده شک و تردید به اصل حادثه مینگرند؛ زیرا زیارت قبور آنها مایه تجدید خاطرهها بود و در صورت تحریم این اعمال، با گذشت زمان به دست فراموشی سپرده شده و نوشتهها نیز جایگزین مشاهدهها نمیشود و کمکم دیگر مسائل مربوط به اسلام نیز به همین سرنوشت دچار میشود و شک و

تردید نسبت به خود آیین پیامبر خاتم و شخص شخیص او و برنامههایش راه پیدا کرده و با گذشت زمان کم‌رنگ میشود؛ همچنانکه جریان درباره حضرت مسیح (ع) از این قرار است.

از خود حضرت مسیح و یاران او و کتابش اثر ملموسی بر جای نمانده و نسل حاضر که با محسوسات سر و کار دارد، نسبت به اصل وجود مسیح و آیین او، با دیده تردید می‌نگرد و چه بسا احتمال میدهد که این آیین، ساخته و

۱- توبه: ۷۴

۲- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ۴۱۶

۳- تفسیر جلالین، توبه: ۸۴

۴- روح‌البیان، ج ۳، ص ۳۷۸

۵- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۵

ص: ۱۰۵

پرداخته مورخان و داستانسرایان باشد. چنانکه سرگذشت لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد به همین سرنوشت مبتلا شده است.

به خاطر این آرمان است که قرآن مجید دستور میدهد خانههایی که در آنجا صبح‌گاهان و عصرگاهان، تسبیح خدا گفته میشود مورد احترام و بزرگداشت قرار گیرد:

فی بُیوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یذْکرَ فیهَا اسْمُهُ یسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الآصال رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیعٌ عَنْ ذِکرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ إِیتاءِ الزَّکاهِ یخافُونَ یوْماً تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الأَبْصار. (۱)

« (این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آنرا بالا برند (تا از دستبرد شیاطین وهوسبازان در امان باشد)؛ خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود و صبح وشام درآنها تسبیح او می گویند. مردانی که خرید و فروش و بازرگانی، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن‌نماز و ادای زکات غافل نمیکند. آنها از روزی میترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و زبر میشوند.»

بنابراین، مقصود از «بیوت»، مساجد نیستند؛ زیرا مساجد غیر از بیوت است و در قرآن هم «بیت‌اللهالحرام» غیر از «مسجدالحرام» است. بیت سقف لازم دارد تا ساکنان را از سرما و گرما حفظ کند در حالی‌که در مسجد، پوشش و سقف شرط نیست و احیاناً در مناطقی باز بودن سقف مستحب است.

در این صورت، خانههای اولیای الهی؛ مانند خانه علی (ع) و فرزندان او، که معبد شب و روز آنها بوده، باید حفظ شود و مورد احترام قرار گیرد. اتفاقاً حرم عسکریین که از روی کینه‌توزی ویران شد، معبد ائمه بوده و پیوسته در آنجا نماز گزارده و تسبیح گفتهاند.

سیوطی مینویسد: وقتی این آیه نازل شد و پیامبر (ص) آن را در مسجد تلاوت کرد، مردی برخاست و از پیامبر خدا (ص) پرسید: در اینجا مقصود از بیوت، کدام خانهها است؟ پیامبر (ص) فرمود: خانههای پیامبران. ابوبکر در حالیکه به خانه علی و فاطمه (س) اشاره میکرد پرسید: آیا این هم از همان خانههاست؟ پیامبر (ص) فرمود: از برترین آنها است. (۲)

امید است همه مسلمانان، در حفظ آثار اسلامی و یادگارهای پاکان و نیاکان و هرچه که به حفظ ارزشهای اسلامی کمک میکند، موفق باشند!

سوتیتر

همسر پیامبر (ص) و نیز دخت گرامی آن حضرت، فاطمه زهرا (س) به زیارت قبور میرفتند و هیچ کس بر آنان ایراد نمیگرفت، ولی اکنون باب زیارت قبور بقیع به روی زنان بسته است. این نوعی تناقض میان سنّت صحابه و رفتار دستگاههای دینی برخی کشورهاست. آیا حکم خدا در قرن چهاردهم دگرگون شده است؟ چرا باید زنان از آثار سازنده زیارت قبور، آن‌هم زیارت شهیدان و اولیا محروم باشند؟!

۱- نور: ۳۷- ۳۶

۲- الدّر المنثور، در تفسیر آیه یاد شده.

ص: ۱۰۶

سرچشمه‌های اندیشه وهابیت

سرچشمه‌های اندیشه وهابیت (۱)

مایکل کوک/ محمد حسین رفیعی

چند سال مانده به میانه قرن دوازدهم قمری/ هیجدهم میلادی (۱۷۰۳- ۱۷۹۱ م./ ۱۱۱۵- ۱۲۰۶ ه-.) دانش پژوهی جوان از نجد به نام «محمد بن عبدالوهاب» تغییرات مهمی در باورهای اعتقادی پدید آورد، که نزدیک به تغییر مذهب بود. (۲) برداشت ویژه محمد بن عبدالوهاب از توحید موجب شد او به مسلمانان روزگار خود به دیده مشرکانی بنگرد که باید با آنان تا سرحد مسلمان شدن! جنگید.

دولت نخست وهابی (۱۱۵۸ ق./ ۱۷۴۵ م.) محصول در آمیختگی این نگرش افراطی و اقبال سیاسی خاندان سعودی

۱-. Michael cook.

"On the origins of wahhabism"

Journal of Royal Asiatic Society, Cambridge University Press For Asiatic Society. Third, series. Volume ۲. part ۲. July ۱۹۹۲

۲- پیش نویسی از این مقاله در سمیناری با عنوان "راهکارهای نوین در بررسی تاریخ پیشامدرن اسلامی

"ew Approaches to the Study of Pre- Modern Islamic History

که در فوریه ۱۹۹۱ در پرینستون برگزار شد، و نیز در ماههای بعد از آن و در انجمن شرق شناسان آمریکا در برکلی، ارائه گشت. من از تمام نظریات و انتقادات شرکت کنندگان در این هردو رویداد بزرگ، بخصوص دوستانی چون نمرود هرویتز و خالد ابو الفاد تشکر می کنم. همچنین از فرانک استیوارت برای بازخوانی و نقد پیش نویس این مقاله فدردانی میکنم.

ص: ۱۰۷

بود. آنان توانستند با یاری هم، حکومت محلی را در بیابان نجد و به مرکزیت درعیه پایه گذاری کنند.

اکنون باید بررسی کرد که چه منبع یا منابعی در ساختار عقاید و نوع نگرش شیخ مؤثر بوده‌اند؟ البته اگر چنین منبعی وجود داشته باشد. (۱) آیا چنین اندیشه‌های می‌تواند دستاورد سفرهای شیخ برای کسب علم باشد؟ وآیا این امر می‌تواند نتیجه مطالعه کتب «حیدری بغدادی» (م ۱۳۰۰/ ۱۸۸۲) باشد که به اندیشه شیخ، به عنوان خطری می نگریست که حاصل مطالعه زیاد مباحث علمی و عدم مباحثه با دیگر متعلّمین بوده است؟ (۲) و بالأخره آیا از طریق شهود و دریافت باطنی توانسته بود به ریشه‌هاییکه کم ثمر بودند و باید پیگیری می‌شدند، دست یابد؟!

دغدغه اصلی من در اینجا شرح و تبیین شواهد و مدارک گاه متناقض سفری است که شیخ طی آن به دریافت‌هایی از رفتار سیاسی‌اش رسید و نیز پس از آن میکوشم مختصری از عقاید افرادی را که احتمالًا بر افکار شیخ تأثیر گذارده‌اند، ارائه کنم. البته این مطلب، مشکل منبع فکر شیخ را برای ما حل نمی‌کند، اما در گسترش پژوهش وتحقیق‌مان، یاریمان خواهد کرد.

منابع وهابی، مطالب محدودی در مسیر سفر شیخ نوشته وگفتهاند: او از نجد به حجاز رفت و مدینه را زیارت کرد. آنگاه به نجد بازگشت و به سمت عراق و بصره رفت و از مسیر احساء (۳) به نجد باز گشت.

در اینجا اختلافات اندکی در منابع وهابی وجود دارد: برخی اشاره به حضور او در بصره پیش از رفتن به حجاز کرده‌اند. (۴) منبعی متأخرکه نویسنده‌اش وهابی است، از رفتن او به بغداد پیش از حجاز سخن میگوید. (۵)

دو معلم اصلی او در مدینه؛ «عبدالرحمان بن ابراهیم بن سیف» (۶) از اهالی نجد و دیگری «محمد حیات السندی هندی» (۱۳۶۳ ق./ ۱۷۵۰ م.) بودند. (۷) ابن سیف فهرست کتابهایی را به ابن عبدالوهاب نشان میدهد که از آنها با تعبیر «اینها سلاحهایی است که من برای مجمعه فراهم آورده‌ام» یاد میکند. (۸)

شیخ میگوید: از محمد حیات السندی در باره کسانی که در کنار قبر پیامبر (ص) طلب استغاثه می‌کنند (یدعون و یستغیثون) پرسیده شد و او پاسخ داد: «این تقلیدی است از اعمال بنی اسرائیل و قوم موسی که کفر ورزیدند وبتپرست شدند.» (۹) باید گفت اینها نشانی است از نوعی رفورم و نه چندان جدی. گرچه روشن نیست که این از منابع فکر محمد ابن عبدالوهاب باشد. (۱۰)

به یقین تنها استاد شیخ در زمان حضورش در بصره، «محمد المجموعی» بود. (۱۱)

ما در شهر بصره با تحرّکات و فعالیتهایی مواجهیم که برای نخستین بار رخ داده است؛ ابن عبدالوهاب در این شهر شرک را تقبیح کرد و به همین دلیل، از آنجا اخراج گردید. المجموعی این حرکت آغازین شیخ را مورد تأیید قرار داد و به همین دلیل از این واقعه رنج بسیار برد. (۱۲) البته با تأسف باید گفت هیچ منبع غیر وهابی این محقق را نشناخته است. (۱۳) لااقل می توان «مجموعه» را واقعی انگاشت. (۱۴)

در این زمان و برطبق اشارات منابع وهابی، شیخ بسیار علاقه مند بود که از طریق زبید به دمشق برود. چه، دمشق درآن روزگار مرکز آموزشی فقه حنبلی بود. لیکن نتوانست چنین کند و ناگزیر شد به خانه‌اش برگردد. (۱۵) او در مسیر حرکتش، به الأحساء رسید؛ جاییکه مرکزیت علمی شافعیان در آن قرار داشت. (۱۶)

در اینجا می‌توانیم کمی به منابع غیر وهابی نیز متمایل شویم و مروری بر آنها داشته باشیم. سفرنامه‌های متعدد و گوناگونی در این زمینه وجود دارد که برخی چندان قابل اتکا و اطمینان نیستند. نمونه‌ای از آن دست کتابها، «لمع الشهاب فی سیره محمدبن عبدالوهاب» از نویسنده‌ای ناشناس است. این کتاب یکی از منابع مهم تاریخ وهابیت است که به نظر میرسد برای یک صاحب منصب انگلیسی در منطقه خلیج فارس نگاشته شده و در سال ۱۲۳۳ ق./ ۱۸۱۷ م. تکمیل گردیده است. آنچه مشخص گردیده، غیر وهابی بودن نویسنده کتاب و البته همسو بودن جهتگیری‌های او با دولت سعودی است.

با تکیه بر این منابع، (۱۷) باید گفت: شیخ در سن ۳۷ سالگی عزم سفر کرده و در نخستین سفرش به بصره رفته است. (۱۸) (با توجه به اینکه تاریخ تولد شیخ، طبق منابع وهابی، در سال ۱۱۱۵ ق./ ۱۷۳۹ م. بوده، (۱۹) بنابراین، سفر او در سال ۱۱۵۲/ ۱۷۳۹ آغاز گردیده است). او در بصره به صورت ناشناس در مسجد مجموعه اقامت گزید. در این زمان بود که مورد توجه و حمایت قاضی شهر قرار گرفت. به نظر می‌رسد که وی شش سال از عمر خود را در این شهر گذراند. (۲۰) پس از آن، به مدت پنج سال در بغداد زیست. (۲۱) پس از آن او یک سال نیز در کردستان اقامت گزید. (۲۲) سفر بعدی اش به ایران بود. (۲۳) پس از دو سال اقامت در همدان، به اصفهان رفت. زمان ورود او به اصفهان با پایان یافتن

۱- من در اینجا باید درک شیخ از مفهوم «شرک» و عداوتی که نسبت بدان ابراز می داشت را، به روشنی تبیین کنم. البته من خود را ناتوان می بینم تا دریافتهای او را که از عقاید اسلاف و همعصرانش متفاوت بود، به طور دقیق و مشخص بیان کنم. من در این میان هیچ منبع ثانویه مطمئن یا مطالعه کامل و جامعی که در ارتباط با منابع [در اختیار همگان] بوده و تحقیق و بررسی ما را در باب وهابیت متقدم راهنمایی کند، نیافتم.

۲- ابراهیم فصیح بن صبغه الله الحیدری البغدادی، «عنوان المجد فی بیان احوال بغداد و البصره و النجد» بغداد، ۱۹۶۲، ص ۲۲۸

۳- بهترین و کامل ترین اشاره از آن «ابن بشر» م. ۱۲۹۰/ ۱۸۷۳ است. عنوان «المجد فی تاریخ النجد بیروت. ص ۱۷ و پس از آن، محمود شکری الآلوسی، «تاریخ النجد» قاهره، ۱۳۴۷، ۱۳۴۷، ابن غنم م./ ۱۸۱۰۱۲۲۵ عنوان می کند که شیخ بارها از بصره و حجاز دیدن کرده و سپس به الاحصاء بازگشته است، «روضه الافکار» بمبئی، ۱۳۳۷ ص ۴- ۳۱، او همچنین به زیارت وی از حجاز پس بلوغ اشاره دارد ibid، صص ۲۱. ۳۰. اشارات ابن غنم توسط عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن م. ۱۸۷۶/ ۱۲۹۳ در مصباح الظلام بمبئی ص ۶، ۱۹ مورد استفاده قرار گرفت و نیز سلیمان بن سهمان م. ۱۳۴۹/ ۱۹۳۰ در دو کارش «الدیه الشریق» قاهره ۱۳۴۴ صص ۵ به بعد و کشف غیاهیب الظلام بمبئی صص ۵- ۹۳ چنین کرده است. برای منابع دست دوم به خط سیر و مسیر سفر وهابی بنگرید به: هنری لائوست؛ «بررسی عقاید سیاسی- اجتماعی تقی الدین احمد ابن تیمیه» قاهره ۱۹۳۹ صص ۵۰۷ به بعد برخلاف دیگر مطالعات لائوست در باب عقاید حنابله و وهابیون، این بررسی به منابع متأخر استناد ورزیده، و در جزئیات چندان قابل اتکا و اطمینان نیست؛ نیز بنگرید به: دائره المعارف اسلام، ویرایش دوم لیدن و لندن ۱۹۶۰، مدخل «ابن عبدالوهاب» اشارات لائوست در اینجا نیز غیر قابل اتکا در جزئیات است؛ نیز بنگرید به: محمد بن عبدالوهاب و آغاز امپراتوری موحدان در عربستان، جی. اس. رِنتز دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۴۸ صص ۲۴- ۳۳

۴- برمبنای وقایع نگاریهای سالشمار تاریخ وهابیت در «تاریخ مصر در زمان حکمرانی محمدعلی پاشا»، اثر منگین (F .Mengin (پاریس ۱۸۲۳) ص ۴۴۹ و نیز (Ibid .i، ص ۳۷۸): او برای ادامه تحصیلاتش به بصره رفت و سپس تصمیم به سفر به مکه و مدینه گرفته، پس از آن، به زادگاه خویش بازگشت. تواریخ سالشمار این اطلاعات را به اظهارات نوه شیخ که شیخ عبدالرحمان بن عقویه نام داشت، مستند داشتهاند (ibid ..i ,p .vi؛ شاید این شخص همان عبدالرحمان بن حسن (م. ۱۲۸۵/ ۱۸۶۹) باشد. اشارتی دیگر حاکی از آن است که شیخ «پس از سفر به بصره، به الاحصاء رفته و بعد از آن، راه حرمین را پیش گرفته است». (نیز بنگرید به رساله ابن بشر، «عنوان المجد»، ص ۲۶۴) نوه دیگر شیخ، سلیمان بن عبدالله (م. ۱۲۳۳/ ۱۸۱۸) عنوان کرده است که شیخ از «بصره و حجاز دیدن کرده است (بنگرید به: «التودیه عن توحید الخلاق» (ریاض، ۱۹۴۸) صص ۶- ۲۵ که ازوست و تاریخ نگارش این کتاب قدری قابل تأمل و تحقیق خواهد بود) و یک منبع فرانسوی برای تاریخ وهابیت، به صراحت مسیر سفر شیخ را ابتدا به بصره و سپس به مکه عنوان می دارد (J .B .L .J .Rousseau ,m ق

(moire sur les trios plus fameuses sects du musulmanisme(paris, ۱۸۱۸

در زندگی نامه (ترجمه) شیخ که توسط پسر عبدالرحمان بن حسن، عبداللطیف نگاشته شده، آمده است که شیخ بیش از یکبار به بصره و حجاز رفته است «مجموعه الرسایل و المسائل النجدیه» (قاهره ۱۳۴۶) صص ۵- ۳۸۰، از اطلاعات فوق، چنین برمی آید که او اطلاعاتش را برمبنای سخنان ابن غنم تدوین کرده است). یک منبع بی نام و نشان و احتمالاـ سوری که منبعی پیش وهابی محسوب می شود، عنوان می دارد که شیخ پس از دیدن بصره، به مدینه رفته است (کیف کان ظهور شیخ الاسلام محمدبن عبدالوهاب- ریاض ۱۹۸۳- ص ۴۶)

۵- سلیمان بن سهمان، تربیت الشیخین قاهره، ۱۳۴۳ صص ۵- ۱۶۲

۶- ابن غنم، روضه، صص ۶- ۳۱؛ سلیمان بن عبدالله، تودیه، ص ۹- ۲۵؛ ابن بشر، عنوان المجد، صص ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۸۵ پسرش ابراهیم درسال ۱۱۸۹ / ۱۷۷۵ درگذشته است ابن عیسی، «تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی نجد» ویرایش ح. الجسیر ریاض ۱۹۶۶ صص ۱۱، ۴۳

۷- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱۷- ۱۸، ۸۵؛ نیز بنگرید به: جی. وُل J. Voll، «محمد حیاه السندی و محمد بن عبدالوهاب: بررسی در باره جامعه متفکر قرن هجدهم در مدینه، مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی ۱۹۷۵، صص ۳۲ به بعد.

۸- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱۶، ۱۷

۹- «إنّ هؤلاء معتبرون ما هم فیه و باطلون ما کانوا یعملون»، ابن بشر، عنوان المجد، صص ۱۷، ۲۰ طبق متن نسخه خطی این کتاب در کتابخانه انگلستان، شیخ کسی است که خود را در معرض قضاوت گذاشته است.

۱۰- طلاب دیگری که گفته می‌شود شیخ در مدت حضور در حجاز با آنها مراوده داشته، عبارتاند از: شیخ علی افندی الداغستانی سلیمان بن عبدالله، التودیه، صص ۶- ۲۵؛ و نیز بنگرید به عُثیمین، تاریخ مملکه العربیه السعودیه، ۱۹۸۴ و شیخ محمود بن سلیمان الکردی الشافعی احمد بن زینی دهلان، «الدرر الثنیه فی ایراد علی الوهابیه» قاهره ص ۱۴۷؛ نیز بنگرید به: مقاله «وهابیت» اثر دی. اس. مارگولیوث در «دائره المعارف اسلام» Encyclopaedia of Islam ویرایش اول، لیدن و لندن ۳۸- ۱۹۱۳؛ و علی الطاقستانی متولد ۱۱۲۵ / ۱۷۱۳ و متوفای ۱۱۹۹ / ۱۷۸۵؛ وی در واقع از شیخ جوانتر بود که اقامتش در حجاز پیش از جدال و معارضه‌اش در دمشق به سال ۱۱۵۰ صورت گرفت مرادی، سلک الدرر، بولاق ۱۳۰۱، ص ۲۱۵ و نیز محمد بن سلیمان کردی هم از شیخ جوانتر بود؛ چه، او در سال ۱۱۹۴/ ۱۷۸۰ و درسن شصت سالگی درگذشت و بنابراین، تاریخ تولد او ۷- ۱۱۲۶/ ۱۵- ۱۷۱۴ بوده است.

۱۱- طلاب دیگری که گفته می‌شود شیخ در مدت حضور در حجاز با آنها مراوده داشته، عبارتاند از: شیخ علی افندی الداغستانی سلیمان بن عبدالله، التودیه، صص ۶- ۲۵؛ و نیز بنگرید به عُثیمین، تاریخ مملکه العربیه السعودیه، ۱۹۸۴ و شیخ محمود بن سلیمان الکردی الشافعی احمد بن زینی دهلان، «الدرر الثنیه فی ایراد علی الوهابیه» قاهره ص ۱۴۷؛ نیز بنگرید به: مقاله «وهابیت» اثر دی. اس. مارگولیوث در «دائره المعارف اسلام» Encyclopaedia of Islam ویرایش اول، لیدن و لندن ۳۸- ۱۹۱۳؛ و علی الطاقستانی متولد ۱۱۲۵ / ۱۷۱۳ و متوفای ۱۱۹۹ / ۱۷۸۵؛ وی در واقع از شیخ جوانتر بود که اقامتش در حجاز پیش از جدال و معارضه‌اش در دمشق به سال ۱۱۵۰ صورت گرفت مرادی، سلک الدرر، بولاق ۱۳۰۱، ص ۲۱۵ و نیز محمد بن سلیمان کردی هم از شیخ جوانتر بود؛ چه، او در سال ۱۱۹۴/ ۱۷۸۰ و درسن شصت سالگی درگذشت و بنابراین، تاریخ تولد او ۷- ۱۱۲۶/ ۱۵- ۱۷۱۴ بوده است.

۱۲- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۶. ۱۸، ۱۱. ۱۸؛ ابن غنم توضیحات خوبی درباب تبلیغات شیخ در باره توحید و مخالفتها و

تکـذیبیبههایی که از میان شواهد پیداست و به او وارد میآمده، ارائه کرده است روضه، صـص ۱، ۳۱ ولی او هیچ چیز درباب شرح و تفصیل وقایعی که باعث اخراج شیخ از شهر شد، ارائه نکرده است.

۱۳- حیدری، کسی است که تمام شرح و توضیحات ابن بشر را تکرار کرده است حیدری، «عنوان المجد»، صص ۹، ۲۲۹

۱۴- باکینگهام Buckingham در سال ۱۸۱۷ از بصـره دیدار کرده و طی گزارشـهایش از «باب المجموعه» به عنوان یکی از پنج دروازه شهر بصره که درقسمت جنوب و جنوب شرقی شهر قرار داشته، یاد کرده است.

J. S. Buckingham, Travels in Asyyria, Medina and Persia London, ۱۸۳۰

ونیزنـامی ازمسـجد مجموعه درفهرست تقسـیمات ایـالتی عثمـانی وجوددارد. Basra salnames ۹. ۹۲۲ Basra Vilayeti p ۱۳۰۸,

۱۵- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱۶. ۱۸

۱۶- عبـدالله ابن محمـد بن عبداللطیف الشافعی الاحصائی ibid، ص ۱۶. ۱۸. پس از آن، شـیخ این ملاقـات را در فضایی جـدلی و ناخوشایند برای او یادآوری کرد ابن غنم، روضه، ص ۳. ۶۱ سلیمان بن عبدالله از عبداللطیف الاحصائی و محمد العفالقی الإحصائی سخن می گوید تودیه، ص ۱۰. ۲۵

۱۷- بنگرید به: «لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب»، ویرایش ابوحکیمه بیروت ۱۹۶۷ صص ۱۵- ۲۲

۱۸- Ibid . صـص ۱۱. ۱۵. این امر پس از بیست و سه سال تحصـیل نزد دو اسـتاد اهل نجـد؛ یعنی شـیخ عبـدالرحمان ابن احمد از بُرَیده و شـیخ حسن التمیمی از قسیم، صورت گرفت. من از ارائه نام افراد دیگری که احتمالًا در این ماجرا تأثیرگذار بودهاند، ناتوان و عاجزم.

۱۹- ابن غنم، «روضه»، صـص. ۲. ۳۰؛ ابن بشـر، «عنوان المجد»، صص ۵. ۴۱۶ ازآن روی که شیخ درسال ۱۲۰۶/ ۱۷۹۲ درگذشت، هر تاریخ تولدی پیش از سال ۱۱۱۵ غیرقابل پذیرش است.

۲۰- «لمع الشهاب»، صص ۱۵- ۱۷؛ شواهد نام دوتن از حاکمان محلی؛ یعنی «عمر آقا» و «جرجیس آقا» را که پشت سر هم بر مسند امور نشسـتهاند و نیز دو قادی به نامای «شـهاب الدین» و «حسـین الاسلامبولی» و یکی از محصلین زبده و برجسته به نام شیخ انس را ذکر کردهنـد. این آخری احتمالًا بایـد «شـیخ انس باش عیان البصـره» باشـد که در سال ۱۱۴۰/ ۱۷۲۷ گنبد مرقد «شـیخ محمد امین کوّاز» (م. ۹۵۳/ ۱۵۴۶) را بازسازی کرد. بنگرید به: باش اعیان العباسـی، «البصره فی ادواره التاریخیه»، (بغداد، ۱۹۶۱) ص ۸۱) چنین به نظر می رسد که او به شدت تلاش می کرد تا برای شـیخ گروه هوادارانی تهیه کند، کسانی که دشمن آیین قبر پرستی بودند (ابن غنم، روضه، صص ۳. ۱۳۹ و ۸. ۲۰۸)

۲۱- «لمع الشهاب»، صص ۱۷ به بعد؛ این اشاره از مکتب شافعی و شیخ عبدالرحیم الکردی برآمده است.

۲۲- Ibid ، صص ۱۷، ۱۸

۲۳- Ibid ، صص ۱۹، ۲۱

ص: ۱۰۸

حکمرانی سلسله صفوی و به قدرت رسیدن نادرشاه افشار همراه بود (۱).(این تاریخ نمی‌تواند ازسال ۱۱۴۸ ق./ ۱۷۳۶ م.- سالی که نادر به «نادرشاه» ملقّب شد- فراتر رود.) او در مدت اقامت هفت ساله‌اش در اصفهان، به فلسفه اشراق و تصوّف گرایش پیدا کرد. (۲) پس از اصفهان به جانب ری رفت و پس از اقامت نامطلوبش در روستایی در میانه راه، به قم رسید، (۳) لیکن بی درنگ از آنجا راهی آناتولی شد. (۴) در ادامه، او شش ماه از عمر خود را در حلب، یکسال در دمشق، دو ماه در اورشلیم و دوسال در قاهره گذرانید. (۵)

محمد بن عبد الوهاب سرانجام تصمیم به سفر حجاز گرفت که در آن زمان «شریف سُرور» (۶) بر آنجا حکومت می کرد. (۷) (حکومت سُرور از سال ۱۱۸۶/ ۱۷۷۳ تا ۱۲۰۲/ ۱۷۸۸ برقرار بود). از سوی دیگر، طبق شواهد، سفر شِیخ، از ورودش به اصفهان تا بازگشتشِ به مکه، نباید بیش از یازده سال به طول انجامد و نیز چنانکه دیدیم تاریخ آن نباید از سال ۱۱۴۸ ق./ ۱۷۳۶ م. فراتر باشد).

از زمانی که مارگولیوث کتاب «لمع الشهاب ...» را در مقاله‌ای با عنوان «وهابیت» در ویرایش اولِ دائره‌المعارف اسلام (The Envyclopedia of Islam

منتشر کرد، (۸) برای [محققان] خاورمیانه (۹) و همچنین غرب، (۱۰) به عنوان منبعی دسته دوم، مورد استفاده قرار گرفت. اما باید به این منبع، با دیده تردید و نقادانه نگریست. به جهت استنادات او به منابع نا مشخص؛ از سویی نمی‌توان آنها را بی‌پایه و اساس شمرد و از سوی دیگر، نمیشود کاملًا منسجم و منطبق با سالشمار تاریخی دانست.

به نظر میرسد که محتوا و درونمای اصلی این کتاب- که بی شک از مآخذ توأمان شفاهی و کتبی اخذ شده- در برخی کتب فارسی عهد قاجار نیز آمده است. (۱۱) نوشته محمدتقی سپهر (۱۲) (م ۱۲۹۷- ۱۸۸۰) که در دهه ۱۲۵۰ یا ۱۲۶۰/ ۱۸۳۰ ویا ۱۸۴۰ نشر یافته، گویای آن است که ابن عبدالوهاب پس از تحصیل در بصره، به همراه محمد نامی، به قصد یادگیری علوم مختلف راهی اصفهان گردید. (۱۳) این مطالب، از به وسیله مورخ متقدمتری به نام «عبدالرزاق مفتون دنبلی» (م. ۱۲۴۳/ ۱۸۲۷) تأیید میشود (۱۴) عالم برجسته، مرحوم میرزای قمی (م. ۱۲۳۱/ ۱۸۱۵) (۱۵) حدود یک سال پیش از مرگش، نامهای به فتحعلی شاه قاجار (حک- ۱۲۱۲- ۵۰/ ۱۷۹۷- ۱۸۳۴) نوشت و در آن، اطلاعات بیست سالگیاش را به هنگامی که در نجف بود، بازگو کرد (در دهههای ۱۱۷۰ تا ۱۷۵۰). (۱۶) وی در آنجا از شخصی از اهالی عُیینه که محمدبن عبدالوهاب نام داشته و به عراق عرب (شهرهایی از جمله شهرهای مقدس) و البته شهرهای عراق عجم رفته، سخن گفته است. (۱۷)

منبع متأخرتری به نام «تحفه الأعلام» از عبداللطیف شوشتری (۱۲۲۰/ ۱۸۰۶ م.)، (۱۸) طی یادداشتی- که در سال ۱۲۱۹/ ۱۸۰۴ نوشته شده- در باره سفرهای ابن عبدالوهاب به اصفهان، که مرکز اندیشههای فلسفی یونانی بود (یونانکده) و هم درسیاش با محقّقان برجسته و شناخته شده آن زمان و همچنین بازگشت به موطنش در تاریخ حدود سال ۱۱۷۱/ ۱۷۵۷ مطالبی را آورده است. (۱۹) این اشارات با سخنان میرزا ابوطالب خان اصفهانی (۲۰) (۱۲۲۰/ ۱۸۰۵ م.) که آنها را در سال ۱۲۱۸/ ۱۸۰۳ (۲۱)به رشته تحریر درآورده، همسو و هم جهت است. میرزا ابوطالب در این کتاب، اطلاعات بیشتر و دقیقتری درباره سفر شیخ به خراسان و حضورش در مرز غرنه ارائه میکند، لیکن این شواهد نیز اطمینان و اعتماد کافی در ذهن خواننده بر نمیانگیزد.

اما این پایان ماجرا نیست. دو منبع دیگر نیز برای تضمین اعتبار گزارشهاییکه از ایرانیان رسیده، وجود دارد؛ یکی از آنها سفرنامه کارستن نیبور (۲۲) سیاح آلمانی است. در این منبع، نیبور از «دین جدیدی» سخن میگوید که در نجد شکل گرفته است. وی توضیح میدهدکه چگونه این ماجراجوی عرب، پسازتحصیل درنجد، برای چند سال دربصره زیست وپساز آن به بغداد و ایران سفرکردا (۲۳)نیبور در سال ۳- ۱۷۶۲ درعربستان حضور داشت و پیشگوییهای او در باره آینده، تا چندین دهه بعد، مورد ملاحظه و

توجه بود. (۲۴)

منبع متقدم دیگر (متقدمترین و البته با صراحت کلام کمتر) خود شیخ است. وی طی نامهای به عبدالله بن سُحَیم، مفتی مجمعه، در باب دشمنی ابن المویس با اندیشههای او که طی نامهای به مردم وَشم (درون منطقه نجد) عقاید ابن عبدالوهاب را متمسخرانه، بدعتی از سوی خراسان دانسته بود. اطلاعاتی به ما میدهد. (۲۵) این شاهد تاریخی نمیتواند دیرتر از سال ۱۱۷۵/ ۱۷۶۱ رخ داده باشد؛ چراکه هم عبدالله بن سُحَیم و هم ابن المویس در وقایعی که در منطقه صُدَیر رخ داد، در آن سال از دنیا رفتند. (۲۶)

در اینجا شواهد بیشتری از این سفر نامتعارف- که با شرایط و مختصات آن، کاملًا ناهمگون به نظر می رسد-

---

۱- Ibid ، صص ۷، ۱۹

۲- استاد وی، میرزا جانالاصفهانی بودکه شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسیرا درس میگفت ibid، صص ۷، ۱۹ چنین به نظر می رسد که نگارنده این مطلب وی را همان حبیب الله میرزاجان الشیرازی می داند بنگرید به پانویس ها:

C. Brockelman, Geschichte der Arabischen Litteratur

، مجلدات تکمیلی، لیدن ۱۹۳۷- ۴۲، ص ۹۲۶ پ ۲؛ و نیز بنگرید به: زرکلی، اعلام، بیروت ۱۹۷۹، ص ۱۶۷ ستون الف.

۳- در این نقطه، او با هم درسی از اهالی بغداد به نام علی الغزاز همراه شد.

۴- «لمعالشهاب»، ص ۲۱؛ دراینجا او به شهری با نام «ابو لباس» برده می شود که من ازتشخیص دقیق مکانآن عاجزم.

۵- Ibid ، صص ۲۱ به بعد؛ او در مدت اقامت درقاهره، در الازهر و در محضر شیخ محمد زین الدین ابوعبدالله المغربی به تحصیل علم پرداخت.

۶- Ibid ، ص ۲۲۰؛ وی در مکه با شیخ عبدالغنی الشافعی مفتی مکه ملاقات کرد.

۷- دهلان، خلاصات الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، قاهره، ۱۳۰۵ صص. ۳۳ و ۲۰۷ و ۲۵ و ۲۲۴

۸- آدرس متن مربوط عبارت است از:۱۰۸۶ a

۹- برای مثال، بنگرید به: احمد لمین، «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث»، قاهره ۱۹۴۸ ص ۱۰ من برای این ارجاع مدیون مایکل بورنر هستم؛ نیز بنگرید به: الف. الف. عبدالرحیم، الدوله السعودیه الأولی، ویرایش دوم، قاهره، ۱۹۷۵ ص ۳۴ و پانویس اول: عبدالرحیم به چهار دلیل این منبع را صحیح و قابل اطمینان نمیداند: اول آنکه هیچگونه اطلاع و تصریحی مبنی بر فارسی دانستن شیخ وجود ندارد، دوم عدم اشاره به هیچ گونه تعارض و تضارب عقیده که شیخ احتمالاً درطول چنین سفری با آن مواجه بوده است، و نیز دلایل سوم و چهارم بر مبنای استدلالات نادرست و معیوب بنا نهاده شده است.

۱۰- برای نمونه بنگرید به:Muhammad ibn Abd -al Wahhab, Rentz ، ص ۳۲، پانویس اول: رنتز به این کتاب به عنوان مرجعی سال شمار و کرونولوژیک مینگرد و با عباراتی «به شدت احساسی» و در اختلاف و تباین با تمام منابعی که تاکنون تصویری از شیخ را برای ما رقم زدهاند، از آن یاد میکند.

۱۱- برای این کتب بنگرید به: حسین مدرسی طباطبایی، «روابط ایران با حکومت مستقل نجد» ۱۲۰۸- ۱۲۳۳ ه- . ق.؛ بررسی های تاریخی، سال ۱۱، شماره ۴ ۱۹۷۶ صص ۷۹ به بعد؛ الف، فقیهی، وهابیان، تهران. ۱۳۶۴ ش. صص ۶- ۱۴۴ و ۷۹- ۲۶۲ مدرسی در اینجا رسماً بیان می کند منابعی تاریخی که سفر شیخ را به ایران تحت پوشش قرار دادهاند، بر مبنای وقایع نگاری ایرانیان بنا نهاده شده است و شواهد «لمع الشهاب» بدین وسیله تأْیید می گردد. این مطالعات جایگزین کار شهرستانی، هل تلاقی مبدی الوهابیه دروسه فی اصفهان؟، العرفان، ۱۹۶۹؛ مقاله شهرستانی دریک مجله عربی زبان در تهران به چاپ رسیده است. تحت عنوان «الشیخ

محمد بن عبدالوهاب و دراساته فی اصفهان»، بعدها توسط ردّیه پرجنب و جوشی که حامد الجسیر تحت عنوان «جوانب من حیات الشیخ محمد بن عبدالوهاب»، العرب، شماره ۴ ۱۹۷۰ مخصوصاً صص ۹۳۹- ۴۴ چاپ شد. در اینجا «لمع الشهاب» مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

۱۲- بنگرید به:۱۹۲۷, C .A .Storey ,Perrsian Literature London صص ۱۵۲- ۴ شماره ۱۹۱

۱۳- محمد تقی سپهر، «ناسخ التواریخ»: سلطنت قاجاریه، تهران ۱۳۴۴ ش. و ۱۳۸۵ ش. همچنین بنگرید به: رضاقلی خان هدایت، «تاریخ روضه الصفای ناصری»، به اهتمام میرکوند ۶۲ قم. ۱۳۳۸- ۹ جلد ۴، صص ۱۸. ۳۸۰

۱۴- عبدالرزاق مفتون دنبلی، مآثر السلطانیه، تهران ۱۳۵۱ ص ۱۱. ۸۲ برای اطلاعات بیشتر از این نگارنده، بنگرید به Storey Persian Literature, صص ۳۳۴ به بعد. شماره ۴۲۶ این کتاب درباره تاریخ سلطنت فتحعلی شاه تا سال ۱۲۲۹/ ۱۸۱۴

۱۵- برای اطلاعات بیشتر در زندگی و آثار او، بنگرید به: مدرسی طباطبایی، «پنج نامه از فتحعلی شاه قاجار به میرزای قمی»، بررسی تاریخی، سال پنجم، شماره ۴ ۱۹۷۵ صص ۸- ۲۵۴

۱۶- تاریخ تولد او عموما سال ۱۱۵۱/ ۱۷۳۸ انگاشته می شود آقا بزرگ تهرانی، «طبقات اعلام الشیعه، مشهد. ۱۴۰۴ قسمت دوم، صص ۸. ۵۲ و اینطور دانسته می شود که او درسال ۱۱۷۴/ ۱۷۶۰ به نجف رسیده است مدرسی طباطبایی، پنج نامه، ص ۲۵۵ پانویس ۳۷

۱۷- من مضمون این نامه را تنها از طریق نقل قولی که فقیهی در کتابش «وهابیان»، صص ۲۶۷ به بعد آورده است، بیان می کنم. او پس از ستایش از محمد بن عبدالوهاب برای بازدیدش از ایران اینطور می نویسد: «ظاهر آن است که [او] به عراق عجم هم آمده بود». ibid، صص ۸. ۲۶۷ این یکی از منابع پارسی زبانی است که در آن نام و نشان صحیحی از شیخ ارائه کرده است.

۱۸- برای این تحقیق و ذیل آن، بنگرید به Storey ,Persian Literature ، صص ۱۱۲۳، شماره ۱۵۶۱

۱۹- عبداللطیف شوشتری، تحفه الاعلام، ویرایش س. موحد تهران، ۱۳۶۳ صص ۱۳. ۴۴۷. پس زمینه اندیشه شیخ در اینجا وابسته به فقاهت حنفی نشان داده شده است. و این در حالی است که میرزای قمی می دانست وهابیان حنبلی هستند

۲۰- Storey ,Persian Literature ، صص ۸- ۱۴۴ شماره ۱۷۳

۲۱- میرزا ابوطالب خان اصفهانی، مسیر طالبی، ویرایش حسین خدیوجم، تهران، ۱۳۵۲ صص ۲۰. ۴۰۹؛ نیز بنگرید به ترجمه همین اثر:

C. Stewart, Travels of Mirza Abu Taleb Khan London, ۱۸۱۷ , iii, pp. ۱۶۸ f

۲۲- Carsten Niebuhr

۲۳- C. Niebuhr, Beschreibung von Arabien, Copenhagen, ۱۷۷۲ p. ۳۴۶

ترجمه انگلیسی این اثر که با عنوان:

Travels through Arabia and Other Countries in the Middle east Edinburgh, ۱۹۷۲ . ii. p. ۱۳۱

به چاپ رسیده، بی شک از ترجمه فرانسوی اصل آن، که با عنوان

Description de l Arabi ze Copenhagen, ۱۷۷۳ . p. ۲۹۸

چاپ گردیده بود، برداشت شده و از سفرهای متعدد به بغداد و درون ایران سخن می گوید. اما متن اصلی آلمانی آن از این عبارت استفاده می کند:"reisete auch nach Baghdad and Persien" لیکن از سوی دیگر بورکهارت J .L Burckhardt. تنها بدین مطلب اشاره دارد که ["شیخ] مدارس متعددی در شهرهای مهم مشرق درک کرده است "

J. L. Burckhardt, Notes on the Bedouins and Wahabys London, ۱۸۳۰ , p. ۲۷۴

۲۴- چنانکه توسط عثیمین A .S .al -Uthaymin مشخص شد. نیبور و دعوات شیخ محمد بن عبدالوهاب، مجلات کلیات العلوم الاجتماعیه، ریاض ۱۹۷۸ ص ۱۷۸

۲۵- کتابه لأهل الوشم یستضیء بالتوحید و یزعموا أنّه بدعه خرج من خراسان ابن غنم، روضه، صص ۱۴، ۱۴۸ در نامه ای دیگر که شیخ به عبدالله بن سهیم نگاشته، مجدّدا از «بدعت خراسانی» که به افکار او نسبت می دهند، به صراحت سخن گفته است. زعمتم أنّه لا یخرج إلا من خراسان،Ibid ، صص ۱۰، ۱۲۹ ونیز ۴۴، ۱۲۹ برای اطلاعات بیشتر در باب پس زمینههای چنین بحثهای جدلی، بنگرید به: مایکل کوک، بسط اولین دولت سعودی در وشم، در جهان اسلام از سنت تا تجدد: با مقاله افتخاری برنارد لوئیس پرینستون، ۱۹۸۹ صص ۵- ۶۷۳

۲۶- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۲۲، ۴۲ و نیز بنگرید به: ابن عیسی، تاریخ، ص ۵، ۱۱۱

ص: ۱۰۹

وجود دارد (۱). طبق آرای پژوهشگر عراقی، م. س. خطاب، (۲) یاسین العُمَری (بعد از ۱۲۳۲/ ۱۸۱۶ م.) مورخ اهل موصل، بین تحصیل شیخ نزد ملا احمد الجُمَیلی (م. ۱۱۷۰/ ۱۸۱۶) و حضور او در بصره ارتباط ایجاد کرده است. (۳) اگر این مطلب صحیح باشد، شیخ باید در زمان حضور منازعات مذهبی که به «پیامبر سنت جورج» معروف است، در آن شهر حاضر بوده باشد (۴) در مقایسه و بررسی شواهد حضور شیخ در بصره می توان به مشاهدات سرهاردفورد جونز کنسول انگلستان در بغداد که در دسامبر ۱۲۱۳ / ۱۷۹۸ به ثبت رسیده، توجه کرد: در طول حضور او در موصل، ملّا محمد علنا، مانند یک درست دین پرهیزگار، عقاید خویش را ترویج میکرد و این امر برای روحانیون و فقهای آن شهر که او را مجبور به ترک آنجا کردند، بسیار گران وخطرناک جلوه مینمود. (۵) «اقامت کوتاه [او] در بصره» توسط وارینگ نیز مورد توجه قرارگرفته است، (۶) لیکن، شهر موصل جزو خط سیر سفر شیخ در کتاب «لمع الشهاب ...» نیست.

علاوه بر موصل، از دمشق و بغداد نیز نام برده شده است. (۷) لطف الله ابن احمد (۱۲۴۳/ ۱۸۲۷ م.) مورخ یمنی که وقایع سالهای میان ۱۱۸۹- ۱۲۲۴/ ۱۷۷۵- ۱۸۰۹ را در تاریخش درج کرده است، گزارش میدهد که ابن عبدالوهاب پس از تحصیلاتش در مدینه و بصره، مدتی را در دمشق مشغول به تحصیل علم بود. در این میان منابع فرانسوی، سفر شیخ به بین النهرین و سوریه که طی آن از دمشق رانده و از بصره و بغداد اخراج شد را ذکر کردهاند. (۸) وقایع نویس مغربی، ناصری (۱۳۱۵/ ۱۸۹۷ م.) مینویسد که او [ابن عبدالوهاب] به سوریه رفته است. (۹) چندین منبع دست دوم دیگر نیز از حضور او در دمشق سخن گفتهاند. (۱۰) اثر حیدری بغدادی که درسال ۱۲۸۶/ ۱۸۶۹ نگاشته شده، بیانگر آن است که ابن عبدالوهاب به بغداد رفته و به همراه جد نگارنده، صبغه الله الحیدری به تحصیل پرداخته است. (۱۱)

با در دست داشتن تمام این اطلاعات، هنوز هم مسیر سفر شیخ در پردهای از ابهام قرار دارد. براستی سخن چه کسی را باید پذیرفت؟ منابع وهابی تا جایی بر دیگر منابع رجحان دارند که عقاید اصلی وهابیت را به ما منتقل میکنند و بسیار طبیعی استکه آنها هیچ علاقهای به انتقال موضوعاتی که شیخ علاقهای به اطلاع همگان از آنها نداشته، ندارند. اما در همین حال، این منابع به وضوح نخ نما و به دلیل ناکامل بودنشان غیرقابل اتکا هستند و تاحدّی که ما از آن آگاهیم، این منابع هیچکدام از منابع غیر وهّابی قدیمتر نیستند. البته منابع غیر وهابی به شکلی که قابل اثبات است، مطالب نادرست بیشتری را در بر دارند و حتی میتوان اصل بسیاری از مطالبی را که منابع غیر وهابی ذکرکردهاند، در منابع مغرض ضدّ وهابی یافت. از سوی دیگر آنها از نیبور به عنوان قدیمترین منبع صریح در این باب بهره بردهاند. در حقیقت ما هیچ منبع همزمانِ با رخداد را در این باب نداریم و حتی شاهد ابن المویس هم در باب بدعتی از خراسان نیز محتملًا کافی است تا آنرا متعلق به دورهای پس از آن رخداد بدانیم. شاید بهترین عبارتیکه بتوان در این رابطه بدان اشاره کرد، آن است که: شیخ قطعاً مدتی را در بصره گذرانده است. این سخن توسط نیبور بیان شده و علاوه بر آن، منابع وهابی و غیر وهابی، اشارات صریحی بدان داشتهاند. (۱۲) علاوه بر این، باید به این مطلب توجه داشت که بررسی روایات متفاوت مسیر سفر شیخ، منبع صحیح وکاملی برای درک عقاید و جهانبینی او نخواهد بود و برای نیل به تمام آنچه لازم است بدانیم، باید با محققّانی که شیخ احتمالًا برخی از مواضع و نظریات خود را با ایشان در میان گذارده، ارتباط برقرار کرد.

بهترین منبع برای درک بهتر ادبیات اندیشههای شیخ، حیدری است. این مطلب برای نخستین بار توسط ابن بشر و در تیزبینی و فراستیکه او درباب زندگی ابن عبدالوهاب پیش از سفرش مبذول داشت، مورد توجه قرار گرفت. (۱۳) تعقیب احتمالاتی که مطرح شد، صحیح به نظر نمیرسد و من پس از این، برآنم منابعی را که شیخ در نوشتههایش، بیش از دیگران بدانها ارجاع داده است مورد بررسی قرار دهم. (۱۴) من در این میان، از بررسی قرآن وحدیث صرفنظر میکنم، چه شیخ خود معتقد به فسادناپذیری این دسته از منابع بود، (۱۵) و من هیچگونه ادعای جامع و فراگیری را در این باره ارائه نخواهم کرد. با این وجود این ساختار خطا ناپذیر است،

ولی ما برای شروع میتوانیم از نکات منفی و مشکلات کار آغاز کنیم.

مشکل اول انـدک بودن آثار وکمی پیروان افکار متفکران حنبلی از قرن هفتم تا سیزدهم است. (۱۶) حتی ابنحنبل (۲۴۱/ ۸۵۵ م.) هم بهعنوان بنیانگـذار مکتب، شـخصاً نقش تأثیرگذاری در اسـتقرار اندیشه اصـلی وهابیت نداشـته است. (۱۷)برخلاف میراث رایج آنها، منابع قدیمتر حنبلی، دغدغههای اندیشـهای بسـیار متفاوتی از وهابیان داشـتند (۱۸) وآنها بهعلت تعصب وخشـکهمذهبی بدنام شدنـد که دیگران آنرا ترویـج کرده و به سراشـیبی خرافه پرستی سوق دادند. در این راسـتا مترجم- زندگی نامه نویس- حنبلی، ابن ابی یعلی (۵۲۶/ ۱۱۳۱ م.) هیچگونه دغدغهای درباب ارجاع بهآیین پرستش قبور

۱- منابعی وجود دارد و به دروسـی اشاره می کنـد که او در مـدینه به مطالعه آنها مشـغول بوده است: [D .Badia y Leyblich سفرهای علی بیگ، لندن، ۱۸۱۶ ص ۱۲۸؛ صـدیق حسن خان القنوجی م. ۱۳۰۷/ ۱۸۹۰، ابجد العلوم، دمشق، ۱۹۷۸ و بیروت ۱۳۹۵ صص ۹، ۱۹۴

۲- م. س. خطاب، الامام محمد بن عبدالوهاب فی مدینه الموصل، در جامعه محمد بن سعود الاسلامی، مرکز البحوث، بحوث اسبوع الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ریاض، ۱۹۸۳ ص ۷۵

۳- یاسین بن خیرالله العمری، غرائب الآثار، موصل ۱۳۵۹ ص ۳۴ در قسمت سال ۱۲۰۸/ ۱۷۹۳ به بعد برای آگاهی بیشتر از دشمنی العمری با وهابیان، بنگرید به:

P. Kemp, Territoires dIslam: Le monde vu de Mossoul au XVIILe si

ف cle Paris ,۱۹۸۲ . صص ۷۹- ۸۴ این متن ترجمهـای از متن مشابه تاریخی است که بـدون توجه به موصل، از سـفر او به یمن سخن رانده است. ibid، ص ۷۹.

۴- خطاب، الامام محمد بن عبدالوهاب فی مدینه موصل در جامعه الامام محمد بن مسـعود الاسـلامی، مرکز البحوث، بحوث اسـبوع الشیخ محمد بن عبدالوهاب ریاض ۱۹۸۳ ج ۱، ص ۷۵

۵- کمپانی هند شرقی،a ۹۳۴- b ۸۳۴ /۵۲ /۹۲ G : برای تاریخ این بنگرید به:a ۸۳۴ .f ibid . این گزارش از یک کپی دیگر، از م. الف. خـان نیز به چاپ رسـیده است: «گزارش یک دیپلمات از وهابیت در عربسـتان»، مطالعات اسـلامی، سال هفتم، ۱۹۶۸ صص ۴- ۴۱؛ در اینجا خط سیر شیخ از بصره، بغداد، دمشق و موصل و پس از آن بازگشت به سوی خانهاش درج شده است. او همچنین به خاطر نظریات خطرناکش مجبور به فرار از دمشق شد.

۶- E .S .Waring سـفری به شـیراز لندن ۱۸۰۷. ص ۱۱۹؛ بایـد گفت وارینـگ و جونز منـابع قابل اتکایی نیسـتند، چراکه سـفر وارینگ در سال ۱۸۰۲/ ۱۲۱۶ بوده است.

۷- چنانکه آمد، دو شـهری که جونز از آنها یاد کرد، در نوشـتههای وارینگ نیز موجود است کسـی که گفت شیخ از دست علمای تحریـک شـده دمشـق گریخت. در کـار دیگرش جـونز تنهـا به این نکته بسـنده کرده که دمشق «شـهری مملو از مـدارس و مکـاتب مختلف شرق» است و شیخ از آنها دیدن کرد.

Sir Hardford Jones, An Account of the Transactions of His Majestys Mission to the Court of Persia, in the years ۱۸۰۷- ۱۱ (London, ۱۸۳۴). ii. p. ۷

(توجه من به این کتـاب از طریق راهنمـایی مـالکم یـاپ جلب شـد)؛ چنـانکه مشاهـده شـد، هردو شـهرِ دمشق و بغـداد در منبع «لمع الشهاب ...» مورد توجه قرار گرفته اند.

۸- J. B. L. J. Rousseau [, Description du Pachalik de Bagdad Paris, ۱۸۰۹ p. ۱۳۱/ M
morie sur les trois plus fameuses sects du Musulmanisme, p. ۲; L. A. Corancez, Histoire des Wahabis Paris, ۱۸۱۰ p. ۹

۹- احمدبن خالدالنصیری، «الاستقصاء لاخبار الدول المغرب و الاقصی»، کازابلانکا، ۱۹۵۴- viii۶ ، صص ۱۸، ۱۱۹

۱۰- فیلبی (Philby) در تحقیق اخیرش، نوشتاری پیشنهادگونه را، مبنی بر اینکه شیخ در بغداد و دمشق مشغول تحصیل بوده، ارائه کرده است. (بنگرید به مآخذی که رنتز (Rentz) در کتابش «محمد بن عبدالوهاب» در ص ۳۲ و در پانویس اول ارائه کرده است. همچنین او بعدها منبع فقهی دیگری از شیخ را که شاهدی درباب سفر اونیز بود، ترجمه کرد. (بنگرید به:H .S .Philby ,Saudi Arabia (London ,۱۹۵۵(,p .۳۵) لاپیدوس نیز بر تحصیل شیخ در دمشق تصریح دارد. (بنگرید به:
I. M. Lapidus, A History of Islamic Societies(Cambridge, ۱۹۸۸). p. ۶۷۳
جمله‌ای با این مضمون که «ابن عبدالوهاب سوریه را دیده»، در ترجمه‌ای که به شکل بیوگرافی برای کمال الدین القاضی گردآوری شده، دیده می شود. «النعت الاکمل لاصحاب الامام احمد بن حنبل، ویرایش الحفیظ و اباضه (دمشق، ۱۹۸۲) ص ۳، ۳۳۶

۱۱- حیدری، «عنوان المجد»، ص ۱۸، ۲۳۶؛ همچنین نام بغداد در تألیفات متأخرتری چون جونز، وارینگ و فیلبی درج گردیده است.

۱۲- احتمالًا مقاله ضدّ وهابی «بصرأن قبانی» مفاهیمی را مبنی بر اینکه شیخ در بصره بوده است را درخود دارد. برای نسخه خطی که از این نامه در حیدرآباد موجود است، بنگرید به: کارل بروکلمان، مجلدات ضمیمه دوم، ص ۵۳۲، شماره ۷ به بعد؛ ابن غنم، روضه، ص ۹، ۲۰۹. بروکلمان بدون توجه به کاتالوگ حیدرآباد بیان کرده که این کتاب در سال ۱۱۵۷/ ۱۷۴۴ نوشته شده است. بنابر سخن عضاوی، این کتاب در سال ۱۱۵۵/ ۱۷۴۲ نوشته شده. بنگرید به: العضاوی، «تاریخ العراق بین الاحطلالین»، بغداد ۱۹۳۵-۵۶ جلد ششم، ص ۳۳۶

۱۳- ابن بشر، عنوان المجد، صص ۶، ۱۶ و ۸، ۱۷

۱۴- این کار در قالب بررسی روند و مسیر اولیه کار، و نه بیشتر، خلاصه خواهد شد. چنانکه مطرح شد، این مقاله توسط محقّقی فراهم آمده، که زمانی را برای فراگرفتن و مطالعه متون مرتبط با افکار «ابن تیمیه» و «ابن قیم جوزیه» و متون ادبی شرعی و فقهی که از شیخ برجای مانده، صرف کرده است. تصادفاً بسیاری از استنادات صحیح و خوب شیخ از محقّقین متأخرتر، ما را در رهیابی به اندیشه‌های او در کارهایش کمک بسیار خواهد کرد.

۱۵- چنانکه وی در نامه‌ای به رهبر اعراب سوری چنین می نویسد: «من به کسانی که مخالف من بوده‌اند، چیزهایی را که پیامبر از ارتباط با آنها لذت می برد را گفتم؛ من به ایشان گفتم شما کتبی دارید، آنها را بخوانید و ابدا به چیزهایی که من می گویم توجه نکنید، و وقتی شما کتبتان را مطالعه کردید مطالبی را که پیامبر گفته است را دنبال کنید و اصلا از معارضه دیگران بر ضدّ خودتان نهراسید» ابن غنم، روضه ص ۱۷، ۱۹۶، او همچنین در جای دیگر اظهار می دارد که وی هیچگاه هیچ صوفی، قانون دان و یا خداشناسی را به خویش دعوت نمی کند، بلکه او آنها را به خدا و سنت پیامبر ص فرا می خواند.

۱۶- البته لائوست در مقاله‌اش در دائره المعارف اسلام، برآن است که نظریات شیخ به شدت با ساختار فکری متفکّران حنبلی متقدم در ارتباط است، که البته این سخنی گمراه کننده است.

۱۷- البته ارجاعات نادری از متفکّران حنبلی به آثار شخص ابن حنبل وجود دارد برای مثال بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۰، ۲۲، ۱۲۶، ۶۸ و ۱۵۶

۱۸- در اینجا متنی وجود دارد Ibid .، ص ۷- ۱۲۳ که شیخ مکرر با استفاده از جهان بینی ابن حنبل، بدان ارجاع داده است. اما این در پاسخ ادعای دشمنش al -muways در متن چیزی که علم الاسماء والصفات ibid، صص ۳، ۱۲۳. متنی که در حاشیه اندیشههای اصلی وهابیت قرار می گیرد.

ص: ۱۱۰

ویا اعمالی شبیه بـدان، بهـذهن خویشـراه نمیدهد؛ (۱) چنـانکه حتـی شـرک، موضوع مورد بحث در تلبیس ابلیس واعـظ حنبلی ابن الجوزی (۵۹۷/ ۱۲۰۱ م.) نبود (۲). در این دوره تـاریخی، تنهـا یک محقّق حنبلی وجود دارد که شـیخ در تکفیر و محکومیت آیین پرستش قبور بدان ارجاع داده است: ابوالوفا ابن عقیل (۵۱۳/ ۱۱۱۹ م.) (۳)

دور از حقیقت نخواهـد بود اگر گرایشـهای او را بیشتر مرتبط با علقههای فکری که در جوانی با معتزله داشت بـدانیم (۴) تا زندگی طولانی که تحت تأثیر افکار حنبلی به سرآورد.

مشکل بعدی، کمبود منابع محقّقان حنبلی استکه درسنوات پس از قرن دهم/ شانزدهم زندگی کردهاند. در اینجا تنها یک یادداشت نـادرست وجود دارد: شـیخ تنهـا یک ارجاع مشـخص به آثار فقهی حنبلیان پس از قرن دهم/ شانزدهم دارد و آن هم کتاب اقناع اثر هُجاوی (۹۶۸/ ۱۵۶۰ م.) است. (۵)

مسأله سوم آناسـتکه محقّقان غیر حنبلی هیـچ گرایشـی به مورد ارجاع واقع شـدن توسط شـیخ نداشـتند، مگر اینکه شـیخ شـخصاً، به منبعی غیرحنبلی ارجاع داده باشـد؛ چنانکه او این مطلب را اینچنین شـرح میدهد: «من با یک حنفی، از طریق به میان آوردن نظریات علمـای حنفی پیش از او به بحث و مجـادله پرداختم و نیز چنین کاری را با مالکیان، شافعیان و حنبلیان انجام دادم و سـخنان محققان ما قبل ایشان را که آنها بـدان اتکا داشـتند، برایشان نقلکردم.» (۶) پس از این، وی خلاصـههایی را از مکـاتب غیرحنبلی، با توجه به نگارندگان هرکدام از آنها ارائه میکرد: «ما برای پیروان دیگر ائمه طرفدار تکفیر به مطالبی از ایشان اسـتناد ورزیدیم ... برای حنفیان ... برای مالکیـان ... و برای شافعیـان.» (۷) گـاهی توجه او به صورت خـاص به شافعیـان است. اینجاسـتکه عنـایت ویژه او به علمـای شـافعی قرن هشـتم/ چهاردهم حاضـر در دمشق جلب میشود و از ایشان به خصوص ذهبی (۷۴۸/ ۱۳۴۸ م.) و ابن کـثیر (۷۷۴/ ۱۳۷۳ م.) به عنوان پیروان اصیل سنت قدردانی و ستایش ویژهای به عمل میآورد. (۸) ارجاعات به منابع غیرحنبلی خارج از محدودهای که ذکر شد [در آثار شیخ] بسیار نادر است. (۹)

آنچه مشخص است؛ (۱۰) وابسـتگی شـیخ به دو عالم حنبلی بزرگِ قرن هشـتم/ چهارهم در دمشق؛ یعنی ابنتیمیه (۷۲۸/ ۱۳۲۸ م.) و ابنقیم جوزی (۷۵۱/ ۱۳۵۰ م.) است. (۱۱) این دو، درنگاه شیخ، جزو علمای برجسته در میان متأخرین بودند. (۱۲) نام ابن تیمیه- که بیشتر با عنوان «شیخ الإسلام» ویا بهاختصار «شیخ» از او یاد میشود- بهوضوح درنوشتههای شیخ بهچشم میخورد. (۱۳) ابن قیم نیز در آثـار او از چنین جایگـاهی برخوردار است. (۱۴) این وابسـتگی البته زمینه برخی حملات و انتقادات اولیه را به نظریات شـیخ فراهم کرد. (۱۵) اینجاست که ما با متن تلخیص شـده نامهای مواجهیم که حـداکثر تا تاریخ ۱۱۶۳/ ۱۷۵۰، از سوی محمد بن عبدالرحمان ابن العفالقی الاحسائی به عثمان بن معمر حاکم عیینه نوشـته شـده است. (۱۶)ابن العفـالقی کسـی است که این فرصت را یافت برای مباحثـات و مجادلات، آرای ابـن تیمیـه و ابـن قیم را به خـوبی بررسـی و مطـالعه کنـد. (۱۷) او در جـایی، یکی از اصـلیترین منـابع اندیشـهای وهابیت را مورد انتقاد قرار داد: آثار ابن قیم که شـیخ و پیروانش بسـیار بدان متکی هسـتند، از سوی ایشان مورد بدفهمی قرار گرفت. (۱۸) به نظر میرسد ابن العفالقی وابستگی شیخ به ابن تیمیه را نیز مورد هدف قرار داده است. (۱۹) چنین حملهای یکبار دیگر نیز در سال ۱۱۷۰/ ۱۷۵۶ و توسط یک سـنی متعصب وستیزه جو، به نام زید بن الأمیر الصـنعانی (۱۱۸۲/ ۱۷۶۸ م.) انجام شد. (۲۰)

ابن الأمیر- چنانکه پس از این به اختصار خواهیم دیـد- ابتدا با اسـتفاده از آثار و نظریات شـیخ رشد یافت، اما در سال ۱۱۷۰/ ۱۷۵۶ فرصتی یافت تا برخی از کتب او را به محک آزمون بگذارد. وی پس از آن، به این نتیجه رسـید که شیخ مردی ناآموخته است و از محقّقانی بهره مند نشدهکه میتوانستند او را در نیل به اهدافش راهنمایی کنند. اوتنها برخی از کتب ابن تیمیه و ابنقیم را مطالعه کرده و دیـدگاههای ایشان را درساختاری ناقص و بومی شده گرد آورده است. (۲۱) وی چنین عنوان میکنـد که با مطالعه آرای ابن تیمیه

و ابن قیم، اشاراتی را فراهم آورده که سخنان و عقاید او [ابن عبدالوهاب] را نقض میکند. (۲۲) مرکزیت ابن تیمیه و ابن قیم، به عنوان دو منبع مهم برای کارهای شیخ، قوام بخش حملات کلامی شیخ به دیگران بوده است.

از این مطلب، چنین بر میآیدکه شیخ هیچیک از علما ومحققان همعصرش را بهعنوان منبع موثق قبول نداشته و در این برهه، همسانی و همسویی قابل توجهی میان اندیشههای شیخ و عالم همعصر او؛ یعنی ابن الأمیر (متولد ۱۰۹۹/ ۱۶۸۸) در مسأله شرک وجود داشته است. ما از این امر آگاهیمکه ابن الأمیر ابتدا تلاشهای شیخ را میستود (۲۳)و از پیشرفتهای او آگاه بود. (۲۴) امّا موضع پسین ابن الأمیر در باب شرک (۲۵) و مسأله کلیدی جهاد که در تاریخ پس از سال ۱۱۶۳/ ۱۷۴۹ و با آشکار شدن فتنه شیخ در نجد همراه شد، (۲۶) موضعی دو پهلو و مبهم بود.

۱- برای مثال بنگرید به ابن ابی یعلی، «طبقات الحنبلیه»، ویرایش م. ح. الفیقی قاهره، ۱۹۵۲ جلد ۱. صص ۱۵، ۲۲ و ۱۷، ۳۸۲ و ۲، ۳۸۸ و جلد ۲ صص ۱۷، ۶۳ و ۱۳، ۲۳۴ و ۹، ۲۴۱ بنگرید به نگاشتههای ویرایشی و پانویسهای الفیقی بر این صفحات.

۲- بنگرید به جدول موضوعات ابن جوزی، تلبیس ابلیس، بیروت، بی تا.

۳- ابن غنم، روضه، ج ۲، صس ۲۵، ۳۶ در یک نامه مفصل که در سال ۱۱۶۷/ ۱۷۵۳ به مردم عیینه نوشته شده، Ibid، صص ۵۲- ۲۴ که در ارجاعات و مأخذشناسی بسیار قوی است. ابن عقیل نیز همچون ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه در رسالهای به ابن عید م. ۱۱۸۰/ ۱۷۶۶ Ibid، ج ۱، صص ۱۹، ۱۴۰؛ برای این رساله بنگرید به: مایکل کوک، «بسط اندیشه وهابیت»، صص ۶۷۳ به بعد. مشخصاً شیخ با نظریات ابن عقیل مبنی بر محکوم کردن پرستش قبور، از طریق استنادات ابن قیم آشنا شده است چنانکه این مطلب مورد توجه ویراشگر مجموعه تألیفات شیخ قرار گرفته است. مؤلفات الشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب، ویرایش الرومی، ریاض، ۱۳۹۸ قسم الاول، ص ۳۰۲، پانویس شماره ۱؛ آدرس متنی که در آثار ابن قیم جوزیه یافت شده، بدین شرح است:Ighathat al-lahfan ویرایش م. ح. الفیقی، قاهره، ۱۹۳۹ ج ۱، صص ۳، ۱۹۵

۴- برای این قسمت بنگرید به:

,G. Makdisi

"Nouveaux dق tails sur laffaire dIbn Aqil ",in Mق

langes Louis Massignon Damascus, ۱۹۵۷ , iii, pp. ۱۹ ff

۵- برای مثال بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۶، ۱۲۲ و ۱۶، ۱۲۸ و ۱، ۱۵۰ و ۵، ۱۵۱، ۹، ۱۵۷، ۲، ۱۹۲ و ۱۵، ۲۰۲ و ۱۰، ۲۰۳ و ۳، ۲۱۴ و ۵، ۲۱۸ و ۱۶، ۲۲۳. رسالهای که به سلیمان بن سهیم برگردانده میشود Ibid , صص ۱۷۸- ۸۸ بیش از ده ارجاع به این متن ندارد. تعدادی از ارجاعات به مجادلات هجاوی در باره شرک و ارتداد بازمیگردد. اقناع، به کوشش السُبکی، قاهره، ۱۳۵۱ ج ۴، صص ۳۰۸- ۱۹۷ نیز ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۹، ۱۵۷ به متنی از زبان هجاوی، درباب توصیه به تخریب گنبدهایی که برای قبور ساخته میشود، اشاره دارد. اقناع، ج ۱، صص ۸ ،۲۳۳: این در وقاع نقل قول مستقیمی از ابن قیم است. ارجاعات به دیگر کتب فقهی حنبلی بسیار نادر است. برای تعدادی از آنها بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۳، ۶۷ و ۶، ۲۱۸. نگارنده این سطور بر آن است که ارجاعات شیخ به متون فقهی حنبلی، شدیداً محدود به زمینههای شرعی است.

۶- Ibid ، ج ۱، صص ۲۵، ۱۹۹ رسالهای است به یک محقق عراقی به نام ابن سُوَیدی م. ۱۲۰۰/ ۱۷۸۶ قس: مولفات، قسم ۵، صص ۱۴، ۱۴۴ رساله ای است به محمد بن سلطان. یک مدرسه فقه در حال حاضر با یک اجتماع خدامحور قابل مقایسه خواهد بود.

۷- ابـن غنـم، روضه، ج ۲، صـص ۷، ۳۸ و ۲۵، ۳۸ و ۴، ۳۹ در نامهـای که در سـال ۱۱۶۷/ ۱۷۵۳ به مردم عیینه نوشـته بـود برای نمونههای دیگر از این دست بنگرید به:Ibid ، ج ۱ صص ۱۴، ۱۵۱- ۴، ۱۵۴ در نامهای به عبدالله بن سهیم مؤلفات، قسم ۵، صص ۳، ۱۷۷- ۲، ۱۸۰ یک نامه سر گشاده به تمام محققّان اسـلامی محققان اسلامی شامل بزرگانی چون: بزازی م. ۸۲۷/ ۱۴۲۴ ابن قتیبه م. ۸۷۹/ ۱۴۷۴ وابـن نُجیـم م. ۱۰۰۵/ ۱۵۹۵ از میـان حنفیان؛ طرطوشـی م. ۵۲۰/ ۱۱۲۶ و قاضـی ایاز ۵۴۴/ ۱۱۴۹ از میـان مالکیان؛ ابوشامه م. ۶۶۵/ ۱۲۶۷ و ابـن حجر م. ۸۵۲/ ۱۴۴۹ از میان شافعیان. من در تطبیق محققان حنفی که شـیخ بـدانها ارجاع داده، مدیون حسین مدرسی به خاطر کمکها و راهنمایی هایش هستم.

۸- ابـن غنم، روضه، ج ۱. صص ۸، ۶۴ و ۱۴، ۶۷ در نامهای به عبـدالله بن محمدبن عبداللطیف الاحصائی؛ibid ، صص ۲، ۲۲۷ در نامه ای به عبدالوهاب بن عبدالله بن عیسی در ابتدای این نامه ها ibid، صص ۷۳، ۶۰ شیخ ارجاعات گستردهای به منابع شافعی داده است، و این در حالی بود که تلاش می کرد در عین تبعیت و همراهی با آنها، دربراندازی و منسوخ ساختن آن تلاش کند.

۹- برای مثال بنگرید به ارجاعی او به کتاب «الاوائل سیوطی»، در نامهای که به سلیمان بن سهیم نوشته است؛ ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۹، ۱۸۶

۱۰- بنگریـد به ساختاری که لائوست در مقالهاش با عنوان «ابن عبـدالوهاب» در نگارش دومی که از دائره المعارف اسـلام به چاپ رسید، بکار گرفته است ستون. ۶۷۹a در تحلیل او از ارتباط میان ابن تیمیه و وهابیت که در زندگی نامه ای که از ابن تیمیه Essai ،، ص ۵۰۶- ۴۰ به طبع رسانـده، درج شـده است؛ تأکیـد ویژهای به قدرتمنـدی پیوندهای با میانجی گری پیامبر Ibid، ص ۵۱۹ و جهاد برعلیه مشـرکین Ibid، ص ۵۲۹ و تمـایزات بین الـوهیت و ربـوبیت Ibid، ص ۵۳۱ دارد؛ امـا او از سـوی دیگر نیز شـیخ و هوادارانش را برای مشـرک-- خواندن مردم بسیار سریع و چالاک، برای حمله به شرک و مشرکین بسیار خشمگین Ibid، ص ۵۲۹ و در نهایت و به طور ویژهای بسیار سخت کوش در تعصباتشان درباب تخریب قبور و مقابر می داند. Ibid، ص ۵۳۰

۱۱- ارجاعات به محققان دیگر حنبلی که در آن شـرایط زمانی و مکانی حضور داشـتهاند بسیار نادر است. شیخ تنها به ابن رجب م. ۷۹۵/ ۱۳۹۳ به عنوان یکی از برجسـته ترین علمـای متـأخر ارجاع داده است ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۹، ۶۲ و ۲۵، ۲۲۶ به بعد ابن عبدالهادی نیز م. ۷۴۴/ ۱۳۴۳ برای بررسی زندگی ابن تیمیه مورد توجه [او] قرار گرفت. Ibid، صص ۱۳، ۲۱۱.

۱۲- Ibid ، ج ۱، صص ۱۹، ۶۲ و ۱۷، ۶۳ و ۲۵، ۲۲۶ و بعد از آن صص ۸، ۶۲

۱۳- برای ارجاعات به ابن تیمیه بنگرید به:Ibid ، ج ۱، صص ۸، ۱۳۰ و ۲۱، ۱۴۰ و ۲۳، ۱۴۸ و ۳، ۱۵۰ و ۹، ۱۵۰ و ۱۸، ۱۵۰ و ۱۰، ۲۴ ۱۸۱، ۲۱۱ و ۳، ۲۲۵ و ۴، ۲۲۷. نامهـای که به محمـدبن عبـدالکریم از الاحصـاء Ibid، صـص ۲۱۴- ۲۱ نوشـته شده، حاوی ارجاعـات مختلفی به ابن تیمیه است. و نیز نامه شیخ به مردم عیینه در سال ۱۱۶۷/ ۱۷۵۳ حاوی ارجاعات متعددی به ابن تیمیه است Ibid، ج ۲، صص ۶، ۲۷ و ۹، ۳۰ و ۳، ۳۵ و غیره. ارجاعـات بسـیاری به کتب معروف ابن تیمیه چون اقتـدا و ردیه نگـاری او بر متکلمون، در این نامه ها وجود دارد.

۱۴- برای مثال بنگریـد به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۸، ۶۴ و ۱۰، ۶۷ و ۱۶، ۱۲۷ و ۴، ۱۴۱ و ۱۵، ۱۵۴ و ۶، ۱۸۷ و ۱، ۲۰۱ و ۴، ۲۱۱ و ۲۳، ۲۱۷ و ۱۰، ۲۲۴ و ۳، ۲۲۷. همچنین نـامه به مردم عیینه در سال ۱۱۶۷/ ۱۷۵۳ حاوی ارجاعاتی به آثار ابن قیم نیز هسـت Ibid، ج ۲، صـص ۲، ۳۲ و ۳، ۳۸ و ۱، ۴۹ تعـدادی از کتـب ابن قیم در این رسالات مـورد تـوجه قرار گرفته است چون: طُرق الحُکمیه، اعلام الموقعین،Ighathat al –lahfan

۱۵- یـک متن ناشـناس در رسالـت شـیخ عنوان می کنـد که احتمالًا او ساختار کلی نظریاتش را از مباحثات جـدلی قبّانی برداشـت کرده است. طبق گفته شـیخ، قبّانی تصـریح می کنـد که او بـا ابن تیمیه، ابن قیم و ده تن از علمـای پس از ایشـان مخـالف است که آخرین ایشان شخص شیخ است. ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۲، ۱۲، ۲۰۹.

۱۶- ابن عفالیق، رساله،b ۷۳ -a ۵۶, ff ,۱۵۸ ,۲ MS .Berlin برای متن این نسخه بنگرید به:
W. Ahlwardt, Verzeichniss der arabischen Handschriften der Kض
niglichen Biblithek zu Berlin Berlin, ۱۸۸۷- ۹۹ , ii, p. ۴۷۷
این مقاله نمی تواند در تاریخ پس از ۱۱۶۳/ ۱۷۵۰ نوشته شده باشد؛ چه، ابن معمر در این تاریخ به قتل رسید ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۷، ۱۶؛ ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۵، ۳۰

۱۷- ابن عفالیق، رساله، I. a ۸۶, ۹. b ۶۰ ابن تیمیه؛۹. a ۷۵, ۹۱. b ۵۶ ، Ibid ابن القیم. قیاس کنید با نامه شیخ به احمدبن عبدالکریم از مردمان الاحصاء که پاسخی به شکوک او درباب نظریات شیخ و برآمدن آنها از اندیشه ابن تیمیه است ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۴، ۲۱۴؛ ابن عبدالکریم همچنین متنی از ابن قیم را مورد توجه قرار داده بود. Ibid، ص ۳، ۲۱۵

۱۸- ابن عفالیق، رساله،۸. b ۶۴. f ، او تصریح می کند که ابن قیم بشدت عقاید صوفیان و معتقدین به تجسم را به عنوان مسلمین دروغین محکوم می کند و این دقیقاً نقطه‌ای است که وهابیان در برداشتشان از اندیشه‌های ابن قیّم در ارتباط با تعامل با کفار در جامعه اشتباه کرده اند.

۱۹- در نامه‌ای به محمدبن عبّاد م. ۱۱۷۵/ ۱۷۶۱ روحانی مطوّع ترمذ، شیخ به رساله ابن عفالیق که در آن توحید را دین ابن تیمیه دانسته بود و در آخرین فتوایش توسط علمای آن روزگار به کفر محکوم شده بود و عده بسیاری بر ضد او شوریده بودند، ارجاع داده است. ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۵، ۱۳۵؛ برای این رساله بنگرید به: کوک، بسط اندیشه وهابیت، ص ۶۷۳.

۲۰- برای اطلاعات بیشتر در زندگانی و آثار او، بنگرید به: شَوکانی، البدر التالی، قاهره، ۱۳۴۸ ج ۲، صص ۹، ۱۳۳ شماره ۴۱۷؛ حبشی، «مؤلفات محمدبن اسماعیل الأمیر الصنعانی»، العرب، سال هفتم ۱۹۷۳.

۲۱- صدیق حسن خان، «ابجد العلوم»، ج ۳، صص ۱۲، ۱۹۷؛ این انتقاد به شیخ، در جای دیگر و از زبان عبدالله افندی الراوی البغدادی به شیخ وارد شده است؛ جایی که او در نامه‌ای به سلیمان پاشا که از سال ۱۱۹۴/ ۱۷۸۰ تا ۱۲۱۷/ ۱۸۰۲ در بغداد حکومت کرد، از آن به عنوان شاهد مثال یاد کرد. بنگرید به: سلیمان بن عبدالله، توحید، صص ۱۳، ۱۴ و ۷، ۲۴ و ۱۴، ۳۸ و ۲، ۵۲

۲۲- صدیق حسن خان، «ابجد العلوم»، ج ۳، صص ۱، ۱۹۸

۲۳- ابن غنم در زندگی نامه شیخ (روضه، ج ۱، صص ۹- ۵۶) و ابن بشر در ترجمه‌اش از ابن الأمیر «عنوان المجد»، صص ۳- ۵۰) شعری را که در حمایت و پشتیبانی از شیخ سروده شده بود، نقل کرده‌اند. این امر در سال ۱۱۶۳/ ۱۷۴۹ بوده است. لیکن هیچکدام به شعر دیگری که در سال ۱۱۷۰/ ۱۷۵۶ سروده شده و به همراه یادداشتی که طی آن ابن الأمیر حمایت خود را مجدداً به شیخ ابراز داشته، توجهی نکرده‌اند. برای بررسی ماجرای این اشعار بنگرید به: ح. الجسیر، «الصله بین الصنعاء و الدرعیه»، العرب، (۱۹۸۷)، صص ۵- ۴۳۳؛ صدیق حسن خان، «ابجد العلوم»، ج ۳، ص ۱۹۷؛ شعر دیگری که برآمده از مجادلات ابتدایی وهابیون است توسط بصران سید یاسین ابن ابراهیم در سال ۱۱۶۸/ ۱۷۵۵ و در جواب شعر ابتدایی ابن الأمیر، سروده شده است. (
(British Library, Or. ۳, ۱۱۲, ff. Ia- ۵ a(For the date, see f. ۵ a. II
و نیز بنگرید به:
C. Rieu, Supplement to the Catalogue of the Arabic Manuscripts in the British Museum(
London, ۱۸۹۴), p. ۱۱۸, no. ۱۹۴

۲۴- شیخ در نامه‌اش به مردم عیینه، که در سال ۱۱۶۷/ ۱۷۵۳ نوشته شده، شعری «یمنی» را نقل کرده است ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۹، ۴۲ نیز بنگرید بهIbid ، ج ۱، ج ۱، صص ۱، ۵۷ و ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱، ۵۲ برای تاریخ گذاری دقیق این نامه، بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۲، ۲۴

۲۵- ابن الأمیر، تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد، قاهره، ۱۹۵۴؛ نیز بنگرید به حبشی، مؤلفات، ص ۶۸۷، شماره ۳۲ این اثر در ترجمهای که ابن بشر درباره ابن الأمیر نگاشته نیز درج شده است. عنوان المجد، صص ۵، ۵۲ مطلب اصلی که توسط او تکرار می شد، مباحثه و جدال با قبوریون بود تطهیر، صص ۱۱، ۳۴ و ۱۶، ۳۶ و ۱۹، ۳۷ وغیره.

۲۶- ابن الأمیر در جایی از چهار شعری که به افتخار و برای ابن عبدالوهاب سروده، سخن می گوید Ibid، صص ۱، ۳۳ او در ضمن از نجد به عنوان منطقهای که در آن از همه مناطق آوای شرک به گوش میرسید، سخن رانده است. Ibid، صص ۱۴، ۱۹ از آنجا که او هیچ اشارهای در باب نگاه ثانویهاش نسبت به شیخ ارائه نمی کند، احتمالًا تاریخ سرایش آن نباید از سال ۱۱۷۰/ ۱۷۵۶ فراتر رود.

ص: ۱۱۱

فقدان اشارات و اسناد به هم پیوسته با دو رساله جدلی- که یکی را خود شیخ و دیگری را یکی از دشمنانش نگاشته، بهبود می یابد. نامه نخست، نامه سرگشاده‌ای است که سلیمان بن محمد بن سُحَیم، مطوّع (حاکم شرع) ریاض نگاشته است. (۱) او در این نامه مینویسد: ابن عبدالوهاب در نامهای خطاب به اساتیدش (مشایخ)، به پدر ما یا به مردم عارد (بخشی از نجد که او در آن می زیست)، سوگند می خورد که اندیشه هایش ناشناخته باقی مانده است. (۲) سپس ابن سُحَیم با این پرسش ادامه میدهد که ابن عبدالوهاب بخشهایی از نظریهاش را از طریق الهام، رؤیا و یا از شیطان دریافت کرده است. (۳) اما نامه دیگری که توسط شخص شیخ نگاشته شده و نباید تاریخ نگارش آن پس از سال ۱۱۵۸/ ۱۷۴۵ باشد، (۴) شاید همان است که در آن، به ابن سُحَیم پاسخ داده و شاید قدیمیترین منبع در دسترس برای بررسی حیات شیخ باشد.

شیخ طی آن مضمون نامه ابن سُحَیم را تأیید میکند: «من درباره خودم برای شما خواهم گفت. به وسیله خدا من از افرادی که به او معتقد نبودند جدا شدم و در تحصیل علم کوشیدم. کسانیکه مرا میشناختند، باور داشتند که من به مقداری از آن دست یافتهام اما پیش از آنچه که از سوی خداوند به من بخشیده شد، نه معنای «لا إله إلّا الله» را میفهمیدم و نه درک درستی از دین اسلام داشتم. همچنین هیچکدام از استادانم این مطلب را نمیفهمیدند و اگر هرکدام از دانشوران عارد که ادعا کند معنای «لا إله إلّا الله» را و یا معنای اسلام را درک کرده و یا حتی ادعا کند که یکی از اساتیدش پیش از آن تاریخ معنای آنرا درک کرده، قطعا دروغ گفته، عمل جعلی انجام داده، مردم را فریب داده و یا از روی حماقت خود را گول زده است.» (۵) فرهنگی که درحق محققان اصول اعتقادی چنین تخفیفی روا میدارد، این سخن بسیار جالب توجه و شایان تأمل است. مع الأسف شیخ در باب توجهات و القائات معنویاش یا زمان و مکان آن عطایا بیش از این سخن نراند.

۱- بنگرید به ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۲۰، ۳۸. این ابن سهیم یکی از دشمنان آشکار شیخ بوده است Ibid، صص ۱۷، ۳۷.

۲- عبارت لائوست، در مقالهاش در «باب محمد بن عبدالوهاب در نگارش ثانویه دائره المعارف اسلام مبنی بر اینکه: «رسالهای از پدرش موجود است که در آن علیه آیین پرستندگان قبور سخن رانده است» a ۶۷۸ Col نادرست و مغلوط است. بنگرید به: کوک، بسط اندیشه وهابیت، ص ۶۹۵ یادداشت ۱۵۷.

۳- ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۷، ۱۴۳. او همچنین می افزاید: تمام مردم عارِد بر این سوگند گواهاند.

۴- طبق تصریح ابن غنم، شیخ زمانی که هنوز درعیینه بوده، این نامه را نگاشته است. Ibid، ج ۱، صص ۱۵، ۱۸۸

۵- Ibid ، ج ۱، صص ۱۲، ۱۸۹. غادی درعیه عبدالله بن عیسی بن عبدالرحمان نیز تأییدی بر این نامه الصاق نموده است بنگرید به:Ibid ، صص ۱۹، ۱۸۹ او طی آن تصریح می کند که قسمت اعظم زندگیاش در بیخبری از انواع شرک گذشته است Ibid، صص ۹، ۱۹۴ وآشکارا حمایت خود را از جهاد بر ضد متصوفه کافر پیروی ابن عربی م. ۶۳۸/ ۱۲۴۰ و ابن فارد م. ۶۳۲/ ۱۲۳۵ اعلام می دارد. ibid، صص ۱، ۱۹۵ و نیز در جای دیگری نقل قولی از شیخ موجود است که چنین میگوید: «این خداوند و مولای من بود که مرا به راه راست و صحیح هدایت نمود» ibid، صص ۶، ۶۲.

ص: ۱۱۲

اخبار حج

امسال هزار ایثارگر به حج تمتع مشرف می شوند

خبرگزاری فارس:

آقای سید سعید لواسانی در گفت وگو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری فارس گفت: اولویت اعزام به حج تمتّع در ابتدا به پدر و مادر شهید، جانباز تا٪ و همسرش، آزادگان و همسرانشان، همسر و فرزند شهید و جانباز٪ به بالا تعلّق دارد.

وی افزود: سازمان حج و زیارت سهمیه بنیاد شهید و امور ایثارگران را هر سال برای سال بعد اعلام میکند که پس از دریافت آمار سهمیه، کارشناسی حج آن را میان استانها به نسبت مخاطبان آنها تقسیم و طی بخشنامهای به آنها اعلام میکند.

او همچنین گفت: اولویت در اعزام به حج تمتّع، ابتدا با والدین شاهد و جانبازان بالای٪ است که تعیین اولویت اعزام خانوادههای شاهد (والدین، همسران و فرزندان) با توجه به تاریخ ثبت نام و کهولت سن است، و درصورت تساوی شرایط در والدین شهدا، پدر و مادرِ دو و یا چند شهید، در اولویت قرار میگیرند.

آقای لواسانی در ادامه اضافه کرد: در صورت تساوی شرایط والدین و همسران شاهد، والدین شاهد به دلیل کهولت سن در اولویت قرار خواهند گرفت و با توجه به تعداد والدین بالای سال، امسال بیشترین سهم را به این والدین اختصاص دادهایم.

وی گفت: پدر و مادر شهیدی که دارای فیش حج سالهای، و و همچنین پدر و مادر سال به بالا که دارای فیش حج سال و هم باشند امسال به حج تمتع اعزام میشوند که با اعزام والدین شهید در سال جاری، دیگر پدر و مادر شهیدی نداریم که به حج نرفته باشد.

ص: ۱۱۳

وی بـا اشـاره به وضـعیت ویژه جانبـازان گفت: با توجه به اینکه تا چنـد سال آینـده موسم حـج به تابسـتان خواهـد افتاد، بسـیاری از جانبازان به خاطر گرما و وضعیت هوایی عربستان، نمی‌توانند به حج مشرف شوند.

به گفته آقای لواسانی، هزار نفر از اعضای جامعه ایثارگری همچنان در انتظار سفر حج به سر میبرند.

اندیشمند سرشناس سعودی هشدار داد: انقلاب گرسنگان در راه است!

محسن عواجی گفت: هر لحظه احتمال وقوع انفجار در میان طبقه فقیر وجود دارد و این به شدت موجب نگرانی است.

وی افزود: آنچه امروز ما و دولت را نگران می کنـد، وجود جریان‌های دینی افراطی، ماننـد شـبکه القاعـده نیست بلکه همواره نگران انقلاب یا شورش کسانی هستیم که محتاج به یک لقمه نان هستند!

عـواجی همچنیـن گفـت: درسـت است که جریان‌هـای دینی افراطی از این فقر شـهروندان سوء اسـتفاده کرده و به شسـتشوی مغزی جوانـان فقیر و یـارگیری از آنان می‌پردازنـد، اما آنچه خطرناک‌تر است، انتفاضه و قیام مردم به دلیل گرانی شدیـد کالاها و افزایش تعداد شهروندان فقیر است.

این عالم سرشـناس اهل عربسـتان گفت: مردم گرسـنه‌اند، کالاها روز به روز گرانتر می‌شود اما حقوق کارمنـدان و کارگران به هیچ وجه افزایش نیافته است. در کنار همه اینها بحران رکود بازار بورس به چشم می‌خورد که موجب افزایش فقر شده است.

محسن عواجی ادامه داد: آیا این معقول و منطقی است که حتی شاهزادگان کوچک و جوان، ثروتمنـد باشـند و در رفاه به سر ببرند در حالیکه ملت با فقر دست و پنجه نرم می کند؟!

او همچنین گفت: بی شـک شـهروندان گرسـنه، از کنـارِ دیوار کـاخ شـاهزاده‌ای که از آنان کوچکتر اما بسـیار ثروتمنـدتر است، به آرامی نمی گذرنـد. این شـهروندان به راحتی قانع نخواهنـد شـد که این پول و ثروت که به بیت‌المال مسـلمانان اختصاص دارد، حق این شاهزادگان است، در حالیکه گرسنگان حتی نمی‌توانند پاسخگوی فرزندان خود باشند!

به گفته عواجی، اگر انقلاب یا شورش رخ دهد دیگر هیچ کس نخواهد توانست جلوی آن را بگیرد.

این اندیشـمند عربستانی افزود: اوایل دهه ۹۰، بارها و بارها در مناسبت‌های مختلف به دولت پیشـنهاد کردم که با افراطگرایان دینی مـذاکره کننـد تـا به صـلح دست یابنـد امـا آنـان گوش نکردنـد. اکنون می‌بینیم که همین افراطگرایان چگونه با عملیات‌های خود به کشور و جهان آسیب رسانده‌اند. اکنون نیز اعلام می کنم که باید قبل از هر چیز به فکر این گرسنگان باشیم.

وی همچنین گفت: اگر همه ملت گرسـنه باشـند مشـکلی پیش نخواهـد آمـد و همه با هم صبر می کنند اما آنان نمی‌توانند ببینند که فلانی و فلانی در کاخ زندگی می کنند.

او ابراز امیدواری کرد که مقامات دولتی نسبت به این مسأله آگاه شوند و هرچه سریعتر دست به اصلاحات اقتصادی مفید بزنند.

یک مفتی سعودی: کشتن صاحبان ماهوارههای فساد انگیز عرب جایز است

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران- ایرنا، به نقل از شبکه خبری العربیه، جمعه شهریور

شیـخ صالـح اللحیـدان، رییس شورای عـالی قضـایی عربسـتان سـعودی، صاحبان ماهوارههای عربی فساد انگیز را مفسـد فی الأرض خواند وکشتن آنان را جایز شمرد.

او این فتوا را در یک گفت وگوی اختصاصی با رادیو قرآن عربستان اعلام کرد.

رییس شورای عـالی قضـایی عربسـتان در این بـاره گفت: صاحبـان ماهوارههای عربی راکه دعوت به برهنگی، فساد، جوک وخنـده میکنند و وقت مردم را هدر می دهند، نصیحت می کنم.

وی افزود: کسانی که به فتنهگری دعوت میکنند، اگر از این کار خودداری نکنند، کشـتن آنها حلال است؛ زیرا دعوت کنندگان به

فساد؛ زبانی باشد یا عملی، اگر با مجازاتهای کمتر از کشتن متنبّه نشوند، کشتن ایشان جایز است.

ص: ۱۱۴

براساس این گزارش، شیخ صالح اللحیدان تأکید کرد: افراد به خاطر کشتن انسانها و نیز اعمال فساد در زمین قصاص میشوند؛ زیرا دعوت برای فساد اخلاق وعقاید نوعی فساد ریشه‌دار در زمین است.

رسوخ گسترده فن آوری در ابعاد معنوی حجّ زائران خانه خدا

استفاده بسیار از تلفن همراه و ابزاری کردن مناسک حج، نه تنها از شؤون حج می‌کاهد، که ابعاد معنوی آن را نیز کمرنگ می‌کند. امسال برخی از زائران خانه خدا، در حالی مناسک حج را برگزار کردند که به جای خشوع و خضوع بر درگاه خداوند، سعی در انجام آداب تشریفاتی داشتند.

خبرگزاری مهر، به نقل از اسلام آنلاین نوشت: برخی جملات مانند: «ممکناست هنگامیکه مقابلکعبه ایستادهاماز من عکس بگیرید؟»، «لطفاً هنگامیکه سعی میان صفا و مروه را انجام میدهم با این‌دوربین از من فیلمبرداری کنید» و ... در موسم مناسک حج امسال‌از حاجیان- که تعدادشان هم کم نبود- شنیده می‌شد. به‌طوریکه آنها حتی هنگام مناسک حج و داخل حرم مطهرنیز تلفنهای همراه را با خود آورده بودند و صدای زنگشان لحظهای قطع نمی‌شد و مکرر از همدیگر درخواست می‌کردندکه از آنها عکس وفیلم بگیرند.

بخش مهمی از زائران خانه خدا، در مناسک حجّ امسال تلفنهای همراه و دوربینهای فیلمبرداری با خود آورده بودند تا از آنها در هنگام مناسک حج استفاده کنند. استفاده از این وسایل به‌حدی زیاد بود که‌با حالت خضوع و خشوعی که مسلمانان می‌بایست در ایام حج‌داشته باشند، در تعارض بود.

حج‌گزاران، هنگام طواف خانه خدا، سعی میان صفا و مروه ویا دیگر مناسک حالاتِ مختلف دارند. آنان با صدای زنگ تلفنهای همراه مأنوس شده‌اند. هنگام طواف مشاهده می‌کنند که برخی از زائران در حال حرف زدن با تلفن همراه هستند یا افرادی جلوی خانه خداایستاده، دستانشان را به حالت خواندن دعا بالا برده و یا قرآن در دست گرفته، وانمود می‌کنند که مشغول تلاوت آن هستند تا از ایشان عکس گرفته یا فیلمبرداری شود! زائران با چنین اعمالی، از انجام مناسک حج واقعی دور میشوند.

این امر تا جایی پیش رفته است که برخی از تصاویر زائران دیگر، برای عکسهای یادگاری خود استفاده می‌کنند تا ازدحام حج‌گزاران به عکسهای آنها جلوهای ویژه دهد.

اگر چه تلفنهای همراه وسیلهای است بسیار مهم و به وسیله آن، افراد گم شده را می‌توان یافت و یا افراد خانواده و دوستان، هنگام سعی میان صفا و مروه می توانند همدیگر را بیابند و مانع از ایجاد حادثه برای همراهان خود شوند، اما بهره برداری تشریفاتی از این وسیله و ابزاری کردن مناسک حج، نه تنها از شؤون حج می‌کاهد، که ابعاد معنوی آن را نیز کمرنگ می‌کند.

سوء استفاده وهابی ها از عریضه نویسی زائران ایرانی

متأسفانه نوشتن عریضه، خطاب به خدا، پیامبر خدا و خاندان وحی ازسوی زائران و قرار دادن آنها در اماکن زیارتی شهرهای مدینه و مکه افزایش یافته و این موضوع موجب شده است که وهابیها از آن، بر ضدّ شیعیان سوء استفاده کنند.

فروش کلید ۸۰۰ ساله کعبه در لندن

در مزایده سوتبی به عنوان بزرگترین برگزار کننده مزایده در بریتانیا، آثار مربوط به هنرهای اسلامی، با قیمت ۵/ ۲۱ میلیون پوند فروخته شدند.

کلید آهنی کعبه، با پیشینه هشتصد ساله، در مزایده سوتبی لندن، در بریتانیا، با قیمت ۲/ ۹ میلیون پوند فروخته شد.

به گزارش خبرگزاری مهر، به نقل از تایمز، پیش از این کمتر کسی از وجود این کلید آگاه بود. از این رو، در مزایده‌ای که روز چهارشنبه ۲۱ فروردین ماه برگزار شد، قیمت این کلید از ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار پوندِ تعیین شده، ۱۸ برابر افزایش یافت.

این کلید ۳۷ سانتی‌متری، پیش از این در مجموعه‌ای شخصی در لبنان نگاهداری می‌شد و تاریخ آن به سالهای

ص: ۱۱۵

۱۱۷۹ تا ۱۱۸۰ باز می‌گردد.

این کلید دوّمین شیء قدیمی از ۵۸ موردی است که اطلاعاتی از آن در دسترس است. سایر اشیای قدیمی در موزه‌های خاورمیانه و اروپا قرار دارند.

همچنین پیش از این، در مزایده کریستی، قرآنی متعلق به قرن هفتم به قیمت ۴/ ۲ میلیون پوند فروخته شد که رکورد تازه‌ای را برای فروش نسخ اسلامی در مزایده‌های جهان ثبت کرد.

دانش آموز عمره گزاری که ۴ روز در کما بود شفا یافت

امل معلایی، دانش آموز دخترِ عمرهگزار خوزستانی، پس از عفونت مغزی در عربستان و قطع امید پزشکان، به‌طور معجزه آسایی شفا یافت.

به گزارش (پانا)، امَل معلایی، دانش آموز اعزامی از شهر آبادان به عربستان بود. وی که هیچگونه سابقه بیماری قبلی نداشت، ناگهان در روز چهارشنبه ۱۹ / ۴ / ۸۷ از ناحیه سر احساس درد کرد و بیهوش شد. به محض مطلع شدن مدیر کاروان، وی به درمانگاه نزدیک هتل منتقل گردید و پس از ۲ ساعت معالجه، پزشکان از درمان این دانش آموز اظهار ناتوانی کردند! حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به وقت مدینه، کاروان آماده حرکت به سمت مسجد شجره برای «مُحرم شدن» بود که آمبولانس با حضور در محل، امَل را به درمانگاه «شُرفه»، مرکز درمانی تخصّصی جمهوری اسلامی ایران منتقل کرد.

محمد رضوانیان، نماینده سازمان دانش آموزی مستقر در عربستان نیز با تأیید این ماجرا گفت: بیمار به حالت نیمه اغما بود و پزشکان در معاینات اولیه خود، احتمال نوعی بیماری عفونی در مغز وی را دادند.

وی افزود: حدود ساعت ۷ بعد از ظهر، دانش آموز خوزستانی برای مداوا به بیمارستان «انصار» مدینه انتقال یافت و تا حدود ساعت ۱۰ شب بستری شد. پزشکان بیمارستان انصار آزمایشهای متفاوتی را بر روی بیمار انجام دادند و از او

IRM

هم گرفتند. نتایج آزمایشها و IRM گواه از وجود عفونت مغزی در بدن خانم امَل بود. پنج شنبه ۲۰/ ۴/ ۸۷ امَل به کما رفت و پزشکان از او قطع امید کردند. تنها ۲۵٪ به زنده بودن او امید بود. در روز پنج شنبه و جمعه کاروانهای مستقر در هتل مدینه که حدود ۶۰۰ دانش آموز بودند، با تضرّع به درگاه الهی و با برگزاری دعای کمیل، ندبه و توسل و واسطه قرار دادن پیامبر اکرم (ص)، حضرت فاطمه (س) و ائمه بقیع (علیهم السلام) از خداوند متعال شفای عاجل او را خواستار شدند.

رضوانیان ادامه داد: روز شنبه، ۳ روز از کما رفتن او میگذشت که به بیمارستان انصار رفتیم تا حال او را جویا شویم که پزشکان بیمارستان از زنده ماندن او مأیوس شده بودند. با نظر پزشکان و برای معالجه هر چه بهتر این دانش آموز تصمیم گرفتیم که وی را به بیمارستان «ملک فهد» که دارای تجهیزات کاملتری بود، منتقل کنیم، اما این انتقال با مشکلاتی از قبیل پذیرش نکردن بیمار به دلیل نداشتن تخت خالی همراه بود. به هر صورت ممکن، بیمار در این بیمارستان بستری شد. بعد از ظهر شنبه از آی سی یو بیمارستان ملک فهد خبر رسید که امَل به هوش آمده و حرف زده است.

«دکتر آباریان»، یکی از پزشکان امل نیز در این خصوص گفت: این کار پزشکی نیست، این یک معجزه است. دعاها اثر کرده است. این تنها میتواند یک معجزه باشد؛ زیرا تورم مغزی هنوز وجود دارد. این دانش آموز خوزستانی پس از هوشیاری کامل، تحت مداوا قرار گرفت تا بهبودی کامل خود را بدست آورد.

افزایش محافل روحبخش قرآنی در حرم نبوی ... خواست اساتید عمره گزار

گروهی از اساتید دانشگاههای سراسر کشور در مدینه النبی، افزایش محافل روحبخش قرآنی در حرم نبوی، در ماه مبارک رمضان

را خواستار شدند. ...

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حج، این اساتید در نامهای خطاب به مسؤول بعثه‌مقام معظم، در مدینه منوره، پیشنهاد کردند: با توجه و عنایت به فرارسیدن ماه مبارک رمضان، بهار نزول قرآن و لزوم تعظیم شعائر اسلامی، برنامه

ص: ۱۱۶

ریزیهای لازم در زمینه افزایش محافل قرآنی انجام شود.

آنـان در نـامه پیشـنهادی خود، برگزاری روزانه‌دو نشـست قرآنی توسـط روحـانیون کاروانهادر محل حرم شـریف نبوی برای زائران سرزمین وحی را درخواست کردند.

در نامه اساتید عمرهگزار دانشگاههای ایران که با امضای‌بیش از ۷۰ نفر نوشته شده، نهادینه شدن این حرکت الهی مورد تأکید قرار گرفته و تصریح شده است: یکی از برکات عملی شدن این پیشنهاد، خنثی سازی شبهات احتمالی مطروحه مبنی بر کم توجهی شیعه نسبت به جلسات و محافل قرآنی خواهد بود.

تشویق قاریان و حافظان برتر محافل قرآنی به نحو شایسته، دیگر خواسـته اساتیـد عمرهگزار دانشـگاههای ایران اسـلامی‌در این نامه است.

آنان همچنین از توجه خاص و خـدمت رسانی بعثه مقام معظم رهبری در مدینه منوره به زائران ایرانی، به ویژه جوانان و دانشـجویان عمرهگزار قدردانی کردهاند.

لازم به یادآوری است که در جریان عمره امسال، برگزاری حلقههای قرآنی در مسـجدالنبی مشـهود بود و با اسـتقبال خوبی روبه رو شد.

قرار است این برنامه برای اساتید عمرهگزار دانشـگاهها نیز ادامه داشته باشد، هرچند این محافل گاهی‌با ممانعت مأموران حرم مواجه میشوند و حاضران را متفرّق میکنند.

آیت الله ری شهری: نوسازی نیروی انسانی و برنامه ریزی در حج ضروری است

آیتاللّه محمـدی ری‌شـهری، در نشـست مشترك مسؤولان حـج و زیارت اسـتان‌های خراسان رضوی، شـمالی و جنوبی و نمایندگان معاونت امور روحانیون در این اسـتان‌ها، با تشـکر و سپاس از دست‌اندرکاران اجرایی و فرهنگی حج وزیارت گفت: در سال‌جاری، که از سوی مقام معظم رهبری بهعنوان «سال نوآوری و شـکوفایی» نامگـذاری شـده است، باید تلاش شود تا همه ظرفیت‌های فکری برای پیشبرد اهداف حج و زیارت بهکار گرفته شود.

ایشـان خـدمت به اهـداف بلنـد حـج و زیارت و خـدمت به زائران خانه خـدا را نعمتی از سوی خداونـد به مجموعه کارگزاران حج دانست و تصـریح کرد: برای این‌که نوسازی و شـکوفایی در امر خدمت‌رسانی به حجاج تحقق یابد، لازم است نوسازی نیروها مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا نیرویيکه توان لازم را نداشته باشد، با توصیه نمی‌تواند کار خوبی انجام دهد.

آیت اللّه ری‌شـهری، تـداوم آموزش نیروهـا را حایز اهمیت دانست وگفت: نوسازی نیروها به لحاظ فکری سـبب شـکوفایی در ارائه خدمت به زائران خواهد شد.

نماینـده ولی‌فقیه در امور حـج و زیـارت، نوسـازی در برنامهها را در تمامی امور اجرایی و فرهنگی ضـروری خوانـد و تصـریح کرد: بهره‌گیری از نیروهای خارج از سازمان و بعثه، به‌صورت موردی و پروژه‌ای، می‌تواند در پیشبرد اهداف نوآوری و شکوفایی در حج و زیارت مؤثر باشد.

سرپرست حجـاج ایرانی، تقویت همـاهنگی و همـدلی بین نیروهـای سازمـان و بعثه را دارای اهمیت شـمرد و بر ضـرورت تمرکز در کارهای فرهنگی تأکید کرد.

آیت اللّه ری‌شـهری گفت: همراه کردن کـار اجرایی با کار فرهنگی، بسـیار مبارك است اما بایـد بهگونه‌ای باشـد که از امکانات و ابتکارات همه نیروها، در کنار تمرکز کارهای فرهنگی بهره‌گیری شود.

ایشان حل مشـکل فرودگاه‌ها و تأخیر پروازها را خارج از توان سازمان حـج و زیارت دانست و خاطرنشان کرد: این مشـکل بایـد در

سفرهای استانی رییس جمهور طرح و برای حلّ آن چارهجویی شود. نماینده ولی فقیه در امور حج و زیارت، برنامه‌ریزی برای پرورش نیرو در حوزه روحانیون و ارائه امتیازات خاص به روحانیون برای اعزام به مناطق مورد نیاز را ضروری خواند.

آیت اللّه محمدی ری‌شهری با اشاره به پیشنهاد معاونت امور روحانیون بعثه، برای اختصاص محل مناسب جهت فعالیت‌های بعثه در استان خراسان رضوی، با این امر موافقت کرد و گفت: نمایندگی بعثه در استان خراسان رضوی برای

ص: ۱۱۷

انجام مأموریت‌های خود؛ از جمله راه‌اندازی رشته یا دانشکده تبلیغ، باید مکان مناسبی داشته باشد.

ایشـان هم‌چنین بـا اعطای اختیارات مورد نیاز به دفاتر بعثه در استان‌ها موافقت و ابراز امیدواری کرد با تلاش و جدّیت دست‌اندرکاران حج و زیارت، انتظارات مقام معظم رهبری از تشکیلات بعثه و سازمان حج تحقّق یابد.

بنا به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی حج، آیت اللّه محمدی ری‌شهری به منظور بررسی امور حج در استان خراسان رضوی و دیدار با علمای این استان، در رأس هیأتی مرکب از معاونان و مدیران بعثه مقام معظم رهبری، وارد مشهد شد. این سفر استانی که از سوم شهریور آغاز شد، پس از سفر به استان‌های خوزستان و اصفهان، سومین سفر نماینده ولی‌فقیه در امور حج و زیارت به استان‌ها است.

مخالفت مفتی عربستان با انتشار نوار صوت قرآن بانوان

گروه بین‌الملل: شیخ «عبدالعزیز بن عبدالله آل الشیخ» مفتی اعظم عربستان، با ضبط‌کردن صوت تلاوت آیات قرآن بانوان و انتشار نوارهای آن در بازار مخالفت کرد.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی البشائر، عبدالعزیز بن عبدالله آل الشیخ دیروز هشتم شهریورماه در این باره گفت: ضبط تلاوت آیات قرآن کریم توسط بانوانِ قاری قرآن و توزیع نوارهای آن در بازار، نتایج و پیامدهای خوبی نخواهد داشت و انجام شدن این کار به مصلحت نیست.

وی افزود: در حال حاضر، نوارهای تلاوت آیات قرآن با صوت آقایان قاری قرآنِ در بازار برای بانوان نیز کفایت می‌کند و برای توزیع نوار صوت قرآن بانوان نیازی احساس‌نمی‌شود.

گفتنی است تعدادی از فعالان تبلیغات اسلامی عربستان، پرسشهایی در زمینه ضبط صدای تلاوت قرآن بانوان و توزیع نوارهای آن در بازار، با هدف آشنایی بانوان با تلاوت ارائه کردندکه این تصمیم با مخالفت مفتی عربستان مواجه شد.

مفتی سعودی: ذبیحه مسیحیان حلال، ذبیحه شیعیان حرام!

«آیا جایز است در رستورانهایی که گوشت خود را از محل ذبح شیعیان اثنی عشری میآورند غذا بخوریم؟ با توجه به اینکه من از برخی افراد مورد اطمینان (!) شنیدهام که آنها در هنگام ذبح، نام حسین بن علی (ع) را می برند؟!»

«عبد الهادی عبد اللطیف الصالح» مفتی اهل عربستان سعودی با صدور فتوایی عجیب گفت: «تناول ذبایح مسیحیان به دلیل اینکه اهل کتاب هستند حلال است؛ اما استفاده از ذبایح شیعیان حرام است ضمن اینکه آنها مشرک هستند.»

به گزارش «فردا» و به نقل از ابنا، وی که ریاست بخش پژوهشهای اسلامی دانشکده تعلیم و تربیت دانشگاه جوف را نیز بر عهده دارد، ادعا کرد: «کتاب و سنت بر حلال بودن ذبح اهل کتاب دلالت میکند و در مقابل، رافضه (یعنی شیعیان) به دلیل آنکه به درگاه حسن و حسین دعا میکنند متهم به شرک هستند.»

این فتوا در پاسخ به استفتایی اعلام شده است که یکی از کاربران سایت متعصب «نور الاسلام» از کانادا از وی پرسیده بود.

سؤال کننده پرسیده است: «آیا جایز است در رستوران هایی که گوشتشان را از محل ذبح شیعیان اثنی عشری می آورند غذا بخوریم، با توجه به اینکه من از برخی افراد مورد اطمینان شنیدهام که آنها در هنگام ذبح، نام حسین بن علی (ع) را می برند؟»!!

مفتی نیز در پاسخ، این اتهام شگفت انگیز را- که شیعیان نام امام حسن و امام حسین (ع) را همسنگ نام خدا بر زبان می آورند- تکرار کرده است!

این فتوای رسوا، در ادامه فتاوای تکفیری فرقه تندرو و استعماری وهابیت صادر شده است.

ص: ۱۱۸

فتوای عجیب وهابی ها در باره زکات فطره یکشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۷

بهگزارش شیعه نیوز، این فتوا در حالی صادر شد که تنها چند روز پیش از عید سعید فطر وزارت اوقاف اسلامی الجزایر زکات فطریه هر شهروند الجزایری را برای یک سال ۸۰ دینار الجزایری اعلام کرده بود.

در فتوای جدید شیوخ وهابی الجزایر آمده است: پرداخت فطریه تنها به صورت عدس، آرد و غیره جایز وحلال است و در صورت پرداخت نقدی حرام می‌شود.

شهروندان الجزایری، پس از صدور این فتوا تعجب خود را اعلام کرده، گفتند: پرداخت نقدی با اینکه گرانتر از پرداخت مواد غذایی؛ مانند عدس، آرد و غیره می‌شود، اما هزار برابر آسان‌تر است.

هرکیلو عدس در الجزایر صد دینار و آرد صد و بیست دینار است در حالیکه زکات نقدی حداقل پانصد دینار خواهد شد.

در همین راستا روزنامه لوریون، چاپ الجزایر نوشت: شهروندان معتقدند هدف از صدور چنین فتوایی تشویش اذهان عمومی در پرداخت فطریه است.

از سوی دیگر، شیخ جلیل ابو اسحاق از چهرههای دینی سرشناس وغیر وهابی الجزایرگفت: سلف صالح و گذشتگان، از جمله علی بن ابیطالب، براء بن عازب، جابر بن سمره، جریر بن عمر، عدی بن حاتم، مغیره بن شعبه و دیگر صحابه، به جای زکات فطره مبلغ آن را پرداخت میکردند.

گفتنی است این اولین بار نیست که شیوخ و چهرههای دینی وهابیت در الجزایر و دیگر کشورهای اسلامی چنین فتواهای تعجب برانگیزی از خود صادر می‌کنند که بی‌شک موجب بد شدن چهره دین در جهان می‌شود.

تفصیل حرمت زولبیا توسط عالم وهابی، پنجشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۷

پس از آنکه نشریه الجزایری «الخبر الاسبوعی» خبر از تحریم زولبیا و شیرینی‌های دیگرِ ماه رمضان- مانند شیرینی سنتی «الطمینه»- از سوی «محمد علی فرکوس» داد، سایت اینترنتی این مفتی، اقدام به استفتا از او و درج پاسخ تفصیلی وی نمود.

شیخ فرکوس در پاسخ به این استفتا، پس از ذکر مقدمات طولانی، زولبیا و دیگر شیرینی‌ها را مشروط به شرایطی حلال و در صورت‌های دیگری حرام دانستو در واقع با این فتوای جدید، بار دیگر از جمود عجیب وهابیت پرده برداشت.

این دانشمند سلفی در فتوای دوم می‌نویسد: «اگر کسی غذایی را به عنوان عبادت مصرف کند یا خوردن آن را مستحب بداند ولی چنین چیزی در کتاب و سنت نیامده باشد، در واقع چیزی را تشریع کرده است که خدا نازل نکرده و چنین تشریعی حرام است.»

وی با کمال تعجب ادامه می‌دهد: «بنابراین، اگر روزه‌دار اعتقاد داشته باشد که روزه‌اش کامل نمی‌شود مگر با خوردن زولبیا، یا عقیقه‌اش کامل نیست مگر با پختن طمینه، این امر نوعی‌تشریع و بدعت و در نتیجه حرام است!»

در حالی که هیچکس زولبیا یا شیرینی‌های دیگرِ ماه مبارک رمضان را کامل کننده روزه نمی‌داند یا آن را به قصد استحباب نمی‌خورد، بلکه این تنقّلات شیرین سنتی، در سراسر جهان اسلامبه دلیل کمبود قند خون، که بر اثرامساک به وجود آمده، مصرف می‌شود.

در واقع این فتوای جدید، پرده از جمود عجیب سلفیان و وهابیون برداشت؛ جمودی که باعث شده آنها شعائر واضح اسلامی؛ نظیر «توسل» و «زیارت قبور» را نیز با نیت‌هایی خودخوانده حرام بدانند، در حالی که هیچ مسلمانی این امور را با نیت‌های شرک‌آلودی که این مفتیان تصور کرده‌اند، انجام نمی‌دهد.

باز هم فتواهای عجیب وهابیون

شیخ عبدالعزیز آلشیخ، مفتی عربستان سعودی اعلامکرد: برگزاری جشن به مناسبت‌هایی مانند سالگرد ازدواج و یا جشن تولد باطل

است.

به گزارش شیعه نیوز، آل الشیخ افزود: جشن تولد خلاف حق است! اگر فرزند انسان سالم به دنیا آمد و یا زندگی

ص: ۱۱۹

زناشویی سالها ادامه پیدا کرد، مسلمان باید فقط خدا را شکر کند.

وی که در پاسخ به پرسش یک روزنامه درباره جواز برگزاری جشن تولد و سالگرد ازدواج سخن میگفت ادامه داد: مسلمانان تنها دو عید دارند؛ عید فطر و عید قربان، که از پایههای اسلاماند و همچنین روز جمعه که عید هفته محسوب میشود و به جز اینها عید دیگری در اسلام نیست.

وی در ادامه افزود: این مسیحیان هستند که اعیاد زیادی دارند؛ مانند عید مادر، عید شجره، عید برای هر چیز دیگر. هرسال هم عیدی به مناسبت سالروز تولد فلان شخص دارند و در این روزها شمع روشن میکنند و غذا پخش میکنند.

این در حالی است که مدتی پیش یکی از علمای عربستان در تلویزیون این کشور گفته بود: اگر جشنهای تولد بدون اطلاق اسم عید برآنها باشد جایز است.

گفتنی است فتواهای عجیب و غریب و نامعقول وهابیان همواره تعجب برانگیز بوده و چهره اسلام را در جهان مشوّه کرده است.

چند روز پیش، روحانیون القاعده فتوا دادند که خرید برخی از انواع صیفیجات به دلیل شکل مردانه داشتن برای زنان جایز نیست!

فتوای ننگ آمیز وهّابی ها، شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۶

حسنی مبارک، به موروثی بودن حکومت در خانواده خود، رنگ دینی داد. محمود لطفی عامر، رییس جمعیت سلفیهای مصر با صدور فتوایی در اجابت خواسته حسنی مبارک اعلام کرد: ارث بردن حکومت از نظر اسلام جایز است و به همین دلیل اگر جمال مبارک فرزند حسنی مبارک، بعد از پدرش رییس جمهور شود، اطاعت از او واجب خواهد بود. وی افزود: ارث بردن در خلافت از زمان معاویه شروع شد و اجتهاد معاویه برای مسلمانان حجت شرعی است! این شیخ سلفی پا را فراتر گذاشت و اعلام کرد: مبارک امیرالمومنین است و کسی حق ندارد با او مخالفت کند.

پاسخ به شیخ عزّت عطیه و فتوای جنجالی وی

خبر اختصاصی حوزه نیوز:

پاسخ حضرت آیت اللّه سبحانی به فتوای جنجالی مفتی مصری

در روزهای اخیر دکتر عزّت عطیه، از مفتیان مصر، درباره مُحرم شدن زن و مردی که هر دو در یک اتاق اداره یا شرکت کار می‌کنند فتوایی داد، که مورد انتقاد علما و حقوقدانان مصر قرار گرفت.

آیت اللّه سبحانی ضمن بیان اساس فتوای این مفتی مصری در منابع اهل سنت، نکات ضعف استنادات روایی آن را تشریح کردند.

متن پاسخ معظمله به پرسش هفتهنامه «افق حوزه» به این شرح است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

در اواخر اردیبهشت ۸۶ شمسی، آقای دکتر عزت عطیه، رییس دانشکده حدیث دانشگاه الأزهر در یک برنامه تلویزیونی، در مصر اعلام کرد: در ادارات دولتی و شرکت‌های خصوصی، زن و مرد کارمند در کنار یکدیگر مشغول کارند و عمل آنان نوعی خلوت با اجنبی است، برای رهایی از این کارِ حرام، زن کارمند پنج بار مرد همکار خود را شیر دهد تا با هم محرم شوند و این محرمیت در حد خلوت کردن است، اما ازدواج آن دو با هم حرام نمی‌شود.

فتوای این مفتی بحث و جدل فراوانی را در رسانه‌های عربی برانگیخت تا آنجا که گروهی از نمایندگان مجلس مصر، همراه با حقوقدانان و علمای شریعت، در جلسه مشترکی به بطلان این فتوا، به اتفاق نظر رأی دادند و تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند این مفتی را محاکمه و از کار برکنار کنند.

سرانجام شورای عالی الأزهر دستور تعلیق همکاری دکتر عزت عطیه و جلوگیری از تدریس وی را صادر و به دانشگاه الأزهر ابلاغ

کرد. این شورا از دانشگاه الأزهر خواست این فرد را به کمیته انضباطی معرفی کند.

اینک تحلیل فتوا و ریشه‌های آن: فقیهان اسلام، در تمام مذاهب، جز داود ظاهری، همگان اتفاق دارند که شیردادن تنها در دوران کودکی می‌تواند مبدأ محرمیت باشد؛ یعنی در دورانی که طفل به وسیله شیر تغذیه می‌شود و سیر

ص: ۱۲۰

می گردد و غالب غذای او را شیر تشکیل می‌دهد.

برخی از فقیهان اهل سنّت دو سال و یک ماه یا دو ماه و اخیراً تا شش ماه را نیز زمان شیرخوردن دانسته و آن را نیز مبدأ محرمیت دانسته‌اند، ولی فردی که از شیر بازگرفته شده و دوران نوجوانی و جوانی و یا بالاتر را سپری می کند، هیچ فقهی آن را دوره مناسب برای این کار ندانسته است. (۱)

گذشته از روایاتی که از ائمه معصوم (علیهم السلام) در این مورد رسیده، حدیث معروفی در صحاح آمده که ترجمه آن این است: عایشه می گوید: پیامبر خدا (ص) بر من وارد شد، در حالی که مردی نزد من نشسته بود. آثار خشم بر چهره پیامبرخدا نمایان گشت: فوراً گفتم: ای پیامبر خدا! این برادر شیری من است. فرمود: درست بنگرید که برادران رضاعی شما کیانند؟ آنگاه فرمود: «فَإِنَّمَا الرَّضَاعَهُ مِنَ المجَاعَهْ» (آنان برادر رضاعی شما هستند که در دوران شیرخوارگی که تنها با شیر سیر می‌شوند با شما از یک زن شیرخورده باشند) و مفهوم این سخن آن است که اگر دوران شیرخوارگی سپری شد و دیگر شیر به تنهایی گرسنگی انسان را برطرف نمی کند، همشیری در این حالت تأثیری در محرمیت ندارد.

ابن حجر درباره این حدیث از خود و دیگران توضیحاتی نقل کرده که خلاصه آن را یادآور شدیم. (۲) بنابراین، فتوای دکتر عزّت گذشته از این‌که با اتفاق علمای اسلام، مخالف است، با حدیث مذکور نیز منافات دارد. چیزی که دراین‌جا هست این‌که باید مدارک خود دکتر را نیز بررسی کرد. مسلماً رییس بخش حدیث دانشگاه الأزهر یک فرد ساده نیست که بدون یک مدرک ولو ضعیف چنین فتوایی را در برنامه تلویزیونی اعلام کند. مدرک فتوای او حدیثی است که مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده و آن این‌که آن‌گاه که آیه ادْعُوهُمْ لآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَواليكُم ... (۳)

فرود آمد. آیه یادشده هر نوع پسر خواندگی را که در جاهلیت یک امر مرسوم بود لغو کرد و هرگز پسر خوانده برای زن خانواده محرم نمی‌شود. در دوران جاهلیت ابوحذیفه سالم را از کودکی به فرزند خواندگی گرفته بود، وقتی این آیه نازل شد، سالم یک نوجوان رشید شده بود و مسایل جنسی را به خوبی درک می کرد.

در این هنگام، همسر ابوحذیفه به نام سهله، خدمت پیامبر خدا (ص) رسید و گفت: ما تاکنون سالم را فرزند خود می‌دانستیم. او بر ما وارد می‌شد. درحالی که ما لباس درون خانه را بر تن داشتیم. اکنون چه کنیم که او به صورت یک فرد بیگانه در آمده است؟!

مسلم در صحیح خود، نقل می کند که پیامبر (ص) به او فرمود: او را پنج‌بار شیر بده تا از این راه محرم تو شود. سهله، همسر ابو حذیفه گفت: یا رسول اللّه چگونه او را شیر دهم با این‌که ریش در آورده و بزرگ شده است؟ فرمود: شیر بده تا آن شک و تردید که در دل همسر تو ابوحذیفه است از میان برود. (۴)

این حدیث مدرک فتوای آقای دکتر عزت است ولی شایسته بود به جای نکوهش مفتی، به بررسی مدرک او می‌پرداختند. چیزی که مانع از آن است به نقد این حدیث بپردازند این که در صحیح مسلم دومین صحیح معتبر نزد اهل سنّت وارد شده و محدثان آن‌قدر صحیح بخاری و مسلم را ارج می‌نهند که احدی یارای خدشه وارد ساختن به آنها را ندارد و لذا شعارشان این است: «کلّ ما فی البخاری و مسلم صحیحاً».

ولی ما که تحت تأثیر این شعارها واقع نشده‌ایم و از نقاط ضعف این دو کتاب، در عین نکات قوت آگاهیم، این حدیث را مجعول و ساختگی می‌دانیم؛ زیرا:

اولًا- پستان زن، یکی از نقاط محرک جوان است و به اصطلاح فقها، از عورات مغلظه به شمار می‌رود، هر نوع تماس اجنبی با آن خصوصاً جوان تا چه رسد مکیدن و شیرخوردن، علاوه بر عمل حرام (تماس با اجنبی) مایه تحریک شهوت شده و آن‌چه نباید بشود رخ می‌دهد. آیا می‌توان تصور کرد که پیامبر خدا (ص) به چنین امر حرامی به خاطر به دست آوردن حلالی (محرمیت در خلوت)

دستور دهد؟

فقیهان اسلام مسأله‌ای به نام «فتح ذرائع» یا «سدذرائع» دارند و آن این‌که آیا می‌شود اجازه داد یک وسیله حلال باعث رسیدن به یک امر حرام شود؟ گروهی آن را تحریم کرده‌اند که معروف به طرفداران سدّ ذرائع هستند و گروهی آن را تجویز کرده و طرفداران «فتح ذرائع» نام دارند. ولی احدی از فقها، فتوا نداده است که در پوشش یک حرام به حلالی دست یابیم. در این مورد جریان از همین قبیل است. تماس با یک زن اجنبی و شیرخوردن از پستان او، سبب شود که خلوت با او حلال گردد! و این جایز نیست.

ثانیاً- خود پیامبر گرامی به همسرش عایشه، ضابطه را تعلیم داد و فرمود: «انّما الرضاعهٔ من المجاعهٔ»؛ شیرخوردنی که

۱- بدایه‌التمهید، ج ۴، ص ۳۶۵؛ خلاف شیخ صدوق، ج ۵، ص ۹۸؛ رساله ۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۱۶۲ و ج ۵، ص ۱۰۹

۲- فتح‌الباری، ج ۹، ص ۱۴۶ درشرح حدیث شماره ۵۱۰۲؛ صحیح مسلم حدیث شماره ۱۴۵۵

۳- احزاب: ۵. آنان را به نام پدرانشان بخوانید. این کار نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید آنان برادران دینی و هم‌پیمانان شما هستند.

۴- صحیح مسلم کتاب رضاع حدیث، ص ۱۴۵۳

ص: ۱۲۱

باعث محرمیت می‌شود آن است که شیر، طرف را از گرسنگی رها سازد. آیا می‌توان تصور کرد که پیامبر معصوم (ص) گفتار خود را به همسر خود نقض کرده و به همسر ابوحذیفه خلاف آن را دستور دهد؟

ثالثاً- از زنان پیامبر (ص) نقل شده که آنان، دستور پیامبر (ص) را درباره همسر ابوحذیفه یک دستور استثنایی و اختصاصی دانسته‌اند، نه یک ضابطه کلّی. (۱) ولی این توجیه نیز مانند اصل جریان، مشکوک و غیر قابل قبول است؛ زیرا مفاد آن این است که پیامبر (ص) در موردی به‌خاطر این‌که امر جزئی، حرامی را تجویز کرده و این همان اندیشه مشرکان است که در مواردی به خدا همین نسبت‌ها را می‌دادند. قرآن می‌فرماید: قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۲)

ما از نظر اصول کلّی اسلام، نمی‌توانیم اصل داستان و نه توجیهی که از همسران پیامبر (ص) نقل شده است، در این مورد بپذیریم.

این نوع فتواها با اعتماد به این مدارک، مایه وهن اسلام و دوری جوانان از دین می‌شود و لذا نقل شده که بعد از این فتوا، در خیابان‌های مصر مردان به زنان سخنان ناشایستی ابراز کرده‌اند، که قلم از ذکر آن معذور است.

در این مورد، شایسته است فقیهان و محدثان اهل سنّت با تکریم تلاش‌های فزون از حدّی که در تصحیح اسانید احادیث داشته‌اند، قدری هم به متون روایات و مضامین آنها بپردازند و با معیارهای درستی، طلا را از طلانما و خالص را از مغشوش تمیز دهند و ما در گذشته کتابی به نام «الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه» نوشته‌ایم و در آن به جای مناقشه در اسانید، به بررسی مضامین روایات صحاح پرداخته و با موارد اینجا در صحت و سقم آنها سخن گفته‌ایم، علاقمندان می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

فتوای عالم وهّابی و مقاومت فوتبالیست‌های سعودی

تعدادی از فوتبالیست‌های لیگ فوتبال عربستان سعودی، با بی‌توجهی به فتوای جدید و «عبدالعزیز بن عبدالله آل الشیخ» مفتی عام کشور عربستان و رییس «هیئت علمای بزرگ» این کشور، پس از به ثمر رساندن گل، سجده شکر به جای آوردند.

عبدالعزیز آل‌الشیخ عالم وهابی، در فتوایی که روز ماه می جاری منتشر شد، آورده است: «انسان هنگامی می‌تواند سجده شکر بهجا آورد که نعمت خدا را بر خود ببیند اما من در فوتبال و پیروزی‌های آن هیچ فایده و منفعتی نمی‌بینم. کسیکه می‌خواهد خدا را به یاد آورد بهتر است در درون خود، خداوند را یاد کند. ذکر و یاد درونی بهتر از اظهار و اعلام آن است.»

این در حالی است که ابراز احساسات دینی و مذهبی چندی است در ورزشگاه‌ها و بین ورزشکاران رشته‌های مختلف ورزشی باب شده و تأثیرات تبلیغی زیادی بر جای نهاده است. یکی از این ابراز احساسات نمادین، سجده شکر پس از برنده شدن است.

اما در واکنش نسبت به این فتوا، تعدادی از بازیکنان فوتبال سعودی پس از زدن گل یا سوت پایان و اعلام پیروزی نهایی، سجده شکر گزاردند و آن را تعبیری از شکرگزاری خود به درگاه خداوند متعال دانستند.

در میان این بازیکنان، «علاء کویکبی» مهاجم و کاپیتان تیم «الوحده» و عضو تیم ملی این کشور نیز به چشم می‌خورد.

کویکبی در مصاحبه اختصاصی با پایگاه اینترنتی «اسلام آنلاین» در دفاع از عمل خود و هم‌بازیهایش گفت: «سجده شکر در زمین فوتبال، برترین و بهترین تعبیر از شادی و نیز رساندن پیامی مهم است که همانا عبادت و تقرّب به حق تعالی است.»

علاء کویکبی ادامه داد: «بهتر آن است که بازیکنان مسلمان در هنگام پیروزی، سجده شکر به جای آورند نه اینکه مثل فوتبالیستهای دیگر برقصند یا حرکات دیگر آنان را تقلید کنند. سجده، عملی اسلامی است درحالیکه تقلید حرکات و اعمال بازیکنان غربی، مخالف شریعت اسلام و شبیه نمودن خود به آنان است.»

علاء افزود: «اینکار بهمثابه دعوت به خداوند نیز هست؛ چراکه شاید یک یا دو نفر ازتماشاگران- بهخصوص آنها

۱- موطأ مالك، ج ۲، صص ۶- ۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۴؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۵۹ باب رضاع الکبیر در همه کتاب‌های یاد شده.

۲- اعراف: ۲۸

ص: ۱۲۲

که از خدا دور شده‌اند- تحت تأثیر قرار بگیرند»

وی سپس خاطره شیرین خود از این حرکت را اینگونه بیان می‌کند: «درجام جهانی ۲۰۰۶ که در کشور آلمان بازی می‌کردیم، من و هم‌بازیهایم، پس از یکی از گل‌ها سجده کردیم. بعدها یکی از خانم‌های تماشاگر اعلام کرد: «به نظر من بهترین و زیباترین صحنه این جام جهانی سجده شکر بازیکنان تیم عربستان بود و من آرزو کردم که ای‌کاش این تیم برنده جام شود.»

کویکبی همچنین با انتقاد از اینگونه فتاوا گفت: «در برهه اخیر، انواع شادی‌ها و حرکات زیادی در استادیوم‌ها میان بازیکنان دیده می‌شود. برخی از این حرکات ناپسند و غیرقابل قبول هستند اما هیچکس از آنها انتقاد نمی‌کند و متعرض آنان نمی‌شود؛ اما چرا اکنون که بسیاری از بازیکنان سعودی شادی خود را با سجده شکر ابراز می‌کنند انتقادات زیادی را شاهد هستند؟!»

«منصور النجعی» دروازه‌بان باشگاه «الأهلی» با نظر علاء موافق است و می‌افزاید: «سجده شکر بهترین نوع ابراز شادی در زمین‌های ورزشی است و حرکات دیگر ممکن است آثار سوئی بر تماشاگران جوان و حتی اطفال بگذارد.»

وی با اشاره به فتوای عجیب آل‌الشیخ که: «انسان هنگامی می‌تواند سجده شکر به جا آورد که نعمت خدا را بر خود ببیند اما من در فوتبال و پیروزی‌های آن هیچ فایده و منفعتی نمی‌بینم ...» می‌افزاید: «آیا هنگامی که یک فوتبالیست گلی به ثمر می‌رساند و مستوجب پاداش می‌شود در واقع نعمتی از سوی خدا به وی نرسیده است تا شکرگزار باشد؟ و چه شکری بهتر از آن که در همان وقت سر به آستان خداوند بساید؟»

گرچه صدور فتاوای خنده‌دار از سوی به اصطلاح عالمان فرقه وهابیت سابقه دارد اما آل الشیخ در حال ربودن گوی این میدان از همگنان خویش است؛ تا جایی که هم‌اکنون استنباطات و استدلالات فوتبالیست‌ها نیز بر نظریات وی برتری یافته است!

وی چند روز پیش نیز در حملاتی تند، به انتقاد از «حزب الله» پرداخته و مقاومت اسلامی لبنان را به تلاش برای تسهیل ورود یهودیان و دولتهای بزرگ به کشورهای اسلامی متهم کرده بود!

شیخ که در «دانشگاه آل سعود ریاض» سخن می‌گفت مطابق روش وهابیت که همه مسلمانان غیر از خود را کافر می‌دانند گفته بود: «کسانی در لبنان شعار اسلام سر می‌دهند که اسلام از آنها بری است!»

گفتنی است در جریان جنگ ۳۳ روزه حزب الله با اسراییل هم یک مفتی وهابی به نام «عبدالله بن جبرین» دعا برای پیروزی حزب الله را حرام اعلام کرده بود.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».